

به نام خالق زیبایی ها

شیطان پرستی

(آثار و تبعات پیروی از شیطان)

نویسنده:

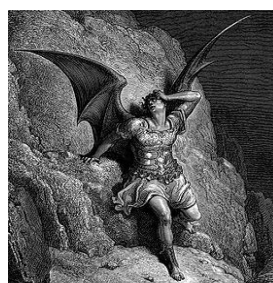
فاطمه عسگریان دهکردی (مدرس دانشگاه)

1390

پیشگفتار

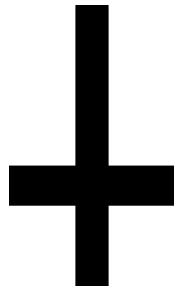
شیطانپرستی

ستاره واژگون معروف به پنتاگرام اغلب برای نشان دادن شیطان پرستی استفاده می شود. شیطان پرستی¹ یک حرکت مکتبی، شبه مکتبی و یا فلسفی است که هواداران آن شیطان را یک طرح و الگوی اصلی و قبل از عالم هستی میپندارند. آن ها شیطان را موجودی زنده و با چند وجه از طبیعت انسان مشترک می دانند. شیطان پرستی را در گروه «راه چپ» مخالف با «راه راست» طبقه بندی می کنند. دست چپی ها به غنی سازی روحی خود در جریان کارهای خودشان معتقدند و بر این باورند که در نهایت باید تنها به خود جواب پس دهند. در حالی که دست راستی ها غنی سازی روحی خود را از طریق وقف کردن و بندگی خود در مقابل قدرتی بزرگتر بدست می آورند. لایویان ها در واقع خدایی از جنس شیطان و یا خدایی دیگر را برای خود قائل نیستند. آن ها حتی از قوانین شیطان نیز پیروی نمی کنند. این جنبه اعتقادی آن ها به طور مکرر به اشتباه نادیده گرفته می شود و عموماً آن ها را افرادی می شناسند که شیطان را به عنوان خدا پرستش می کنند.



شیطان پرستی به جای اطاعت از قوانین خدایی یا قوانین طبیعی و اخلاقی، عموماً بر پیشرفت فیزیکی خود با راهنمایی های موجودی مافوق یا قوانینی فرستاده شده تمرکز دارد. به همین دلیل

بسیاری از شیطان پرستان معاصر از باورها و گرایش های ادیان گذشته اجتناب می کنند و بیشتر گرایش های خودپرستانه دارند. به گونه های که خود را در مرکز هستی و قوانین طبیعی می بینند و بیشتر شبیه به مکاتبی چون ماده گرایی و یا خودمحوری و جادو محوری هستند. به هر حال بعضی شیطان پرستان به طور داوطلبانه بعضی از قوانین اخلاقی را انتخاب می کنند. این یک جریان وارونه سازی را نشان می دهد. بر این مبنا شیطان پرستان به دو گروه اصلی شیطان پرستان فلسفی و شیطان پرستان دینی تقسیم بندی می شوند.



صلیب وارونه که به عنوان نماد شیطانپرستی یاد می شود.

امام سجاد (ع) فرمودند:

خَفِ اللّٰهَ لِقُدْرَتِهِ عَلَيكَ وَاسْتَحِي مِنْهُ لِقُرْبِهِ مِنْكَ

از قدرت خداوند بر خویش بترس و از نزدیکی اش به خود شرمگین باش.

بحار الأنوار، ج 75، ص 160

تاریخچه

مفهوم شیطان در طول قرن ها مورد مکاشفه قرار گرفته است. شاید بتوان تاریخچه شیطان پرستی را به قرون اولیه پیدایش آدمی نسبت داد.

شیطان به کسی گفته می شود که باعث شیطنت شود و شیطنت یعنی تحریک کردن برای انجام عملی نادرست و طبق آیات قرآن در آیه 36 سوره بقره شیطان (که در چند آیه قبل ابلیس را شیطان معرفی کرد) موجب لغزش آدم و حوا شد؛ پس شیطان از ابتدای آفرینش انسان وجود داشته و تنها به ابلیس منتهی نمی شود و هر کسی را که با عث لغزش شود را شیطان می گویند.

موضوعی که امروزه درباره شیطان پرستی قدیمی وجود دارد و در برخی کتاب ها دیده می شود به این مطلب بر می گردد که اصولاً شیطان را کلیسا به وجود آورد تا تمام بدی ها و پلیدی ها را به آن نسبت دهد تا به نوعی هم خدمتی به بشریت کرده باشد و گناهان را از خود دور کند و جادوگران را نیز که در قرون وسطا از قدرت زیادی برخوردار بودند با عنوان جادوگران سیاه به عنوان پیروان شیطان معرفی کند تا هم گناهان را دفع کند و هم قدرت جادوگران را کم کند.

انواع و رویکردهای شیطان پرستی

شیطان پرستی فلسفی

این نوع گرایش عبارت است از اینکه محور و مرکز عالم انسان است. این شاخه از شیطانپرستی به پایهگذاری این فرقه به آنتوان لاوی نسبت داده میشود. او کسی بود که کلیسای شیطان را تأسیس کرد (اولین سازمانی که از لغت شیطان پرستی فلسفی استفاده نمود). در نظر شیطان پرستان فلسفی، محور و مرکزیت عالم هستی، خود انسان است و بزرگترین آرزو و شرط رستگاری این نوع از شیطان پرستان برتری و ترفیع ایشان نسبت به دیگران است. شیطان پرستان فلسفی عموماً

خدایی برای پرستش قائل نمیدانند و به زندگی غیر مادی بعد از مرگ نیز عقیده‌ای ندارند. به هر حال زندگی این گروه از شیطان پرستان عاری از روحیه مذهبی و معنویت نیز نیست. در نظر شیطان پرستان فلسفی، هر شخص خدای خودش است. آن‌ها با تکیه بر عقاید انسانی وابسته به دنیا، مطالب مربوط به فلسفه عقلانی را عبث می‌شمارند و به آن‌ها به دید ترس از مسائل ماوراء الطبیعی مینگرند و تنها به وسیله آن، یک زندگی عقیم و تنها بر مبنای "جهان واقعی" را تشکیل میدهند. به طور شفاف، آموزه‌های شیطان پرستان فلسفی قدمتی بیشتر از کلیسای لاوی دارد. اگر چه این تصویری از شیطان است، ولی با موقعیت واقعی او تقابل دارد چرا که این تعالیم از آموزه‌های یهودی- مسیحی نشأت گرفته‌است و شیطان را بدلیل خصوصیاتش پلید نگاشته‌است.

شیطانپرستی لاوی

این نوع از شیطان پرستی بر مبنای فلسفه آنتوان لاوی که در کتاب انجیل شیطان تشکیل شده‌است. لاوی موسس کلیسای شیطان بود و تحت تأثیر نوشته‌های نیچه، آلیستر کرای، این رند، مارکی دو ساد، ویندهام لایس، چارلز داروین، آمبروس بیرس، مارک تواین و بسیاری دیگر بوده است. شیطان در نظر لاوی موجودی مثبت بوده در حالی که تعالیم خداجویانه کلیساها را مورد تمسخر قرار داده و به مسائل جهان مادی نیز اعتنایی ندارد. یک شیطان پرست لاوی، خود را خدای خود می‌داند، آیین مذهبی این گروه از شیطان پرستان بیشتر شبیه به فلسفه میجیک کراولی با دیدی جلو برنده به سمت شیطان پرستی است. یک شیطان پرست لاوی مدعی آن است که کسانی که خودشان را با شیطان پرستی هم ردیف می‌دانند باید به طرز فکر گروهی خواص وفادار نباشند و آن‌ها را از لحاظ اخلاقی قبول نداشته باشند و در ازای آن گرایش‌های انفرادی داشته

باشند و من تبع باید به طور دائمی یک سر و گردن بالاتر از کسانی باشند که خود را از لحاظ اخلاقی، قوی می دانند و در بشر دوستی خود، بدون تامل عمل کنند.

شیطان پرستی دینی

این نوع شیطان پرستی شبیه شیطان پرستی آنتون لاوی است اما با این تفاوت که در این نوع شیطان گونه‌های جنبه خدایی و متافیزیکی دارد و این جنبه برداشته شده از ادیان ابراهیمی، افسانه‌ها، آیینهای متفاوت و یا صرفاً ساخته شده ذهن پیروان آن می باشد.

شرپرستان

این فرقه از شیطان پرستان، به دوران تفتیش عقاید مذهبی از طرف کلیسا مربوط می شوند. این نوع شیطان پرستان معمولاً متهم به اعمالی از قبیل «خوردن نوزادان»، «کشتن گوسفندان»، «قربانی کردن دختران باکره» و «نفرت از مسیحیان» هستند. این طرز فکر در کتاب «مالوس مالیفیکاروم» دسته بندی شده است. کتابی که در دوران تفتیش عقاید توسط کلیسا (۱۴۹۰) تالیف شد و در واقع هرگز به طور رسمی مورد استفاده قرار نگرفت، کتاب حاوی مطالبی از جن گیری و جادوگری و مطالبی از این دست است. ترجمه لغوی نام کتاب پتک جادوگران است.

آشنایی با شیطان پرستی

سال ۱۹۶۰ را می توان به صورت جدی آغاز دور جدید حیات و فعالیت شیطان پرستان در آمریکا دانست، صرف نظر از انواع شیطان پرستی که طی سالیان متمادی باستانی همچون یونان، عراق، ایران و ... وجود داشته است. هدف این پژوهش بررسی و مطالعه جریان خاص شیطان پرستی مسیحی است که در سال ۱۹۶۰ میلادی رسماً در کشور آمریکا فعالیت خود را به عنوان یک فرقه و مکتب آغاز کرده است .

تعریف کلی

سال های پس از رنسانس را می توان به سال های افسار گسیختگی جهان غرب در تمامی ابعاد فردی و اجتماعی و جنبه های متعدد منتهی به روابط انسانی توصیف کرد.

پس از برداشته شدن یوق تعالیم متعصب کلیسای کاتولیک از گردن انسان غربی، چند کنش عمده فکری و فلسفی شکل گرفت که شرح آن در حوصله این مقال نمی گنجد، لکن آنچه قابل توجه است، رویکردهای متفاوت به مساله انسان و رابطه او با خدا است که زمینه های شکل گیری بسیاری از جریان های فلسفی را فراهم آورد.

نکته ای که نباید از ذهن دور بماند، تاثیرات گسترده مکاتب یونانی و شرقی بر اندیشه متفکران غربی است.

در هر حال با در نظر گرفتن موارد فوق الذکر دامنه انتقادی گرایبی به مباحث اصلی توحیدی یعنی جایگاه خدا، انسان و شیطان نیز رسید.

قرن ها بعد یعنی در سال های آغازین قرن بیستم برخی از عناصر فاسد الاخلاق با اتکا به گرایشات و نظریات توراتی و پروتستانی به صورت مخفیانه جریان «شیطان پرستی» را با ویژگی هایی همچون گناه گرایی، قتل، تجاوزات جنسی، هدم اصول اخلاقی، بی توجهی به مسائل توحیدی و ... پایه گذاری کردند.

اگرچه فطرت خداجوی انسانی عاملی بازدارنده در تمایل یافتن تعداد وسیعی از افراد جامعه انسانی به این جریان شده، لکن استفاده از موسیقی های جذاب و متنوع، انجام اعمال خارق العاده و دور از ذهن، تهی شدن انسانی غربی و عصر جدید از معنویت و اتصال به منبع فیض موجبات گرایش افراد اندکی را به این گروه ها فراهم آورد.

نکته حائز اهمیت آن است که علیرغم عدم استقبال عمومی از عضویت در گروههای شیطان پرستی، آموزه ها و تعالیم گمراه کننده ای توسط ایشان و به وسیله ابزارهایی که در اختیار ایشان توسط قدرت های بزرگ سیاسی قرار گرفته، منتشر شده و می شود و این گروه ها در سراسر جهان همواره به عنوان کانون های فحشا و فساد شناخته می شوند.

نکته ضروری نقش قابل توجه یک مامور شناخته شده سازمان مرکزی جاسوسی آمریکا در شکل گیری جریان مذکور می باشد که طی پژوهش به آن اشاره خواهد شد.

آشنایی گذرا با «آنتوان لای»

نام کامل وی «آنتوان شزاندور لای¹» میباشد. وی در یازدهم آوریل سال ۱۹۳۰ میلادی در شیکاگو آمریکا متولد و به همراه خانواده اش به سانفرانسیسکو عزیمت نموده و تا زمان مرگش در آنجا ساکن می شود. وی شخصیتی ناهنجار و ناسازگار بوده که در سن ۱۷ سالگی ضمن فرار از تحصیل و حضور در خانه به عنوان خدمه و دلچک به یک سیرک می پیوندد.

لای در سال ۱۹۵۰ میلادی در دایره جنایی پلیس آمریکا به عنوان عکاس جنایی مشغول به کار می شود که تأثیرات عمده ای را نیز می پذیرد.

آنتوان در سال ۱۹۵۲ با «کارول لنسیگ» ازدواج می کند اما بنابر دلایلی اعم از عدم التزام به اصول اولیه اخلاقی و پایبندی به روابط خانوادگی و شیفتگی به زن دیگری به نام «داین هگارتی» از همسر اولش جدا شده و از سال ۱۹۶۰ به بعد روابط نامشروعی را با وی آغاز میکند. لای یک فرزند نامشروع از هگارتی که هرگز با وی ازدواج نکرد را به دست میآورد.

وی همچنین علاقه وافری به نوازندگی پیانو داشته و طبق اطلاعات موجود در همین سال ها روابط جدی و پر دامنه را با برخی عناصر سازمان (CIA) همچون «مایکل آکینو» برقرار می کند. این فرد مرتبط با سازمان جاسوسی آمریکا در تاریخ ۳۰ آوریل ۱۹۶۶ در حال که برای جمعی از اعضای حلقه های سری «دایره اسرارآمیز» با سری تراشیده سخن می گفت، مدعی بنیان گذاری «کلیسای شیطان» شد.

نامبرده کتابی را تحت عنوان «انجیل شیطان» و کتاب دیگری نیز با نام «آئین پرستش شیطانی» به چاپ رساند. روز مرگ لاوی با نام «هالوین» در آمریکا شناخته می شود.

شیطان پرستی گوتیک

این نوع شیطان گرایی نیز مانند دو نوعی که در گذشته اشاره شده نوعی از شرپرستی با اشاره به تاریکی و از کثیفترین فرقه انحرافی به حساب می آید. در موسیقی متالیکا نیز سبکی به نام گوتیک وجود دارد.

کثیف ترین اعمال مانند خوردن نوزادان، تجاوزات جنسی و ... به این گروه نسبت داده می شود. (گرچه گفتنی است برای تمام گروه های شیطانی این اعمال از واجبات به حساب می آید.) میل و درخواست به «برگشت تاریکی» در این شاخه بارز است. همانند اعضای گروه «آکنکار» که با لباس های تیره به غارها و تاریکی ها برای فریاد کشیدن پناه می برد.

یکی از مواردی که اغلب، کارشناسان فرق و مذاهب در خصوصی تحلیل شیطان گرایی از آن بهره برداری می نمایند، دیدگاه ادیان نسبت به مساله «شیطان» و معرفت خاصی دینی نسبت به این شر مطلق است.

بسترهای شیطان پرستی در غرب

1) فلسفه یونانی

یکی از مواردی که اغلب، کارشناسان فرق و مذاهب در خصوصی تحلیل شیطان گرایی از آن بهره برداری می نمایند، دیدگاه ادیان نسبت به مساله «شیطان» و معرفت خاصی دینی نسبت به این شر مطلق است.

در همین رابطه نیز ادعای لاوی در استناد به ذهنیات موهن خود مبنی بر تغییر واژه یونانی (Devil) یا شیطان به devil و انتساب آن به زبان سانسکریت که آن گاه معنای الهه می یابد قابل توجه است. در واقع نظریه پردازان طریقت گمراهی مذکور دست به مغالطهای میزنند و سپس در بستر آن به تبیین نظریاتشان میپردازند.

بخش دوم ارتباط شیطان‌پرستی یا فلسفه یونانی نیز در نگاه به اسطورهها، افسانهها و خدایان یونان باستان است. همانطور که در بخش قبلی نیز اشاره شد از یک سو میل به پرستش که امر فطری و طبیعی است و از سوی دیگر بنای فکری گروه قابل توجهی از ایشان منجر به آن میشود تا از «درد بی خدایی به خدایان دروغین» پناه ببرند.

2) پروتستانیزم

کلیسای کاتولیک و نهاد مستهلک آن طی ۱۰ قرن فجایع اخلاقی، عقیدتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را علیه غرب به راه انداخت. پس از اقدام مارتین لورتر و کالوین در اعلام «خریداری شدن جهنم» جامعه مسیحیان به صورت افسار گسیخته و با جهتی کاملاً غیر دینی رویکردهایی را نسبت به مولفههای فوق اتخاذ کردند.

باید توجه داشت که عده‌های از شیطان‌گرایان نیز قصد دارند که با ارجاع مستقیم تاریخ تشکیل شان به سال ۱۵۶۵ در حقیقت دست به نوعی تاریخ‌سازی بزنند که فاقد عنصر استناد است.

اما ضروری است یادآور شویم که ریشه‌ای اولیه این حرکت انحرافی به دوران رنسانس یا همان تاریخ ادعایی می‌رسد اما در آن دوره گزارش تاریخی مستندی از شیطان‌گرایی وجود ندارد، بلکه برخی افراد با ادعایی از دل سپردن به شیطان سعی در راه‌اندازی یک حرکت انتقادی علیه کلیسا را داشتند و بس.

اما اصول شیطان‌پرستی پروتستانی که به دروغ به آنتوان لاوی منصوب می‌شود شامل موارد ذیل است:

1- شیطان می‌گوید دست و دلبازی کردن به جای خساست.

2- شیطان می‌گوید زندگی دنیوی به جای نقشه‌خیالی و موهومی روحانی.

3- شیطان می‌گوید دانش معصوم به جای فریب دادن ریاکارانه خود.

4- شیطان می‌گوید محبت کردن به کسانی که لیاقت آن را دارند به جای عشق ورزیدن به نمک‌شناسان.

5- شیطان می‌گوید انتقام و خون‌خواهی کردن به جای برگرداندن صورت [اشاره به تعالیم مسیحیت که می‌گوید هرگاه برادری به تو سیلی زد، آن طرف صورتت را جلو بیاور تا ضربه‌ای به طرف دیگر بزند].

6- شیطان می‌گوید مسئولیت‌پذیری در مقابل مسئولیت‌پذیران به جای نگران بودن خون‌آشام‌های غیرمادی.

۷- شیطان میگوید انسان مانند دیگر حیوانات است، گاهی بهتر ولی عذاب بدتر از آن هایی که روی چهار پا راه می روند، به دلیل آنکه انسان دارای خدای روحانی و پیشرفت های روشنفکرانه، او را پست ترین حیوانات ساخته است.

۸- شیطان تمام آن چیزهایی که گناه شناخته می شوند ارائه می دهد چون که تمام آن ها به یک لذت و خشنودی فیزیکی، روانی یا احساسی منجر میشوند.

۹- شیطان بهترین دوست کلیساست چرا که در میان تمام این سالها وجود شیطان دلیل ماندگاری کلیساها است.

قوانین فوق و ۱۱ بندی که در ادامه می آید تنها متنی است که در سال ۱۴۹۰ و در کتاب «پتک جادوگران» در باب شیطان پرستی نوشته شده و صرفاً ترجمه اش آن هم به دروغ به شیطان پرستی لاوییان و یا معاصر نسبت داده می شود که نگاه به یازده اصل بعدی علی رغم آنکه آشکارا نکات انحرافی نیز دارد، نشان می دهد که این نوع شیطان پرستی یک حرکت انتقادی صرف بوده و نمی توان میان آن و جریان معاصر رابطه ای برقرار کرد:

۱- هرگز نظرات را قبل از آنکه از تو بپرسند بازگو نکن.

۲- هرگز مشکلات را قبل از آنکه مطمئن شوی دیگران می خواهند آن را بشنوند بازگو نکن.

۳- وقتی مهمان کسی هستی ، به او احترام بگذار و در غیر این صورت هرگز آنجا نرو.

۴- اگر مهمان مزاحم تو است، با او بدون شفقت و با بیرحمی رفتار کن.

۵- هرگز قبل از آنکه علامتی از طرف مقابلت ندیده ای به او پیشنهاد نزدیکی جنسی نده.

۶- هرگز چیزی را که متعلق به تو نیست برنذار، مگر آنکه داشتن آن برای کس دیگری سخت است و از تو میخواهد آن را بگیری.

۷- اگر از جادو به طور موفقیت آمیزی برای کسب خواسته هایت استفاده کرده ای به قدرت آن اعتراف کن. اگر پس از بدست آوردن خواسته هایت قدرت جادو را نفی کنی، تمام آنچه بدست آوردی را از دست خواهی داد.

۸- هرگز از چیزی که نمی خواهی در معرض آن باشی شکایت نکن.

۹- کودکان را آزار نده.

۱۰- حیوانات غیر انسان را آزار نده مگر آنکه مورد حمله قرار گرفته ای یا برای شکارشان می روی.

۱۱- وقتی در سرزمینی آزاد قدم بر میداری، کسی را آزار نده، اگر کسی تو را مورد آزار قرار داد، از او بخواه که ادامه ندهد. اگر ادامه داد، نابودش کن.

لازم به ذکر است دلیل پرداختن جدی تر به این بخش استناداتی است که شیطان پرستان برای دوره های تاریخی از آنها بهره می برند.

3) معرفت شناسی یهودی از شیطان

اگرچه در بخش بعدی به تفصیل در باب رابطه «صهیونیسم و شیطان‌پرست» سخن به میان خواهیم آورد، لکن ضروری است صرفاً اشاره شود حرکت اعتراضی رنسانس و جنبشها و گرایشهای بعدی آن عمیقاً تحت تاثیر آموزه‌های یهودیان بوده است.

همچنین نفوذ آثار یهودیان، بر روی برخی از رهبران رنسانس در گذشته و نظریه پردازان فعلی قابل ملاحظه می باشد.

4) افول معنویت

آنگاه که چراغ عالم افروز معنویت رو به افول نماید، بدیهی است که انواع و اقسام منحرف ترین سراب هایی رخ نموده و انسان معاصر را به دام بلا می کشاند.

در این محور باید تاکید شود که تعویض جای معنویت و نقش خداوند با آموزه های مستعمل و فرسوده امروزی یکی از علل اصلی شکل گیری این گروه ها بوده است.

باید اشاره کرد که موسسان شیطان گرایی علی الخصوص لاوی به صورت جدی تحت تاثیر فلاسفه پوچ گرا و بدون معنویتی همچون «نیچه» بوده اند.

۵) رمانس گرایی

رمانس گرایی در جهان غرب عمدتاً با اسطوره گرایی در جهان اسلام و یا آئین شرق ارتباط کپی گرایانه دارند.

بدین معنا که غربیان به دلیل احساس نیاز به وجود قهرمان شخصیت های تخیلی و دروغین با قدرت های نیک و بد آفریدند تا خلاء ناشی از عدم حضور اسطوره ها را در فرهنگ جبران نمایند.

از این منظر میل به قهرمان یک رمانس شدن همیشه در روح و روان و اندیشه انسان غربی وجود دارد آنقدر که حاضر است برای آن حتی به «شیطان» هم بدل شود.

تعریف شیطان از زبان خودش

انواع و اقسام دام های شیطان در محضر حضرت یحیی(ع)

امام رضا (ع) از پدران و نیاکان خود نقل کرده که: شیطان از زمان آدم(ع) تا هنگامی که خداوند حضرت عیسی را به نبوت و پیامبری مبعوث ساخت، پیش پیامبران و سفرای الهی می آمد و با ایشان صحبت و گفتگو می کرد و مسائل و مطالبی را از آنان می پرسید و بیشتر از همه پیامبران با حضرت یحیی انس داشت.

روزی حضرت یحیی(ع) به او فرمود: ای ابومره (45) من به تو حاجتی دارم.

شیطان در پاسخ گفت: تو بزرگتر از آنی که حاجت تو را رد کنم و نپذیرم، هرچه دلت خواست از من بپرس محققاً در آنچه که می خواهی تو را مخالفت نخواهم کرد و حقیقت امر را بیان خواهم کرد.

حضرت یحیی(ع) فرمود: ای ابومره، دوست دارم دام های خودت را که به وسیله آن ها فرزندان آدم را صید و شکار و گمراه می سازی به من نشان دهی. شیطان گفت: با کمال میل و با رضا و رغبت این کار را فردا انجام خواهم داد. حضرت یحیی هنگام بامداد درهای خانه اش را محکم بست و در اتاق منتظر وعده شیطان شد. ناگهان شیطان از دریچه سقف وارد و در برابر یحیی قرار گرفت. یحیی به او نگریست دید رویش مانند روی میمون و بدنش مثل خوک بود و طول چشمهایش در طول صورت و همچنین دهانش در طول رویش قرار داشت و دندان ها و دهانش دارای یک فک بالا بود و چانه و ریش نداشت و چهار دست، دو دست در سینه و دو دست در دوش او دیده می شد، پی پایش در پیش رویش و انگشتان پایش در عقب قرار گرفته بود. قبایی پوشیده و کمربندی روی آن بسته که رشته های رنگارنگ و گوناگونی از آن آویخته شده بود،

بعضی سرخ، برخی سبز، بعضی زرد و از هر رنگی رشته ای در آن به چشم میخورد و زنگ بزرگی در دست داشت و کلاهی خودی بر سر گذاشته و از آن قلاب و چنگالی آویزان بود.

وقتی که حضرت یحیی، ابلیس را با این هیبت و شکل دید پرسید: این کمر بند چیست که به کمر بستهای؟ گفت: این نشانه گبری و مجوسیت است که من آن را به وجود آورده و برای مردم آراستهم.

حضرت پرسید: این رشته های رنگارنگ چیست؟ گفت: اینها همه رنگ های زنان است که توده مردم را با الوان مختلف و رنگ آمیزی خود می ربایند و به دام می افکنند.

حضرت فرمود: این زنگی که در دست داری چیست؟ گفت: این مجموعه همه لذتها از قبیل تنبور، عود، دهل، نی، سرنا و بوق و... میباشد چون گروهی به میگساری و باده نوشی مشغول شدند و لذتی از آن درک و احساس نکردند، من این زنگ را در میان آنان به صدا درمی آورم، هنگامی که صدای زنگ را شنیدند از کثرت سرور و شادی در پوست خود نمیگنجند. بعضی پایکوبی و دست افشانی کرده و از خوشحالی دست از پا نمی شناسند و برخی بشکن می زنند و عده ای جامه تنشان را می درند.

حضرت یحیی (ع) فرمود: چه چیزی باعث سرور و روشنی چشم تو می گردد؟ شیطان در پاسخ گفت: زنان که آنان تله و دام های من هستند و به وسیله ایشان فرزندان آدم را شکار می نمایم. هنگامی که نفرین و لعنت های بندگان صالح و مردان الهی بر من جمع می شود نزد زنان می روم و به وسیله آن ها دلخوش می شوم و خودم را به سبیشان آرام و خرسند می سازم.

حضرت یحیی فرمود: این کلاهی خود که بر سر گذاشته ای چیست؟ ابلیس در جواب گفت: به وسیله این، خودم را از نفرینهای اشخاص صالح و مردم نیکوکار حفظ و حراست می کنم. حضرت

فرمود: این قلاب و چنگال که در آن می بینم چیست؟ گفت: به سبب این، دل‌های بندگان صالح را از راه راست و درست به سوی ذلالت و گمراهی بر می گردانم و به طرف خود می کشانم.

حضرت یحیی(ع) فرمود: هرگز به من یک ساعت ظفر یافته و پیروز شده ای؟ گفت: نه.

ولیکن در تو یک خصلت و صفتی است که مرا شاد و خرسند می سازد. فرمود: آن خصلت کدام است؟ شیطان گفت: تو پرخور هستی، وقتی که افطار می کنی آنقدر می خوری تا سیر شوی و در اثر این عمل، سنگین می گردی و همین کار تو را از انجام بعضی از نمازهای مستحبی باز می دارد.

حضرت فرمود: با خدا عهد کردم که هرگز به قدر کفایت غذا نخورم و از طعام سیر نشوم تا خدا را ملاقات نمایم. شیطان به آن حضرت گفت: من نیز با خود پیمان بستم که هیچ مسلمانی را نصیحت نکنم تا خدا را ملاقات کنم. پس از آن از محضر حضرت یحیی(ع) خارج شد و دیگر به خدمت آن بزرگوار نیامد.

محمد صوفی می گوید: یک روز با شیطان ملاقات کردم، از من پرسید تو کیستی؟ گفتم: من فرزند آدم ابوالبشر هستم!

گفت: لا اله الا الله، شما عجب قوم دروغگویی هستید؛ زیرا ادعا می کنید خدا را دوست دارید اما از او نافرمانی کرده، معصیتش را به جا می آورید، و از طرفی می گوید با شیطان دشمن هستیم، اما از او اطاعت و فرمانبرداری می کنید. من گفتم: تو کیستی؟ گفت: من صاحب اسمایی پرآوازه، نامی بزرگ، طبلی عظیم و پرصدا هستم. من قاتل هابیل، همسفر نوح در کشتی به روی آب و غرق کننده قوم نوح، قاتل و کشنده شتر صالح، برپا کننده آتش نمرودیان بر علیه حضرت ابراهیم، طراح قتل حضرت یحیی، غرق کننده قوم فرعون در دریای نیل، مخترع سحر و جادو در مقابل

(معجزهی) حضرت موسی و مسبب عجله و شتابزدگی قوم بنی اسرائیل بودم که وقتی حضرت موسی بعد از نجات دوستش از دست فرعون به کوه طور رفت، زود تصمیم گرفته از عقاید حقه خود برگشتند و خداپرستی را رها کردند و به گوساله پرستی روی آوردند.

من صاحب ارّه، آلت قتل حضرت زکریا بودم که وقتی حضرت در میان درخت پنهان شده بود، مردم او را با درخت، از وسط با ارّه دو نیم کردند. من عامل حمله اصحاب فیل به سوی کعبه و گردآورنده قاتلین پیامبر اکرم به دور هم در روز جنگ احد و حنین و به وجودآورنده بغض و حسد در روز شورای سقیفه در قلب منافقین و اعضای آن شورا بودم. من شتربان، کجاوه دار و مددکار عایشه در روز جنگ جمل بودم.

من مانع پیروزی علی(ع) و ادامه جنگ صفین بودم در آن وقتی که قرآن ها را بر سر نیزه زدند تا لشکر معاویه از شکست در این جنگ نجات یافته، سپاه علی (ع) پیروز شود. من شماتت کننده و مسرور و خوشحال از غم و اندوه مؤمنانی بودم که به خاطر حادثه کربلا و ریخته شدن خون امام حسین(ع) و یارانش و اسارت اهل بیتش ماتم زده بودند و من امام منافقین و هلاک کننده اولین و گمراه کننده آخرین فرزندان آدم هستم. من بزرگ ناکثین و منافقان و رکن و رئیس قاسطین و (دشمنان) و سایه مارقین (جاهل ها و احمق ها) هستم.

من ابوهریره (شیطان) مخلوقی از آتش جهنم نه از خاک هستم. من کسی هستم که خشم و غضب خداوند را بر علیه مردم عالم (به وسیله گناهی که مرتکب می شوند) برانگیخته، ایشان را به عذاب خشم و غضب الهی گرفتار می کنم. صوفی گفت: به شیطان گفتم: تو را سوگند به آن خدایی که بر تو حق دارد، مرا به عملی راهنمایی کن که به وسیله آن در دنیا به سوی خدای خود تقرب و نزدیکی جویم، و در آخرت از حوادث و گرفتاری های آن روز در پناه او قرار گرفته و در امان

باشم. شیطان گفت: در دنیا به اندازه عفاف و کفاف قانع باش و از شهوت پرستی، شکم پرستی، حرص و طمع دوری کن تا آسوده خاطر باشی. برای نجات خود از بلایا، گرفتاری ها و حوادث (ساعت مرگ و عالم قبر و برزخ) روز آخرت، حب و دوستی علی (ع) را داشته، با دشمنانش دشمن باش به خدا سوگند در هفت آسمانی که خداوند را عبادت و پرستش می کنند، من هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را ندیدم مگر آن که به خاطر تقرب و نزدیکی به سوی خدای خود حب و دوستی علی (ع) را داشتند. وقتی این خبر به امام صادق (ع) رسید، حضرت فرمود: آن ملعون با زبان به حب و دوستی علی بن ابی طالب (ع) ایمان آورده بود، ولی از دل به این موضوع کافر بود. بر همین علت چون شیطان خضوع و ایمان قلبی ندارد، از حب علی بن ابی طالب (ع) هم بهره ای نمی برد. زیرا اگر در شیطان خضوعی بود، بر آدم ابوالبشر سجده می کرد.

علل گرایش به شیطان پرستی

شیطانپرستی یا شیطانگرایی در کشور ما هنوز در دوره نمادین به سر میبرد و به ایدئولوژی تبدیل نشده است. اما در کشورهای غربی با توجه به شبکه فراماسونری و نیز مبانی عرفان یهودی (قبالا یا کابالا) به یک ایدئولوژی سیاسی و مذهبی تبدیل شده و کاملاً با آرمانهای صهیونیسم هماهنگی دارد. ولی باید توجه داشت که با کارکردی که نمادها دارند، بعد از مرحله ترویج نمادها، نوبت به انتقال ایدئولوژی خواهد رسید.

علل گرایش برخی از جوانان به برخی گروههای نوپدید از جمله شیطان پرستی

چیست؟

اولین و مهمترین عامل این است که شیطانگرایی در وجود تمام انسانها ریشه دارد. در روایتی از امام صادق (ع) میخوانیم که قلب هر انسان دو گوش دارد در یکی شیطانی نشسته و همواره به

سوی شر و پلیدی دعوت میکند و در گوش دیگر فرشته ای است که به خیر و نیکی می خواند. درون انسان عرصه جنگ میان شیطان و فرشته درون است. اگر شخص اراده خود را به سوی فرشته معطوف کند، شیطان را شکست داده و تسلیم خواهد کرد، اما در صورتی انسان به پیروی از شیطان درون روی آورد، فرشته درونی را تضعیف خواهد کرد و صد البته که فرشته درون هیچگاه شکست نمیخورد، انسان تنها میتواند صدای او را نشنیده بگیرد ولی امکان از بین بردنش را ندارد؛ چون دعوت فرشته درونی همان ندای فطرت است که تغییر و تبدلی پیدا نمیکند. (روم/30) به همین علت دنبال کردن ندای شیطان جنگ درونی را پایدار می کند و چنین کسی هیچ گاه به آرامش نخواهد رسید، و همواره با تضاد و تعارض درونی و احساس ناکامی زندگی خواهد کرد.

ممکن است ما از شنیدن انجام یک گناه احساس نفرت کنیم، اما گاهی نیز رغبتی در قلب مان ایجاد می شود، ما انسان ها گاهی از گناه و خطا و ضایع کردن حق دیگران برای منافع خود خوش مان می آید و به آن میل پیدا می کنیم، این ها نشانه فعالیت شیطان درونی است. جنبش شیطان گرای و شیطان پرستی بر همین خصلت آدمی تکیه می کند و سستی اراده و بی توجهی به رسول باطنی یا تمایلات متعالی فطرت سبب اقبال به دعوت شیطان از لحاظ روان شناختی و استقبال از جنبش های شیطان گرا به لحاظ جامعه شناختی می شود.

جنبش شیطان گرای می خواهد با تقدیس و مشروعیت دادن به شرارت و شیطنت، تضاد درونی و آشفتگی روانی را بکاهد و حتی وعده از بین بردن آن را می دهد، اما این وعده دروغی است که هیچ گاه محقق نخواهد شد. انسان هر چه قدر هم خطا کند و با فطرت و خرد و فرشته درون خود مبارزه کند، نمی تواند وجود خود را از حضور آن ها تهی سازد، زیرا فطرت در حقیقت ندای خالق و هستی بخش ماست که درون ما حضور دارد و تا هستیم او با ماست. به همین منظور

شیطان گرایان از مرگ خدا سخن می گویند تا بتوانند فرشته درون را نابود کنند و البته این توهمی بیش نیست. در این مرحله که به نتیجه نرسند ممکن است پایان دادن به هستی را پیش نهاد کنند و فکر کنند با خودکشی می توان از هستی و هستی بخش رو گرداند. ولی با مرگ به او نزدیک تر می شوند، در حالیکه قادر متعالی را از خود ناخشنود کرده و برای دریافت عشق بی کران او آماده نشده اند. از این رو با قهر و غضب مواجه خواهند شد. بنابراین یکی از علل گرایش به شیطان پرستی پیروی از شیطان درون است که عاقبت آن به جاهای بسیار ناخوشایندی می رسد.

هدف از وجود شیطان چیست؟

خداوند مهربان این شیطان درونی را قرار داد تا در مصاف با او نیروهای عظیم خرد و اراده در انسان شکوفا شود و به مراتب برتر از فرشتگان راه یابد و با حسن اختیار، صلاحیت جانشینی خداوند و فرمانروایی بر تمام عالم را پیدا کند.

چه عوامل دیگری در گرایش به شیطان پرستی موثر است؟

یکی دیگر از علل گرایش به جنبش های شیطانی استفاده وسیع آن ها از نمادهاست. انتقال و نشر اندیشه ها از طریق گفتن یا نوشتن دشوار است و تعداد محدودی از مردم با آن ارتباط برقرار می کنند. اما نمادها به راحتی جایگاه خود را در فرهنگ عمومی پیدا می کنند و به خاطر اینکه ظرفیت کار هنری دارند، به صورت جذابی در جامعه، به خصوص بین جوانان و زنان گسترش می یابند. نمادها همواره حامل معنا و پیام هستند و نوعی نگرش یا فکر را تداعی میکنند و رفتار خاصی را یادآور می شوند. مثلاً مردم با دیدن گلدسته یاد مسجد و نماز می افتند. با دیدن چراغ قرمز احساس خطر میکنند و میایستند.

جنبش شیطانگرایی با استفاده وسیع از نمادها و به کارگیری ظرفیت های هنری نظیر گرافیک، سینما و از همه بیشتر موسیقی به عرصه آمده است. نمادها و سمبول های شیطانی روی لباس ها، گردنبندها و دستبندها، انگشترها و ساعت ها، از کفش تا کلاه همه جا دیده میشود. این نمادها با طراحی های متنوع و زیبا افراد را جذب می کنند، پس از اینکه استفاده از آن ها تکرار شد و به عنوان بخشی از رفتار و سلیقه شخص در آمده و به نوعی هویت و خودپنداره فرد را تشکیل می دهد، در این شرایط با افراد دیگری که نمودهای رفتاری و ذوقی همانندی را دارند، احساس همزاد پنداری کرده و خود را از آن ها و آن ها را از خود می پندارد و در رفتار و گفتار و افکار به طور ناخودآگاه شبیه به آن ها میشود. به قول ارنست کاسیرر انسان حیوان نمادساز است و به خاطر قدرت تفکر و معناجویی یا معنا بخشی، کنش های متقابل انسان ها به صورت نمادین شکل می گیرد. و از این راه معانی را به هم منتقل می کنند. مثلاً دو نفر که به هم می رسند برای هم دست تکان می دهند و این حرکت نماد توجه، محبت و احترام است. معانی که به صورت نمادین در روابط انسانی جریان پیدا می کند، به واسطه هنر بسیار مؤثرتر می شود و سینما یکی از تأثیر گذارترین هنرهاست.

هنگامی که فیلم شیطان در تاریخ 1976/6/6 پخش شد کسی فکر نمی کرد که چقدر مؤثر واقع شود به طوری که هنگام پخش نسخه دوم این فیلم در تاریخ 2006/6/6 بسیاری از مردم از خانه بیرون نیامدند تا پر شیطان به آن ها نگیرد و عده ای هم کارهای مهم خود را نظیر عروسی و غیره به این روز انداخته بودند تا از نیروی شیطان بهره مند شوند!

اعتقاد به نیروی شیطان نیز در این بین نقش مهمی دارد؟

یکی دیگر از عوامل گسترش شیطان گرایی و شیطان پرستی این است که شیطان را منشأ قدرت معرفی می کنند و کامیابی و موفقیت در زندگی را در روزگار غلبه شیطان در گرو دست دادن با او و سپردن روح خود به شیطان اعلام می کنند. شیطان گرایان می گویند ما در دوران غلبه شر بر خیر زندگی می کنیم و این نشانه غلبه شیطان بر خداست، پس نیروی غالب نیروی شیطان است و در صورت همراهی با او می توان به نیروی لازم برای رسیدن به اهداف و آرزوها دست یافت. در حالی که واقعیت چیز دیگری است. ما در دوره مهلت یافتن شیطان و متأسفانه سستی انسان به سر می بریم. شیطان نه تنها رقیب خداوند نیست، بلکه رقیب انسان هم نیست و اگر انسان به خود بیاید و به خدا پناه ببرد شیطان در برابر او عاجز و ذلیل خواهد شد. قرآن کریم می فرماید: نیرنگ شیطان ضعیف است. (نساء/76) و سلطه ای بر اهل ایمان و توکل کنندگان ندارد (نحل/99) سلطه او فقط بر کسانی است که به او دل سپرده و فرمانش را می پذیرند و او را شریک پروردگارشان میپندارند (نحل/100) جنبش شیطان گرایی در راستای جا انداختن این دروغ بزرگ که در دوران غلبه نیروی شیطان به سر می بریم، دست به فعالیت های تبلیغی گسترده ای زده است. از جمله تولید فیلم هایی نظیر کودک رزماری، دروازه نهم و گابریل. رومن پولانسکی در فیلم کودک رزماری (1968) تولد شیطان را اعلام کرد، تولدی که همه از آن خوشحال اند و او را فرزند قدرتمندترین قدرتمندان می دانند.

سپس در فیلم دروازه نهم (1999) شیطان را به صورت نیرویی که غلبه یافته معرفی می کند. نیرویی که خیلی از مردم و حتی افراد شاخص نظیر اساتید دانشگاه و ثروتمندان در جستجوی راهی برای سپردن روح و جسم خود به او و متقابلاً برخورداری از قدرت او هستند. سرانجام در

فیلم گابریل تولید سال 2008، می بینیم که زمین را ظلمت و پلیدی فرا گرفته و خداوند فرشتگان را برای نجات زمین می فرستد؛ اما آن ها نیز آلوده می شوند و در پایان گابریل که همان جبرئیل است با دلخوری از خداوند، دست از زمین می کشد و به آسمان صعود می کند، تا نگذارد که خدا فرشتگان دیگر را به زمین بفرستد.

این فیلم ها که با تکنیک های بالا و جذابیت های زیاد داستانی تولید می شود، در نهایت باور یا دست کم این احتمال را تقویت می کند که نیرویی به نام نیروی شیطان وجود دارد و پیوستن به او بسیار مفید و مؤثر است. یکی دیگر از عوامل جذابیت و روی آوری به جنبش شیطنانی که بسیار شیطنت آمیز به کار گرفته شده، میل به انتقاد و اعتراض در جوانان است. بدون شک مدل زندگی ما که بر اساس اهداف و برنامه های تمدن غرب شکل گرفته با فطرت و طبیعت انسان ناسازگار و خیلی آزار دهنده است. نظام اقتصادی، سیاسی، آموزشی، فرهنگی و اجتماعی - منظوم تمام مردم دنیاست - ظالمانه و سرشار از تباهی است. اما نشانه های این تباهی که در تار و پود تمدن معاصر و زندگی ما پیچیده، افسردگی ها، اضطراب ها، رنج های بیهوده، ارزش های پوچ نظیر پول، مدرک، مدال ها و جوایز مسخره بین المللی و هزاران پدیده موهوم و بی معنای دیگر است.

نوجوان و جوانی که تازه با این عرصه آشنا می شود و هنوز این هنجارهای بی معنا را درونی نکرده ستم و تجاوز به حریم خود را کاملاً احساس می کند و به سرکشی رو می آورد. دقیقاً به همین علت در دهه 1960 شاهد جنبش های دانشجویی وسیع در آمریکا و اروپا بودیم. دقیقاً در اوج این جنبش ها بود که پدیده ای به نام موسیقی متال به عنوان موسیقی اعتراض به وجود آمد. آن جنبش ها و این سبک موسیقی در ابتدا اهداف بسیار درستی داشت. اهدافی نظیر مخالفت با مصرف گرایی، فاصله فقیر و غنی، سرمایه داری، جنگ، فرسایش روابط انسانی و... مثلاً جوانان

می رفتند و از زباله ها لباس های پاره پیدا می کردند و می پوشیدند تا به اختلاف طبقاتی و بی عدالتی اعتراض کنند، داد و فریاد راه می انداختند، ویژگی موسیقی متال فریاد، حرف های اهانت آمیز و سر و صدای بلند است. البته روش هایی که از سوی این جوانان به کار برده می شد همیشه درست نبود اما اهداف خوبی در کار بود. دیری نگذشت که این جنبش به جهات انحرافی سوق پیدا کرد. در بین شعارهایی نظیر عشق به مردم و عدالت، دعوت به استفاده از ماریجوانا و سایر مواد مخدر پیدا شد، گروهایی موسیقی خود جوش مورد حمایت شرکت های سرمایه داری قرار گرفتند و گروه هایی نظیر هندریکس و گروه کریم موسیقی متال را به سوی تجاری شدن سوق دادند، تاجایی که امروزه خوانندگان معروف مثل مرلین منسون و گروه های مطرح متال کاملاً در خدمت نظام سرمایه داری قرار گرفته اند و لباس های پاره با قیمت گزاف در بوتیک های شیک به فروش می رسد.

این گروه ها از آنجا که خلاف ارزش های اجتماعی حرکت می کردند و تندی و اهانت ورد زبانشان بود و نهادهای اجتماعی نظیر اقتصاد، حکومت، آموزش، خانواده و دین را مورد حمله قرار می دادند، ظرفیت خوبی برای گرایش های شیطانی داشتند و از سوی دست های پنهان سرمایه داری به همین سمت منحرف شدند، "ازی آزبورن" خواننده گروه "بلک سبث" که شاید بتوان آن را پایه گذار سبک متال معرفی کرد، در مصاحبه ای در سال 1976 اعلام کرد که ما یک گروه موسیقی هوی متال هستیم و هرگز به دنبال تفکرات شیطانی نرفته ایم. این موضع گیری برای آن بود که نشریات زیادی آن ها را به عنوان گروه شیطانی معرفی می کردند و عده ای با حالات، آداب و لباس های شیطان گرایی در کنسرت های آن ها حاضر می شدند. به تدریج گروه هایی که دیدند حال و هوای شیطانی مورد استقبال و تبلیغات خوبی قرار می گیرد و می تواند ثروت و

شهرت خوبی برای آن‌ها به ارمغان بیاورد، دست به کارهای شیطانی زدند، از اینجا بود که بلک متال یا متال جادویی و سایر شاخه‌های موسیقی هوی متال شکل گرفت. مثلاً گروهی مثل “نیروانا” که نام خود را از بودیسم برگرفته و به طور ناامیدانه‌ای از رنج و پلیدی سخن می‌گوید، با پشتیبانی شبکه “ام.تی.وی” سبک متال آلترناتیو را مطرح کرد و به شهرت و ثروت فراوانی رسید. و تا زمان خودکشی “کرت کوبین” (خواننده این گروه) پول هنگفتی را به جیب تهیه‌کنندگان تلویزیونی خود سرازیر کرد.

این سودهای سرشار، در دیگر کشورها نیز با استقبال مواجه شد؟

هدفی که شرکت‌های بزرگ در چند سال اخیر دنبال کرده‌اند این است که مدل بومی این گروه‌ها را در هر کشوری ایجاد کنند. گروه‌هایی مثل “هدهانتز” در آلمان و گروه‌های “آنگرا” و “راپسودی” در آسیای جنوب شرقی و نسخه‌هایی از گروه “دیساید” در ایران، نمونه‌های قابل توجهی هستند. همانطور که مشاهده می‌شود، کارتل‌های سرمایه‌داری و سیاسی با برنامه‌ریزی حساب شده و سوء استفاده از بیتوجهی مردم توانستند یک تهدید جدی علیه خود را به فرصت تبدیل کنند و جوانانی را که ممکن بود نظام سلطه را در هم بریزند و مدل دیگری برای زندگی بیابند، به سمت داد و فریادهای بیهوده و اعتراض بدون فکر و برنامه جهت دادند و همت‌شان این شد که چگونه پا به پای گیتار الکتریک فریاد بکشند و به زمین و زمان فحش بدهند. در واقع با استعداد و پول همین جوانان، نیروی تحول و اعتراض فعال را از آن‌ها گرفتند!

در راستای کشف و حمایت و البته بهره‌برداری از استعدادهای درخشان در این زمینه از سال 2000 جشنواره گروه‌های زیرزمینی برگزار شد و همانطور که می‌بینیم حرکت اعتراضی و تحول‌خواهانه جوانان با فریادهای مایوسانه و سرگرمی‌های نیرو زدا و فکر سوز، و تلاش برای به

دست آوردن جوایز جشنواره ها به ارزش موهوم دیگری تبدیل شده که خاصیتی جز تداوم، ظلم و بی عدالتی و بی رحمی در دنیا ندارد. بنابراین یکی دیگر از علل جذابیت شیطان گرایی مخالفت و اعتراض به نظم موجود و ارزش های رایج اجتماعی است، که برای جوانان هیجان زا و جالب است.

شیطان پرستی و گرایش به آن علل مختلفی دارد، نقش فطرت انسان را در این زمینه

چگونه ارزیابی می کنید؟

عامل دیگر گرایش به شیطان گرایی ریشه عمیق فطری دارد. روح ما انسان ها پیش از پیوستن به تن مادی و حضور در این دنیا، در عالم ملکوت و در محضر خداوند بوده و پروردگار خود را با تمام جلوه ها مشاهده کرده و با تمام صفات عالی می شناخته است. روح ما از آن جهت که خداوند را با صفات جمال و لطف و رحمت دیده و شناخته به او عشق می ورزد و از جهتی که او را با صفات جلال و جبروت و عظمت و قهاریت دیده، خشیت و هیبت را تجربه کرده است. در این دنیا که از آن تجربه والا و ملکوتی دور شده ایم هم در جستجوی زیبایی و عشق هستیم و هم فطرتاً مایل به خوف و هیبت و خشیت.

همانطور که اگر زیبایی حقیقی را نبینیم و عشق حقیقی را نیابیم، زیبایی های موهوم و عشق های پوچ قلب مان را فرا می گیرد، اگر عظمت و شکوه بیکران الهی را نشناسیم، با خوف و عظمت موهوم دل خود را به تپش و می داریم. جنبش شیطانی با خشم و خشونت و ایجاد ترس برای لحظاتی قلب انسان را می لرزاند و به این نیاز عمیق فطری پاسخی موهوم و منحرف می دهد.

در موسیقی های شیطان پرستی، گرمی های وحشتناک خواننده، اشعار تند و پرنفرت، صدای بلند و حجم بالای صدا، سرعت ریف ها و ملودی، استفاده از تکنیک های پالم میوت، افکت های

دیستروشن و صحنه پردازی هول انگیز و نعره های دلخراش، هر بیننده و شنوندهای را تحت تأثیر قرار می دهد و قلب او را می لرزاند. این هیجان برای عده ای از جوانان دل پذیر است. به ویژه اگر تصور کنیم که جوان امروز سال های پرشور زندگی خود را بدون توجه به نیازهای طبیعی در مدلی تحمیلی و تکراری می گذرانند، جوانی که ناگزیر است تا اواسط دهه سوم زندگی درس های بی ارزشی را بخواند که در آینده به هیچ دردی نخواهد خورد و در اوج استعداد و غرور و توانایی به عنوان یک شهروند کامل شناخته نمی شود، نه شغل، نه ازدواج و نه هیچ یک از خواسته های او به موقع تعریف نشده است. در این شرایط اگر به معنویت ناب و معرفت خداوند هم دستی نداشته باشد، فضای موسیقی شیطان گرا و هراس و هیجان آن تنوع جالبی به زندگی او می دهد. و پاسخی موقت و دروغی خوشایند خواهد بود.

از ویژگی های بارز شیطان پرستی در ایران و تفاوت شیطان پرستان در ایران با سایر

کشورها بگوئید؟

شیطان پرستی یا شیطان گرایی در کشور ما هنوز در دوره نمادین به سر می برد و به ایدئولوژی تبدیل نشده است. اما در کشورهای غربی با توجه به شبکه فراماسونری و نیز مبانی عرفان یهودی (قبالا یا کابالا) به یک ایدئولوژی سیاسی و مذهبی تبدیل شده و کاملاً با آرمان های صهیونیسم هماهنگی دارد. ولی باید توجه داشت که با کارکردی که نمادها دارند، بعد از مرحله ترویج نمادها، نوبت به انتقال ایدئولوژی خواهد رسید. وقتی سلام و علیک جوانان ما اشاره به نماد سرشیطان شد و آنگاه دیدند که فلان هنرپیشه صهیونیست، فلان ورزشکار کابالیست و رئیس جمهور آمریکا نیز دستش را آن طور بالا می برد، به طور ناخودآگاه با آن ها احساس همانندی کرده و ارزش ها و اندیشه های آن ها را از آن خود می داند. حالت سرشیطان نمادی از بافومت است که به صورت

یک بز روی کره زمین نشسته و به معنای تحقق حکومت شیطان در زمین است. متأسفانه مسئولان به این ابعاد موضوع توجه ندارند و جنبش شیطانی را فقط از منظر انحرافات اجتماعی می بینند و از لایه های عمیق تر تغافل می کنند. با در نظر گرفتن لایه های عمیق این بحث مواجهه با آن تنها کار نیروی انتظامی نیست، بلکه سازمان های فرهنگی و سیاسی کشور باید برای آن فکر کنند و برنامه داشته باشند. موضوع دیگر در مورد شیطان گرایی در ایران و بلکه دنیای اسلام این است که در فرهنگ یهودی - مسیحی ایمان در برابر عقل و دانش قرار دارد و شیطان نماد عقل گرایی است. البته در آن جا عقل محدود به عقل منفعت جو و دنیاگراست. اما به هر حال شیطان نماد عقل و دانش قلمداد می شود که با دعوت آدم و حوا به خوردن از میوه درخت دانش با انسان از بهشت رانده شد. و این موضوع زمینه جذب خیلی از افراد به شیطان بوده است. اما در دنیای اسلام این حنا رنگ ندارد و شیطان نماد جهل و وهم است و ایمان بر شالوده خرد و معرفت استوار می شود. از این جهت جنبش شیطان گرایی اگر بخواهد توفیقاتی را که در سایر کشورها داشته، در ایران و جهان اسلام تجربه کند، ناگزیر است که به تحریف در دین اسلام دست بزند و البته اقداماتی را در این راستا آغاز کرده و برخی از آموزه های عرفانی را که با سوء تفسیر به عقل ستیزی تبدیل می شود، برجسته می کنند. به خصوص با حمایت از برخی فرقه های منحرف صوفیه، عرفان ناب اسلامی را در چهره ای مسخ شده می نمایند.

ریشه های شیطان گرایی در عرفان یهود

به اعتقاد یهودیان، بنی اسرائیل قوم برتر هستند و هیچ غیر یهودی، در جامعه یهودیان پذیرفته نمی شود، بنابراین یهودیان نمی توانند مثل پیروان سایر ادیان دیگران را به دین خود دعوت کنند، آن ها این خلاء را با عرفان یهودی پر کرده اند. یعنی اگرچه شما به عنوان یک مسلمان یا مسیحی نمی

توانید یهودی شوید ولی می توانید به عرفان یهود بپیوندید. امروزه در دنیا تبلیغات زیادی برای عرفان یهود یا همان کابالا صورت می گیرد. شخصیت های مشهوری نظیر مادونا کابالیست می شوند و آموزه های کابالا در رمان های کوئلیو نقش پر رنگی پیدا می کند، در رمان های کوه پنجم، بریدا، شیطان و دوشیزه پریم و حتی کیمیاگر به روشنی تعالیم کابالا دیده می شود. البته عرفان یهود سر سفره تعالیم انبیای بزرگ الهی نشسته است و مطالب صحیح آن زیاد است و در همین مطالب صحیح با عرفان اسلامی همانندی پیدا می کند. اما تحریفات وحشتناکی هم در آن صورت گرفته که مشکل از همین تحریفات آغاز می شود. یکی از تحریفات عرفان یهود این است که آن ها خدا را دارای تجلیات یا سفرای خیر و شر می دانند و در واقع جلوه های جلال و قهر و سخط الهی را جلوه های شر که منشأ پیدایش شر در عالم است، معرفی می کنند. رهبری نیروهای شر به دست فرشته ای به نام "سمائیل" سپرده شده و در فیلم "گابریل" وقتی "جبرئیل" به زمین می آید، می بیند که سمائیل یعنی یکی از فرشتگانی که در بهشت باهم بودند، بر زمین حکومت می کند. جهان شر الهی "سیترا احرا" نام دارد. بر همین خشت کج، آموزه دیگری را می نهند و آن آموزه "شمیطاها" یا ادوار تاریخ است. براساس کابالا جلوه های خداوند در ادوار مختلف تغییر می کند، گاهی در دوران تجلی لطف و رحمت و به سر می بریم و گاهی در عصر قهر و غضب و جلال و جبروت الهی، چنانکه در تورات می بینیم قوم بنی اسرائیل گاهی مشمول رحمت خداوند بوده اند و گاهی گرفتار قهر و غضب او. دوران قهر و غضب که حتی دامن پیامبران را می گیرد، دوره ای است که میل انسان به گناه زیاد می شود و انسان سر به عصیان می گذارد. دوران تجلی قهر و جبروت عصر غلبه شیطان است و با نگاه توحیدی تر در واقع شیطان دست چپ خداست.

در مکتب کابالا ظهور مسیح سرآغاز تجلیات رحمت و لطف الاهی است و تا پیش از آن یا به عبارتی در آخرالزمان دوره غلبه ضد مسیح یا همان شیطان است که آن را عصر آکواریوس مینامند. “آکواریوس” انعکاس “سیترا احرا” در زمین است و ما امروز در عصر آکواریوس به سر می بریم. بنابراین اگر می خواهید، به قدرت و نیروی زندگی و کامیابی برسید باید با شیطان همراه شوید، حتی اگر می خواهید در عصر شیطان با تجلی خدا هماهنگ باشید، باید شیطانی شوید.

نگرش اسلامی در این زمینه متفاوت است؟

در نگرش اسلامی تمام صفات خداوند عین ذات او و خیر مطلق است. (خطبه اول نهج البلاغه را ببینید). نباید صفات الهی را تکه تکه کرد. صفات و اسماء الهی کمالات ذات او هستند که ما در تحلیل عقلی برای شناخت خود آن ها را متعدد می کنیم، اما تمام آن صفات پاک یک حقیقت دارد و آن ذات اقدس احدی است. انسان به عنوان خلیفه خدا و آینه تمام نمای او باید تمام صفات خدا را با هم در قلب خویش متجلی سازد و میان لطف و قهر و جمال و جلال جمع کند؛ در این حال به نوعی عشق سرشار از هیبت و خوف همراه با رجاء و بندگی و خدمت عاشقانه به پروردگار خویش می رسد. در کابالا بر اثر تمایز میان نام های و صفات خداوند به نوعی شرک پنهان معتقد شده اند و به جای ذات کامل صفات را می پرستند. و این کاری بود که قوم عاد کردند و حضرت هود به آن فرمود: “أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَبِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ” آیا در نام هایی که شما و پدرانتان نامیده اید با من جدال می کنید در حالیکه خداوند هیچ برهانی را بر آن فرو نفرستاده است. پس منتظر باشید، من هم با شما منتظر هستم. “اعراف/71” قوم عاد از نظر علمی بسیار پیش رفته بودند و قرآن می فرماید به آن ها قدرت و تمکنی دادیم که به شما ندادیم. (انعام/6) به همین جهت خداوند معجزه

خاصی به حضرت هود نداد و می خواست تا آنها با اندیشه و خرد خود و نگرستن به آن همه نعمتی که خداوند به آنها داده است حق را بفهمند. ولی آن ها خدا را در نامها و صفاتش تجزیه کرده بودند و به جای خداوند یکتا، نام های او را می پرستیدند. و این دقیقاً راهی است که در قبلاً پیموده می شود و عاقبت آن هم روشن است.

کدام نهادها و سازمان ها (اعم از رسمی یا غیر رسمی) مسئول و نقش بازدارنده را در

گرایش به این امر دارند؟

بدون شک در مرحله اول یک نقش ستادی باید تعریف شود تا برنامه های هماهنگی را برای تمام سازمان هایی که ظرفیت حرکت در این جهت را دارند، طراحی و ارائه نماید. این نقش قانوناً به عهده سازمان ملی جوانان یا شورای فرهنگ عمومی وزارت ارشاد است. سپس رسانه ها به ویژه رسانه ملی باید با کارهای کارشناسی اساسی وارد صحنه شوند و اقدام کنند. مسأله دیگر این است که برخی سازمان ها، کارشناسان منفصل از خودشان را در جریان اطلاعات لازم قرار دهند. ما باید دعوا کنیم تا اجازه دهند که به بخشی از مطالب، حتی مطالبی که خودمان دنبال کردیم دسترسی داشته باشیم. این شکاف بین کارشناسان و سازمان های دولتی باعث میشود که هم کارشناسان دست از مطالعه در این زمینه ها بردارند، و حرفی برای گفتن نداشته باشند و هم سازمان های مربوطه کارهای غیر کارشناسی انجام دهند، که بعضاً مخل امنیت ملی است و خودشان فکر می کنند که کار درستی انجام داده اند. این مشکلات باعث شده که ظرفیت های عظیم علمی و معنوی حوزه علمیه و حتی اساتید دانشگاه ها در موضوعاتی مثل جنبش های نوپدید معنوی و دینی یا شیطان گرایی و شیطان پرستی مورد استفاده قرار نگیرد.

از چه سازوکارهایی میتوان برای مهار این نحله فکری استفاده کرد؟

روشن ترین راه این است که بینش بدهیم. وقتی یک دانشجو بداند که از نیروی او چه سوء استفاده هایی می شود و با برنامه ای شیطانی توانایی اعتراض و قدرت تغییر زندگی را در او تباہ می کنند. اگر یک جوان بداند که تصور بنیان گذاران و مروجان جنبش شیطانی این است که می توانند مردم را مثل یک گوسفند در جهت اهداف و امیال خود مهار کنند و به خدمت بگیرند، اگر بداند که با برنامه ریزی نه تنها توان فکری و نیروی بدنی او بلکه ذائقه زیباشناسی و ارزش های انسانی اش را بازیچه خود ساخته و به لایه های عمیق معنوی و فطری او تعرض می کنند، هیچ کس به آن روی نخواهد آورد.

چرا نسبت به پیامدهای نا مطلوب این تفکرات در کشور اطلاع رسانی نمی شود؟

آسیب بزرگ خود کارشناس پنداری مسئولین به ویژه مسئولین فرهنگی باعث شده است که نه کارشناسان به خوبی رشد کنند و کارآیی داشته باشند، و نه خود مسئولین عملکرد مفید و مؤثری ارائه دهند. در شورای فرهنگ عمومی که نمایندگان سازمان های فرهنگی و سایر سازمانهای مربوطه حضور دارند، چند ماه پیش جلسهای تشکیل شد و بحث شیطان پرستی را به جهت عدم شناخت و تقلیل به انحرافات اجتماعی، از شمار معنویت های نوظهور خارج کردند، در حالیکه این جنبش مهمترین جنبش معنوی و دینی روزگار ماست و اگر برنامه های ابر فرهنگ استکباری موفق شود در آینده نهچندان دور مذهب بسیاری از مردمان زمین خواهد شد و شاهد خواهیم بود که شیطان پرستان یهودی، مسیحی، مسلمان و بودایی در همایش های سالانه خود برای دنیایی شیطانی بیانیه اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و حقوقی صادر کنند و براساس اصول اعتقادی خود در در ساحت های گوناگون زندگی به بسط ایدئولوژی شیطانی بپردازند.

سال ها طول می کشد تا پس از تجربه زندگی بر اساس طرح شیطنانی به تعارض ها و رنج ها و ناکامی های آن پی ببریم و در جستجوی طرح دیگری برای زندگی برآییم. و به همان نقطه ای برسیم که انسان ناکام امروز رسیده است. حال چه کسی می خواهد نسبت به این امور روشنگری و اطلاع رسانی کند. بدون وجود هسته های قوی پژوهشی با مطالعات میان رشته ای و رویکرد آینده پژوهانه، مگر می توان این توطئه بزرگ را شناخت، تا در گام بعد به ترویج این شناخت اندیشید.

تعریف شیطان

شیطان نام هر موجودی است که در مسیر تکامل انسان قرار می گیرد و زمینه های آشکارسازی نیروها و توان ذاتی را از انسان سلب میکند. در کاربرد های روزانه بسیار شنیده شده که از اصطلاح موش دواندن استفاده و به شیطنت برخی اشاره می شود. شیطان به دلیل آن که خود از مسیر تکاملی دور افتاده و رذایل و پستی ها در جانش ریشه دوانده و هنجارهای فطرتی جای خود را در وی به نابهنجاری ها داده است، موجودی سرکش و متمرد است. از این روست که راغب اصفهانی و برخی دیگر از واژه شناسان عربی بر این باورند که شیطان هر موجودی از جنیان و انسان است که سرکشی و تمرد می کند و از مسیر اصلی بیرون رفته است. (مفردات ص ۴۵۴ و نیز المصباح ج ۱ و ۲ ص ۳۱۳).

بنابراین پیروی از هر فرد و جامعه و گروهی که انسان را از مسیر اصلی و تکاملی فردی و جمعی باز می دارد به عنوان شیطان معرفی شده است. ابلیس نیز به عنوان نماد کامل دشمنی که در مسیر تکاملی فرد و جامعه قرار دارد معرفی شده تا انسان با شناخت درست از دوست و دشمن در مسیر خویش ره به گمراهی نبرد. کسانی که در مسیر تکاملی فرد و جامعه از جن و انس قرار می گیرند

و سد راه او می شوند، به عنوان دشمن محسوب می گردند. از آن جایی که دشمن شناسی یکی از مهم ترین نیازهای بشری برای دست یابی به اهداف تکاملی است قرآن به این موضوع توجه بسیار داشته و آیات زیادی به آن اختصاص داده است. همان گونه که شخص می بایست راه بشناسد و به ابزارها و امکانات راه آگاهی داشته باشد می بایست از چالش ها و مشکلات آن نیز آگاه باشد تا بتواند در مسیر خود به درستی حرکت کند. شناخت شیاطین انسی و جنی و ابزارهای آن ها برای ایجاد سد راه، گامی در مسیر حرکت درست تکاملی است.

ابزارهای شیطان برای گمراهی بشر

بی گمان هیچ کس دوست ندارد از دشمن خویش که سد راه تکاملی اوست پیروی کند ولی دشمن هرگز به صراحت و روشنی اعلام نمی کند که دشمن است و می کوشد تا او را به گمراهی کشانده و سد راه تکامل فردی و جمعی شخص و یا جامعه شود؛ بلکه با استفاده از شبهات و تبدیل باطل به حق نما، مردم را می فریبد. از این رو قرآن مهم ترین شیوه ابزار دشمنان انسی و جنی را وسوسه و فریب و نیرنگ می شمارد و به انسان هشدار می دهد که دشمن باطل را به حق می آراید و با آرایه ها و آراسته های دنیوی به سمت انسان و جامعه انسانی می آید. شیطان می کوشد تا از رشد معنوی انسان جلوگیری کند (آل عمران آیه ۳۶ و ۳۷) و جامعه انسانی را به تباهی و فساد بکشاند (یوسف آیه ۱۰۰ و بقره آیه ۲۰۸ و آیات دیگر). برای دست یابی به این هدف می کوشد تا با تزیین (انعام آیات ۱۱۱ و ۱۱۲) و گناه و نابهنجاری اخلاقی و اجتماعی (آل عمران آیه ۱۵۵) شبیه افکنی (زخرف آیه ۶۱ و ۶۲) و ایجاد انجمن های سری توطئه (مجادله آیه ۱۰) مردم را به سوی اطاعت خود به عنوان کسی که خواهان خیر و صلاح اوست دعوت کند. این گونه است که شیطان هر کسی باشد از جن و انس، همواره با حربه تزیین اعمال، رفتار خویش را به عنوان

اعمال نیک و صالح و بهترین شیوه زندگی می شمارد و مدعی دین و ایمان و خداترسی و امداد و کمک به دیگران (انفال آیه ۴۸ و نیز حشر ۱۶) می باشد.

آثار اطاعت از شیطان

هر فرد و جامعه ای که اطاعت شیطان های انسانی و جنی را اختیار کند، گرفتار اموری می شود که شناسایی آن، می تواند گامی مهم برای شناسایی دوست و دشمن باشد. به این معنا که شیطان، دشمنی است که خود را به عنوان دوست معرفی می کند و امور باطل و نابهنجار را به عنوان کارهای نیک و پسندیده و مفید جلوه می دهد. از این رو شناسایی دوست از دشمن سخت می شود. به ویژه که شیطان های جنی و انسی خود را در پس آرایه ها و آراسته هایی از کلام نیک و خیر و کمک به دیگری (حشر آیه ۱۶) و تزیین امور (انفال آیه ۴۸) مخفی می سازند. از این رو قرآن راهکاری را برای شناسایی دوست از دشمن مطرح می کند و ساز و کارهایی را برای دست یابی به این مهم آرایه می دهد که در این جا به یکی از آن ها اشاره می شود: راهکار و سازکاری که قرآن در این بخش آرایه می دهد، شناسایی دوست از دشمن با بهره گیری از آثار و پیامدهای آن است. به این معنا که پیروی از دوست و کارها و پیشنهادها و طرح های او موجب کمال انسان و جامعه می شود درحالی که آثار پیروی از دشمن این گونه نیست و مردم و جامعه را از خدا دور و امت از تکامل و رشد و تعالی باز می دارد.

تعلیمات و آموزه های شیطانی به شکل تعلیمات جادویی، خود نمایی می کند: (بقره آیه ۱۰۲) و با پافشاری بر برنامه ها و طرح هایی که موهوم و غیر علمی است (حج آیه ۳ و ۴) مردم را به زشتی ها و نابهنجارهای مخالف فطرت پاک (بقره آیه ۲۰۸ و نورآیه ۲۱) دعوت می کند و این گونه است که از رشد و بالندگی فردی و جمعی باز می دارد. از جمله آثار و پیامدهای اطاعت از آموزه

ها و تعلیمات شیاطین می توان به مسأله اختلاف و دو دستگی خانوادگی و یا اجتماعی اشاره کرد. خداوند در آیه ۲۰۸ سوره بقره می فرماید: که پیروی از دستورهای شیطانی اختلاف برانگیز است و موجبات تفرقه میان برادران ایمانی را فراهم می آورد و همبستگی و انسجام و وحدت اجتماعی را از میان بر می دارد. بنابراین هر راهکاری که موجبات تفرقه و اختلاف اجتماعی را فراهم می کند و پایه های اتحاد و انسجام اجتماعی را سست می سازد، دلیل بر شیطانی بودن آن است که می بایست از آن پرهیز کرد، هرچند که مدعیان این طرح ها و برنامه ها چنین وانمود کنند که هدف ایشان از اجرای این طرح تکامل قوم و ملت و یا فرقه دینی باشد. هر طرح و برنامه ای که امتی را در برابر هم قرار دهد و نیرو و توان ملتی و یا ملت هایی را به تحلیل برد می بایست به عنوان طرحی شیطانی قلمداد و از پیروی آن پرهیز شود.

گسترش منکرات، راهکاری شیطانی

گسترش فحشاء و منکرات اجتماعی که امنیت روحی و روانی جامعه را با خطر مواجه می سازد از دیگر طرح هایی است که بیانگر شیطانی بودن آن است، هر چند که این طرح ها به عنوان آزادی های اجتماعی و یا حقوق فردی ترویج و به عنوان لیبرالیسم مورد تاکید قرار گیرد و به شکل گفتمان در جامعه ترویج شود.

اصولاً راه شناخت طرح و برنامه سازنده و مفید از غیر سازنده و غیر رشدی، بررسی آثار و پیامدهای آن است. اگر هر طرح و برنامه ای حتی به ظاهر حق انسانی، دارای تبعات زشت و ناپسند باشد و هنجارهای اجتماعی را سست کند و یا فرو بپاشد و یا به عنوان آزادی و عدالت و یا هر عنوان دیگری ترویج شود، کاری شیطانی و در راستای اهداف شیطان و دشمن است و می بایست از آن پرهیز کرد. از این رو خداوند طرح های شیطانی را طرح ها و برنامه هایی می شمارد

که آثار آن افزایش فساد و فحشا و گسترش آن در سطح جامعه باشد. (نور آیه ۱۹ و ۲۱). افترا و بدعت و تحریف قوانین و هنجارهای اجتماعی و اخلاقی از دیگر آثار برنامه های شیطانی است. اگر در جامعه ای اجرای طرح تهمت و افترا و بدعت به عنوان نوآوری همراه بود و اصول ارزشی و بنیادین موافق فطرت و طبع بشری، کاهش یافت و یا مورد تهدید قرار گرفت، می بایست آن طرح را به عنوان طرحی شیطانی دانست و از آن پرهیز کرد و یا حتی به مقابله با آن پرداخت. (بقره آیه ۱۶۸ و ۱۶۹ و نیز نحل آیه ۶۲ و ۶۳). در حقیقت شیطان طرح هایی را به مورد اجرا می گذارد و یا بدان ها تشویق می کند که جامعه از اصول ارزشی خود دور شود و نابهنجاری ها به عنوان هنجار جایگزین شود. نوآوری هایی که از سوی شیطان تشویق می شود در حوزه هنجارشکنی تحلیل می شود و نمی توان آن را در حوزه هنجارها و یا تقویت و تحکیم آن ها دسته بندی کرد. از این رو خداوند در آیه ۱۱۷ و ۱۱۹ سوره نساء و نیز آیه ۱۴۲ سوره انعام نوآوری هایی را که هنجارشکن و یا تضعیف کننده آن می باشد در حوزه بدعت دسته بندی کرده و از مردم می خواهد از این گونه نوآوری های ضد ارزشی و هنجاری پرهیز کنند.

راهکارهای مختلف شیطان برای انحراف فرد و جامعه

ایجاد دشمنی میان دوستان و برادران ایمانی با بهره گیری از ابزارهایی چون خمر و قمار (مائده آیه ۹۰ و ۹۱)، پخش غذاهای حرام و زیان بار (انعام آیه ۱۲۱) و حرام کردن و یا کاهش غذاهای پاک و جلوگیری از کشت و نگه داری آن ها و افزایش حیوانات و جانوران زیانبار و حرام گوشت (بقره آیه ۱۶۸ و انعام آیه ۱۴۲) از جمله راهکارهای شیطانی است. انتشار شایعات و یا حتی انتشار اخبار حساس امنیتی برای ایجاد جنگ روانی و بزرگ نمایی برخی از اشتباهات از شیوه هایی است که شیاطین برای دست یابی به اختلاف و ایجاد دشمنی در میان امت و شهروندان سود

می برند. خداوند در آیه ۸۳ سوره نساء و نیز ۱۱ تا ۲۱ سوره نور به این مسئله اشاره می کند که چگونه شیطان ها می کوشند با ایجاد شایعات بی اساس و یا حتی پخش اخبار امنیتی، جامعه را در برابر هم قرار دهند. گسترش بی تقوایی (اعراف آیه ۲۶ و ۲۷) و آبروریزی و بر ملا کردن برخی از زشتی ها و نابهنجاری های فردی و اجتماعی از دیگر راهکارهای شیطانی است که می توان گفت در بسیاری از جوامع کارکرد زیانباری داشته است و مردم را از حوزه امنیت فردی و اجتماعی بیرون و دچار بحران اخلاقی نموده است. اصولاً شیاطین دوست دارند که فحشا را گسترش و تبلیغ کنند و با بی آبرو کردن عدهای و یا برملا کردن برخی از زشتی ها، فضای روانی جامعه را به سمت و سویی ببرند که همگان بر این باور و گمان روند که جامعه دچار فساد اخلاقی شده و آرامش و امنیت از آن سلب گردیده است، بنابراین برخی جرأت می یابند که به آن دامن بزنند و برخی دیگر برای مبارزه با چنین جامعه ای به مقابله با آن بر می خیزند.

شایعه، گناهی نابخشدنی

پخش شایعات بی اساس جنسی و بی آبرو کردن افراد موجب می شود که دو دسته با جامعه به مقابله برخیزند و امنیت آن را با خطر مواجه سازند. دسته نخست بزهکارانی هستند که از این فرصت استفاده کرده و از جو و فضای روانی جامعه برای مقاصد پست و زشت خویش بهره می برند و دیگر کسانی که خواهان جامعه ای پاک می باشند و برای مقابله با فضای کنونی با ساختار نظام درگیر می شوند و خواهان از بین رفتن ساختار کنونی می گردند. از این رو قرآن در آیه ۱۹ و ۲۱ سوره نور هرگونه دامن زدن به زشتی ها از طریق شایعات و ابزارهای دیگر چون رسانه ها را منع کرده است و آن را اخلاقی نابهنجار ارزیابی می کند. به این معنا که خود پخش شایعه، جرم و گناهی نابخشدنی است که جامعه می بایست از آن پرهیز کند. آثار دیگری که قرآن برای اطاعت

از شیطان و طرح های آن بر می شمارد عبارت است از: فسق و فجور و خروج از دین (انعام آیه ۱۲۱) شرک (همان) کفر به آخرت (نساء آیه ۳۸ و انعام آیات ۱۱۲ و ۱۱۳) ظلم به دیگر و خویشتن (ابراهیم آیه ۲۲) افزایش گناه و بزه (بقره آیه ۱۶۸ و ۱۶۹ و نیز بقره آیه ۲۶۸ و نور آیه ۲۱) و هم چنین دوری از خدا و تقرب به شیطان (بقره آیه ۲۰۸ و ۲۰۹ و نیز اعراف آیه ۱۷۵ و ۱۷۶). ریشه این اطاعت و پیروی را می بایست در دروغگویی (شعرا آیه ۲۲۱ و ۲۲۲) و دنیا طلبی و گرایش به جاودانگی در دنیا (اعراف آیه ۱۷۵ و ۱۷۶) و گناه (آل عمران آیه ۱۵۵ و شعرا آیات ۲۲۱ و ۲۲۲) و هواپرستی (اعراف آیه ۱۷۵ و ۱۷۶) دانست. برای رهایی از اطاعت شیطان قرآن پیشنهاد می دهد که شخص با افزایش ایمان خویش (انعام آیه ۱۱۲ و ۱۱۳)، بهره مندی از فضل خدا (نور آیه ۲۱)، توجه به معاد (بقره آیه ۲۰۸ و ۲۱۰)، توفیق جویی از خدا (نساء آیه ۸۳) و بهره گیری از رهبران الهی (همان) خود را در مسیر تکاملی قرار دهد و جامعه را از اطاعت شیطان های انسی و جنی دور سازد.

اخوان شیطان و رد پای فرنگیان

گرایشهای عرفانی و ریشه آن یعنی خداجویی، خداپرستی و خدادوستی، امری فطری است. آن سان که در همه ادیان الهی و مکاتب توحیدی درگذر زمان و سپری شدن حادثهها، انحراف ها و کجی هایی وارد شده و پوستین فریبای مدعیان و شیادانی چون سامری ها بر چهره حقیقت ناب افتاده.

گرایش های عرفانی و ریشه آن یعنی خداجویی، خداپرستی و خدادوستی، امری فطری است. آن سان که در همه ادیان الهی و مکاتب توحیدی درگذر زمان و سپری شدن حادثه ها، انحراف ها و کجی هایی وارد شده و پوستین فریبای مدعیان و شیادانی چون سامری ها بر چهره حقیقت ناب

افتاده. مسیر معرفت و عرفان اسلامی نیز طی ۱۴ قرن در فراز و نشیب های گوناگونی قرار گرفته و از تیغ خون چکان شیادان زمانه در امان نمانده است. اگر چه همواره پیروان اسلام ناب در تبیین راستی و کجی، سر و ناسره، راه و بیراهه و حق و باطل، دار بر دوش تا پای جان، مصباح درخشان معرفت و عرفان اسلامی را برافروخته و روشن نگاه داشته اند، اما در میان غوغا و هیاهوی شیادان همپاله ساکنان ثروت و قدرت، برافراشتن بیرق حقیقت و معرفت کاری است که جز از فانیان درگاه حضرت عشق و شیدایان حریم کوثر و کتاب بر نخواهد آمد.

تعریف ادیان آسمانی

عرفان یعنی شناخت خدا، اما نه غایبانه و از راه عقل و برهان، بلکه با قلب و دل و رویت حضور او در عمق روح و جان.

راه هایی که خداوند متعال برای تکامل بشر و رفع نیازهای مادی و معنوی او به صورت «دین» و «شریعت» به وسیله انبیا نازل فرموده است به تدریج در طول زمان به واسطه عوامل گوناگون دچار انحراف ها و تحریف هایی شده است.

عرفان ها و تعالیم عرفانی موجود را نیز که برگرفته از ادیان الهی است یا به تعبیری، روح و محتوای اصلی آن ها برگرفته از ادیان آسمانی است نباید حقیقت محض و عاری از هر گونه تحریف و آموزه های خرافی و باطل دانست. از قرآن که بگذریم، در تعالیم اسلام در مجموع، تحریف ها و انحراف های مهم و متعددی پدید آمده و امروزه شاهدیم که چه در زمینه مسائل نظری و چه در ابعاد عملی اسلام، اختلاف های بسیاری میان طوایف مختلفی که خود را به اسلام نسبت می دهند، وجود دارد.

ادیانی که انبیای عظام (ع) برای مردم آورده اند، همه دین توحیدی بوده و ما در عالم، دین آسمانی غیر توحیدی نداشته ایم. آنچه امروزه به صورت شرک های مختلف دیده می شود همگی ساخته دست انسان ها است.

حقیقت «عرفان» نیز که همان روح و مغز دین است، در ابتدا از طرف انبیا برای راهنمایی و هدایت بشر و ارضای حس فطری عرفانی آورده شده، اما به تدریج در طول تاریخ دست خوش تحریف ها و انحراف هایی گردیده است.

تاریخ ادیان نشان میدهد که در قدیمی ترین ادیان شناخته شده، عناصر عرفانی وجود داشته است. در ادیان هندی، از هندوئیسم، بودیسم، مذاهب جوکی (مرتاضان هندی و پیروان فلسفه یوگا) و سایر مشتقات مذهب هندی، نوعی گرایش به عرفان وجود داشته است. این مطلب حتی در مورد یهودیت نیز که پیروان آن در بین همه ادیان، بیش از همه گرایش به مادیات دارند صادق است. در میان مسیحیان نیز فرقه هایی که گرایش های عرفانی داشته اند، بسیار زیاد بوده اند و اکنون نیز نسبتاً فراوان هستند. بنابراین در مذاهب معروف دنیا، اعم از مذاهب ابراهیمی و مذاهب نظیر هندوئیسم و بودیسم که به صورت آیین های بت پرستی در آمده اند، گرایش های عرفانی وجود داشته و بزرگان شان کسانی بوده اند که در راه تکامل معنوی و عرفانی، ریاضت ها میکشیده اند و زحماتی متحمل میشده اند تا به آن کمال روحی و معنوی نایل شوند. اصولاً یکی از علل مهم تجدید نبوت ها نیز وقوع همین تحریف ها و انحراف ها در ادیان آسمانی بوده است.

عمد و سهو در تحریف ادیان

بسیاری از تحریف هایی که در ادیان رسمی و آسمانی واقع شده عمدی و آگاهانه و از جانب دانشمندان همان دین بوده است. به تصریح قرآن، بسیاری از تحریف ها در دین، عمداً و عالمانه

صورت گرفته است. البته در مواردی نیز این مساله ناخواسته و سهوی بوده است؛ برای مثال، گاهی نسخه هایی پاک شده، و یا در ترجمه، مطلب درست منتقل نشده است، و مواردی از این قبیل. از این رو به جز قرآن کریم که خداوند خود مصون ماندن آن را از تحریف ضمانت فرموده است، سایر کتاب های آسمانی دست خوش تحریف های فراوانی واقع شده اند. امروزه از کتاب حضرت نوح و ابراهیم (ع) هیچ اثری در دست نیست و نمی دانیم چه بر سر آن ها آمده است. عرفان ها و تعالیم عرفانی موجود را نیز که برگرفته از ادیان الهی است یا به تعبیری، روح و محتوای اصلی آن ها برگرفته از ادیان آسمانی است نباید حقیقت محض و عاری از هر گونه تحریف و آموزه های خرافی و باطل دانست. از قرآن که بگذریم، در تعالیم اسلام در مجموع، تحریف ها و انحراف های مهم و متعددی پدید آمده و امروزه شاهدیم که چه در زمینه مسائل نظری و چه در ابعاد عملی اسلام، اختلاف های بسیاری میان طوایف مختلفی که خود را به اسلام نسبت می دهند، وجود دارد.

دو نمونه از انحراف در صدر اسلام

هنگامی که در زمان پیامبر خدا (ص) آیاتی درباره عذاب قیامت و مشکلات عالم آخرت نازل شد، عده ای تصمیم گرفتند که به نوعی، دنیا و لذایذ آن را بر خود حرام کنند. در میان آنان یکی هم عثمان بن مظعون بود که با خود عهد کرد از آن پس در گوشه ای مشغول عبادت شود و تا پایان عمر با زنان معاشرت نکند. وی مسلمانی معتقد و متدین بود و بعدها به مقامات بالاتری در اسلام و ایمان نیز رسید، اما در آن مقطع چنین تصمیمی گرفته بود. همسرش از بستگان پیامبر اکرم (ص) بود و به منزل آن حضرت رفت و آمد داشت. در یکی از روزها که به دیدن یکی از همسران آن حضرت آمده بود، سر و وضعی ژولیده و به هم ریخته و نامرتب داشت. همسر رسول خدا (ص)

پرسید: این چه سرو وضعی است؟ همسر عثمان بن مظعون در پاسخ گفت: مدتی است شوهرم به من اعتنایی ندارد؛ بنابراین خودم را برای چه کسی آراسته کنم؟ همسر رسول خدا (ص) پرسید: مگر چه اتفاقی افتاده است؟ گفت: شوهرم مشغول عبادت شده و از من کناره گرفته است. این خبر به گوش پیامبر (ص) رسید. آن حضرت عثمان را خواستند و به او فرمودند: این کارها برای چیست و چرا چنین رویه ای در پیش گرفته ای؟ عثمان گفت: از هنگامی که آیات عذاب نازل شده است، دیگر در ما نشاطی برای التذاذ از زندگی دنیا باقی نمانده است و ما تصمیم گرفته ایم با مشغول شدن به عبادت و کم کردن خور و خواب و ترک آمیزش با همسرانمان کاری کنیم که شاید از عذاب ها و سختی های آخرت و جهنم نجات پیدا کنیم. حضرت فرمودند: شما در اشتباه هستید، من که پیامبر شما هستم و خداوند مرا الگوی زندگی شما قرار داده است آیا این گونه رفتار کرده ام؟ آیا من همیشه روزه می گیرم؟ از همسرانم کناره گیری میکنم؟ آیا من غذای خوب نمیخورم؟ و حال آنکه من به عنوان پیامبر و الگوی شما، روزی را روزه می گیرم و روزی را افطار می کنم، ساعتی را در مجالست با همسرانم می گذرانم و ساعتی را به عبادت خدا می پردازم. شما اگر تابع من هستید، باید از رفتار من الگو بگیرید، نه این که روشی را از پیش خود اختراع کنید. با این سخنان رسول خدا (ص) یا عثمان بن مظعون از آن طریقه باطل دست برداشت و شیوه زندگی خود را طبق سنت رسول خدا (ص) تغییر داد. نمونه دوم مربوط به زمان حکومت امیرالمومنین علی (ع) در باره شخصی به نام «حسن بصری» است که از مشایخ مهم متصوفه به شمار می رود و بسیاری از صوفیه خود را به او نسبت می دهند و تصوف در اسلام تقریباً با وی آغاز می شود. هنگامی که آتش فتنه «جمل» در بصره به وسیله طلحه و زبیر روشن شد و آن حضرت برای مقابله و جنگ با آنان به بصره لشکرکشی کرد، پیش از شروع جنگ، حسن بصری قصد عزیمت از بصره

را نمود. امیرالمومنین (ع) به او فرمود: چرا به جنگ نمی آیی؟ پاسخ داد: من عبادت خدا را دوست دارم و می خواهم به عبادت مشغول باشم. حضرت فرمود: جهاد در راه خدا هم عبادت است. گفت: ندایی شنیدم که می گفت: «القاتل و المقتول كلاهما في النار»؛ یعنی طرفین جنگ، کشته و کشته شده، هر دو در آتشند. امیرالمومنین (ع) فرمودند: آیا آن ندا کننده را شناختی؟ گفت: نه. حضرت فرمود: او برادرت شیطان بود!

اگر چه همواره پیروان اسلام ناب در تبیین راستی و کجی، سر و ناسره، راه و بیراهه و حق و باطل، دار بر دوش تا پای جان، مصباح درخشان معرفت و عرفان اسلامی را برافروخته و روشن نگاه داشته اند، اما در میان غوغا و هیاهوی شیدان همپاله ساکنان ثروت و قدرت، برافراشتن بیرق حقیقت و معرفت کاری است که جز از فانیان درگاه حضرت عشق و شیدایان حریم کوثر و کتاب برنخواهد آمد.

مگر هر صدای غیبی، وحی از جانب خدا است؟ انسان باید معیارش برای تشخیص، کتاب خدا و سنت رسول اکرم (ص) باشد.

امیرالمومنین (ع) به حسن بصری فرمود، ملاک در اینجا این است که براساس اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، تو باید فرمان مرا که خلیفه بر حق رسول خدا (ص) هستم اطاعت کنی و به جنگ بیایی. با این همه، حسن بصری از اطاعت فرمان آن حضرت سرباز زد و به جنگ نیامد.

گوشه نشینی؛ تفکری انحرافی و باطل

یکی از انحراف های مهم در باب عرفان که از امثال حسن بصری آغاز شده و عثمان بن مظعون نیز ابتدا چنین برداشت ناروایی کرده بود این است که عده ای فکر می کنند عرفان به معنای دست شستن از زندگی دنیا و کناره گیری از مردم و جامعه و گوشه ای نشستن و عبادت کردن و ذکر

گفتن است. همان گونه که در روایات آمده و سنت پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) بوده، انسان اگر در شبانه روز، شب هنگام که همه خاموشند و در خوابند، ساعتی را برای توجه به خدا اختصاص دهد بسیار خوب است، آن هم به این شرط که مزاحم با تکلیف واجبش نباشد. بدعت گزاران کسانی هستند که با مناقعشان را در آن بدعت می بینند و از طریق آن به هوا و هوس هایشان می رسند، یا نیتشان خیر است و نمی خواهند انحرافی ایجاد کنند، ولی به سبب نادانی در دام انحراف گرفتار می شوند و امری خلاف کتاب و سنت را بنیان می گذارند. اگر کسی راست می گوید و خیلی علاقمند است به خدا توجه کند، نیمه های شب و دو ثلث از شب گذشته، از بستر گرم برخیزد، نماز بخواند و سر به سجده بگذارد و در آن حال توجهش را از همه چیز قطع کند و دلش را تنها متوجه خدا نماید. علاوه بر این باید توجه داشت که همه زندگی نیز شب زنده داری نیست. اسلام دستور نمی دهد شب تا صبح احیا بگیر و سپس صبح تا شب را به خواب و استراحت پردازد! اگر چنین باشد پس انسان چه وقت به کسب علم و دانش پردازد؟ چه وقت جهاد کند و امر به معروف و نهی از منکر نماید؟ کسب مال حلال و تامین زندگی خود یا رسیدگی به مستمندان و درماندگان چه می شود؟ آیا عرفان به معنای شب تا صبح عبادت کردن و صبح تا شب لمیدن و آرمیدن و دل خوش داشتن به گناه نکردن است؟! به فرض که با پیش گرفتن چنین رویه ای هیچ معصیتی از انسان صادر نشود، آیا این گناه نکردن ارزش محسوب می شود؟ کسانی که چنین رویه هایی در عرفان دارند، بعضاً مرام و مسلکشان این گونه عبادت کردن و معصیت نکردن، فرد واصل الی الله می شود و به مقام «انسان کامل» می رسد و به حقیقت حق نایل می گردد. در این جا است که از عالم تکلیف گذر می کند و همه چیز برای او تمام می شود و دیگر هیچ تکلیفی متوجه او نیست! به راستی آیا چنین است؟! اگر مساله به این سادگی بود پس

چرا خود ائمه و انبیا (ع) که راه را بهتر از ما می دانستند، خود را به آب و آتش می زدند؟ اگر چنین بود، امام حسین(ع) به جای آنکه به کربلا بیاید و خود و عزیزانش کشته شوند و اهل بیتش به اسارت بروند، به گوشه‌های می رفت و فقط عبادت می کرد و ذکر می گفت؛ پس چرا چنین نکرد؟! با نگاه به رفتار و زندگی اهل بیت (ع) در می یابیم که راه کامل شدن و به حقیقت رسیدن این نیست، بلکه سیر و سلوک باید همه جانبه باشد و در آن، همه ابعاد وجودی انسان مورد توجه قرار گیرد و متکامل گردد.

دو منشا اصلی تحریف و انحراف

علت همه انحراف هایی که در عالم، از بدو پیدایش تا پایان آن، رخ داده و خواهد داد دو چیز بیش تر نیست و تمامی انحراف ها از این دو اصل ریشه می گیرد: یکی نادانی و دیگری هوا پرستی. امیرالمومنین (ع) در نهج البلاغه می فرماید: انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع و احکام تبدع: سرمنشا همه فتنه ها، پیروی از خواهش های نفس است، و احکامی که برخلاف شرع صادر می گردد.

بدعت گزاران کسانی هستند که با مناقعشان را در آن بدعت میبینند و از طریق آن به هوا و هوسهایشان میرسند، یا نیتشان خیر است و نمیخواهند انحرافی ایجاد کنند، ولی به سبب نادانی در دام انحراف گرفتار می شوند و امری خلاف کتاب و سنت را بنیان می گذارند. یکی از انحرافهای مهم در باب عرفان که از امثال حسن بصری آغاز شده و عثمان بن مظعون نیز ابتدا چنین برداشت ناروایی کرده بود این است که عده ای فکر می کنند عرفان به معنای دست شستن از زندگی دنیا و کناره گیری از مردم و جامعه و گوشه ای نشستن و عبادت کردن و ذکر گفتن است. در هر صوت تمام ملل دنیا به این دو عامل انحراف مبتلا بوده و هستند و مسلمانان نیز از این قاعده مستثنا نبوده

و نیستند. در عرفان نیز کسانی دانسته و آگاهانه امور باطلی را از پیش خود اختراع کرده و کسانی هم در اثر جهل و بی اطلاعی، این روش های باطل را پذیرفته و از آن ها تبعیت کرده اند. این روش های باطل تدریجاً در طول قرن ها از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و تا آنجا رسیده که ما امروزه شاهد فرقه ها و مرام و مسلک های مختلف و متنازعی هستیم که هر یک دیگری را نفی می کند و مدعی حق بودن خود و باطل بودن دیگران است. در این میان، فعالیت و حرکتی برای تمیز حق از باطل کم تر صورت می گیرد و هر کس به آنچه در دست دارد و پسندیده است دل خوش کرده و به همان اکتفا می کند. در این معرکه معمولاً تعصبات قومی و فرقه ای حرف اول را می زند و هر فرقه ای با حمایت و تبعیت از مرام و مسلک خویش، سایر مرام ها و فرقه ها را تخطئه می کند. در حالی که اگر اینان به راستی طالب حقیقت و تقرب به حق متعال هستند، باید با روشی صحیح، حق را از باطل و سره را از ناسره جدا کنند تا هم خودشان از گمراهی نجات یابند و هدایت شوند و هم اسباب ضلالت و انحراف دیگران را فراهم نیاورند.

ثروت و قدرت؛ طعمه شیادان و مدعیان عرفان

روش هایی که دین سازان و اختراع کنندگان مذاهب و فرق، برای جذب افراد و رسیدن به مقاصد خویش در پیش می گیرند کم و بیش مشابه است. آنان در ابتدا سعی می کنند افرادی از ثروتمندان و سرمایه داران را به دام بیندازند و جذب کنند. طبیعی است که به راه انداختن چنین دم و دستگاه و تشکیلاتی نیاز به پول و امکانات و تامین منابع مالی دارد. برای جذب مردم به یک مذهب اختراعی نمی توان به زور و فشار متوسل شد، بلکه باید از طریق تبلیغ و تطمیع وارد شد و تبلیغ و تطمیع نیز نیازمند برخورداری از امکانات مالی است؛ بنابراین یکی از اولین کارهای بنیان گذاران مذاهب اختراعی و ساختگی، جذب کسانی است که امکانات مالی و ثروت نسبتاً خوب و قابل

اعتنایی دارند. مخترعان مذاهب و فرقه سازان همیشه سعی کرده اند طعمه های چرب و نرمی را از طایفه دوم به دام بیندازند. روش این شیادان برای این کار نیز این است که با تبلیغات و تلقین های مکرر، خیال این خوانین و روسا را از بابت ظلم ها و جنایت هایی که کرده اند آسوده سازند و آن ها را متقاعد کنند که اگر با قطب دست بیعت دهند و به جناب او ارادت ورزند و ذکری بگویند و سبیلی بلند بگذارند، همه مشکلاتشان حل می شود و در سلک اولیاء الله در خواهند آمد! اما برای جذب این ثروتمندان باید از چه راهی وارد شد؟ پاسخ این است: با استفاده از احساسات دینی و گرایش های عرفانی که در فطرت انسان ریشه دارد.

یکی از بهترین راه ها و شیوه ها این است که به مردم بقبولانند که می توان از راه های بسیار ساده و تلاش و کوشش اندک به مقام های عالی عرفانی دست یافت. طبع بشر راحت طلب است و انسان پیوسته این هوس خام را در سر می پروراند که با کم ترین زحمت، به بهترین و بیش ترین نتیجه برسد. این قضیه در مورد عرفان و نیل به مقامات عرفانی نیز صادق است و کسانی که دنبال راهی هستند که پیمودن آن بسیار آسان باشد و یک شبه همه مسایل را حل کند و آنان را به قله های رفیع مقامات عرفانی برساند! افرادی سودجو و فرصت طلب نیز با دست گذاشتن بر روی همین رگ خواب آدمی، به سوء استفاده از افراد می پردازند. آنان می گویند ما راهی را به شما نشان می دهیم که در کم ترین زمان ممکن و با تحمل کم ترین دشواری، شما را به سر منزل مقصود می رساند؛ و آن راه این است که با یک «قطب واصل الی الله» بیعت کنید و دست در دست او بگذارید. تنها با یک دست دادن و دست بوسیدن همه مسایل حل می شود و تمام درهای عالم معنا و ملکوت و بهشت به روی شما گشوده می شود! نیازی نیست سال ها ریاضت بکشد و خود را به رعایت واجبات و محرمات و اجرای دقیق ضوابط و احکام شرع ملتزم سازید، فقط کافی

است با جناب قطب بیعت کنید و جناب ایشان دستی بر سر شما بکشند! اگر چند روزی هم تاخیر شد نگرانی به خود راه ندهید و مطمئن باشید که به زودی به مقامات عالی عرفانی نایل خواهید شد!

اگر به راستی انسان بتواند از این طریق به عالی ترین مقامات عرفانی برسد دیگر بهتر از این چه می خواهد؟! ارتکاب هر فسق و فجوری آزاد است و چاره اش فقط یک بیعت است! حداکثر این است که شب های جمعه هم در حلقه ذکر شرکت نموده و سالی یک مرتبه هم به زیارت قطب مشرف شوید؛ پس از آن دیگر کار تمام است و هیچ مشکلی نیست و خیالتان از بابت همه چیز کاملاً راحت و آسوده باشد! کم نیستند ثروتمندانی که ثروتها و داراییهای کلانی را با چپاول و ظلم و غصب حقوق دیگران به چنگ آورده‌اند و برای کاهش تنشهای روحی و خلاصی از عذاب وجدان، دلشان میخواهد ثروتشان سر جای خود محفوظ باشد و تنها با پیش کشکردن اندکی از آن به پیشگاه قطب، جبران مافات نموده، عارف و واصل به حق گردیده و یک شبه تمام عوالم و مقامات عرفانی را در نور دیده و به مقام «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر» نایل گردند!

متأسفانه این شیوه بسیار کارگر بوده و بخصوص در مورد دو طایفه بسیار موثر واقع شده است: یکی همین ثروتمندانی که وصفشان رفت، و دوم، صاحب منصبانی که عمری بر مردم ستم روا داشته اند و به دنبال مستمسکی برای آرامش روح خود می گردند. این مساله به ویژه در زمان های سابق بسیار دیده می شد که خوانین و رؤسای که با حمایت یا حکم دولتها و حکومتها بر مردم مسلط میشدند، ممکن بود در اعماق دلشان سوسویی از یک حس دینی وجود داشته باشد و به کلی منکر خدا و قبر و قیامت نشده باشند اینان میخواستند هم خان بودن و ریاستشان محفوظ باشد و هم از عذاب الهی و آتش جهنم رهایی یابند.

مخترعان مذاهب و فرقه سازان همیشه سعی کرده اند طعمه‌های چرب و نرمی را از طایفه دوم به دام بیندازند. روش این شیادان برای این کار نیز این است که با تبلیغات و تلقینهای مکرر، خیال این خوانین و روسا را از بابت ظلمها و جنایت‌هایی که کرده‌اند آسوده سازند و آنها را متقاعد کنند که اگر با قطب دست بیعت دهند و به جناب او ارادت ورزند و ذکری بگویند و سبیلی بلند بگذارند، همه مشکلاتشان حل می‌شود و در سلک اولیاء الله در خواهند آمد!

یکی از بهترین راهها و شیوهها این است که به مردم بقبولانند که میتوان از راههای بسیار ساده و تلاش و کوشش اندک به مقامهای عالی عرفانی دست یافت. طبع بشر راحت طلب است و انسان پیوسته این هوس خام را در سر میپروراند که با کمترین زحمت، به بهترین و بیشترین نتیجه برسد. این قضیه در مورد عرفان و نیل به مقامات عرفانی نیز صادق است و کسانی که دنبال راهی هستند که پیمودن آن بسیار آسان باشد و یک شبه همه مسایل را حل کند و آنان را به قلههای رفیع مقامات عرفانی برساند! شیادان دین ساز هنگامی که این دو دسته، یعنی صاحبان ثروت و صاحبان قدرت را جذب کردند، ابزار خوبی برای به دام انداختن دیگر افراد در دست خواهند داشت. آنان با معرفی افراد فقیر به مریدان ثروتمند خود و حل مشکلات مالی و مادی ایشان، زمینه جذب این گونه افراد را فراهم میکنند. هم چنین کسانی که در منطقه سلطه و قدرت و حاکمیت رئیس و خانی زندگی می‌کردند، برای آنکه از آزار و اذیت و زورگوییهای او نسبت به خود بکاهند، به فرقه و مسلکی که آن رئیس و خان اهل آن بود، می‌گرویدند؛ یعنی هم مسلک شدن با خان و سیلهای برای در امان ماندن از شر او محسوب میشد. بدین ترتیب، جذب ثروتمندان و قدرتمندان در واقع مقدمه و زمینهای برای به تور انداختن دیگران بود.

ردپای استعمار در عرفان سازی و ترویج صوفی گری

اگر تاریخ قرون معاصر جهان و تاریخ سده‌های اخیر ایران را مطالعه کنیم و پیدایش مذاهب و فرقه‌های مختلف را مورد بررسی و کاوش قرار دهیم، میتوانیم دست قدرتهای استعماری را در پشت صحنه تاسیس بسیاری از این فرقه‌ها ببینیم. مطالعه اسرار پشت پرده این داستان، به خوبی عمق خطری را که از این ناحیه وجود دارد بر ملا خواهد ساخت. این مطالعه نشان خواهد داد که اگر نگوئیم همه، تقریباً اکثر قریب به اتفاق این فرقه‌های جدید التاسیس از آبشخور یک «عرفان دروغین» تغذیه شده و سوء استفاده کرده‌اند. به عنوان نمونه‌های از این شواهد تاریخی، میتوانیم به چهره‌های به نام «کینیاژ دالگورکی» اشاره کنیم. این شاهزاده روسی که در زمان قاجاریه در ایران زندگی میکرد، از طرف دولت پادشاهی تزاری ماموریت داشت تا دست به ساختن فرقه‌های مذهبی بزند و بدین وسیله بین مردم اختلاف بیفکند و از قدرت و صولت اسلام و روحانیت در میان مردم بکاهد. او پس از ورود به ایران به ظاهر مسلمان شد و در سلک طلبگی در آمد و به تحصیل علوم دینی پرداخت. وی سالها در حوزه‌های علمیه ایران و پس از آن در عراق، در درسهای بزرگان و علمای متعددی شرکت کرد و در علوم دینی به مراتب و درجات بالایی دست یافت. از جمله اساتیدی که «دالگورکی» در درس وی شرکت می کرد، سید کاظم رشتی بود. در همین درس بود که او مهره مناسبی را برای اهداف خویش پیدا کرد و با او طرح دوستی ریخت و بسیار گرم گرفت و روابط بسیار نزدیکی برقرار کرد. این فرد یکی از شاگردان سید کاظم رشتی به نام «سید علی محمد شیرازی» بود که بعدها به «سیدعلی محمد باب» شهرت یافت. «دالگورکی» او را مهره بسیار مناسبی برای مقاصد خود تشخیص داد و بیش از همه خود را به او نزدیک کرد. سید علی محمد اهل قلیان بود و او از این فرصت استفاده میکرد و گاهی بر آتش قلیان مقداری حشیش

می گذاشت و در نتیجه حالت نشئگی به وی دست می داد. «دالگورکی» در عالم نشئگی مطالبی را به سید القا می کرد .

کم کم به سید علی محمد گفت که شما نماینده امام زمان(ع) هستید و من به شما و مقام بسیار والایتان واقفم و ایمان دارم! در اثر این القانات و تحت تاثیر مواد مخدر، آهسته آهسته خود سید علی محمد نیز، این مطلب باورش آمد و در همان عوالم نشئگی و حالت نیمه مستی حرفهایی زد و ادعاهایی مطرح کرد و سرانجام کارها و داستان او به پایه گذاری فرقه «بابیت» و «بهائیت» منجر شد.

اکنون نزدیک دو قرن از تاسیس این دین سراپا جعلی و باطل میگذرد و تا کنون هزاران نفر به دام این آیین ساختگی افتاده اند. نظیر همین مساله، تاسیس فرقه «اسماعیلیه» و «قادیانی»ها و دهها مذهب و فرقه جعلی دیگر در هندوستان است که موسسان آنها افرادی فریب خورده و آلت دست استعمار، بخصوص استعمار پیر انگلیس بوده اند. بسیاری از مصیبتهای اسلام و مسلمانان در سراسر دنیا به ویژه در فرقهسازی و تحریف مبانی مذهب به نقشهها و توطئههای روباه پیر استعمار انگلیس مربوط میشود. امروزه محل زندگی بسیاری از روسای این فرقهها و مذاهب ساختگی در کشورهای اروپایی و آمریکا است و زندگیهایی بسیار مجلل و مرفه و کاخهای آن چنانی دارند. پیروان و مریدها از اقصی نقاط دنیا اموالی را جمع میکنند و با کمال افتخار و با هزار زحمت برای آنان میفرستند. به عنوان نمونه، پیروان فرقه «آقا خانی» (از فرقههای اسماعیلی هندوستان) هر ساله هم وزن رئیسشان یکی از جواهرات را به پیشگاه او تقدیم میدارند! گاهی طلا و گاهی جواهرات دیگر؛ در یکی از سالها هم وزن «آقا خان» الماسهای گران قیمتی را در برابر او گذاشتند.

یکی از اهداف مهم و کلی در این مساله، ایجاد «اختلاف و تفرقه است. برای استعمارگران، ایجاد اختلاف در بین مسلمانان، هر چند در حد اختلاف دو شهر، دو قبیله و دو طایفه، همیشه یکی از اهداف مهم و اساسی بوده است. برای نمونه، یکی از اختلافاتی که سابقاً در ایران بدون هیچ مایه و زحمتی درست کرده بودند و تقریباً در همه شهرها و مناطق ایران وجود داشته است، دعوی «حیدری» و «نعمتی» بوده است.

استعمارگران به وسیله عمال خود در مناطق و شهرها مردم را به دو دسته «حیدری» و «نعمتی» تقسیم کرده بودند. این اختراع آنها به ویژه در روز عاشورا ظهور پیدا میکرد و ثمر میداد. دسته نعمتیها یک شعار داشتند و دسته حیدریها شعاری دیگر. برای اینکه کدام دسته زودتر وارد امامزاده یا تکیه بزرگ شهر بشود دعوا بالا میگرفت و چوبها را میکشیدند و به جان هم میافتادند، چند نفر کشته میشدند و خونها ریخته میشد که دسته حیدریها جلوتر وارد شود یا دسته نعمتیها! این اختلاف در طول سال هم خود را نشان میداد و حیدریها و نعمتیها بر سر مساله اجتماعی رو در روی هم میایستادند. در این میان حتی یک نفر هم نمیداست که اصلاً «نعمتی» و «حیدری» یعنی چه و از کجا آمده و این دعوا بر سر چیست!

در این میان یکی از بهترین اختلافها در جهت مقاصد شوم استعمارگران، اختلافهای مذهبی است که نمونه بارز آن، اختلاف شیعه و سنی است. بهرهبرداری هایی که دشمنان از دامن زدن به اختلاف شیعه و سنی کرده و میکنند، از حد و اندازه بیرون است. بنابراین یکی از اهداف مهم استعمارگران از ایجاد و تقویت فرقهها و مسالک و مذاهب گوناگون، روشن کردن آتش اختلاف و تفرقه و رو در رو قرار دادن مردم است. این مساله در واقع همان سیاست معروف «تفرقه بینداز و

حکومت کن» است و شیاطین و قدرتهای استعماری در ایجاد این اختلافها به دنبال تامین هر چه بیشتر منافع خودشان هستند.

معنویات و ردپای استعمار در عرفانسازی و ترویج صوفی گری

انگیزه دومی که استعمارگران از دین سازی و ترویج مذاهب و فرقههای جعلی دنبال میکردند، مقابله با مارکسیسم بود. میدانیم که تا اوایل دهه نود میلادی و طی تقریباً هفتاد سال، دنیا شاهد رویارویی دو ابرقدرت بزرگ شرق و غرب و اردوگاه مارکسیسم و کمونیسم از یک سو و کاپیتالیسم و سرمایه‌داری از سوی دیگر بود. دولتهای غربی و در راس آنها آمریکا که عمدتاً در اردوگاه کاپیتالیسم قرار میگرفتند، دشمن شماره یک خود را مارکسیسم میدیدند و با تمام توان به مقابله با آن برخاسته بودند. مارکسیسم شعار «دین افیون توده‌ها» را سر میداد و به شدت با هر نوع دین و مذهب مخالف بود. از این رو ترویج بی دینی و نفی مذهب، در نهایت به نفع مارکسیسم و به ضرر آمریکا و اردوگاه سرمایه‌داری بود و به عکس، روی آوردن جوامع به دین، مانعی محکم در راه نفوذ و گسترش مارکسیسم محسوب می شد.

یکی دیگر از ارکان مهم این عرفان بدلی، علاوه بر جدایی مردم و افراد از سیاست و مسایل اجتماعی، فاصله انداختن بین مردم و روحانیت است؛ چرا که روحانیت با هدایتها و روشنگریها خود میتواند برای قدرتهای استعماری و منافع آنان بسیار خطرناک باشد. به همین دلیل دولتهای غربی و در راس آنها آمریکا و انگلیس، برای حفظ منافع خود و برای آنکه سدی در برابر نفوذ و گسترش قدرت اتحاد جماهیر شوروی سابق و اردوگاه کمونیسم ایجاد کنند، به تبلیغ و ترویج ادیان مختلف دامن می زدند. برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم کافی بود که نام دین در میان باشد و نوع دین چندان اهمیتی نداشت. البته سعی بر این بود و مراقب بودند که دینی باشد که ضرری

برای آمریکا نداشته باشد، همان چیزی که حضرت امام خمینی(ره) از آن به «اسلام آمریکایی» تعبیر می کردند و نمونه بارز آن را میتوان اسلام سازشکار در برخی کشورهای عربی دانست . براین اساس، تاسیس و اختراع مذاهب و فرقههای دینی مختلف، در واقع ابزاری برای مقابله با ابرقدرت شوروی و کمونیسم محسوب میشد و عامل دومی بود که باعث میگردید دولتهای استعماری غربی به این کار دامن بزنند. در این میان، هدف سومی نیز برای دینسازی و جعل فرقهها و مذاهب جدید وجود دارد که پیدایش بیداری اسلامی در دهههای اخیر، و به ویژه انقلاب اسلامی ایران، عامل آن بوده است.

پیدایش انقلاب اسلامی ایران و برخی دیگر از حرکتهای دهههای اخیر در جهان اسلام، آمریکا و دولتهای غربی را متوجه این نکته ساخت که اسلام میتواند تهدیدی بسیار جدی و به مراتب خطرناک تر از کمونیسم برای آنها باشد. از این رو جامعه شناسان و سایر دانشمندان و نظریه پردازان خود را بسیج کردند تا راه چاره‌های برای این مساله پیدا کنند. این ملاحظه را از یاد نبریم که نفی دین و مبارزه با اصل اسلام، از آنجا که زمینه را برای پیشرفت و نفوذ کمونیسم مهیا میکرد، راه کاری نبود که دولتهای غربی و آمریکا بخواهند و بتوانند آن را انتخاب کنند. از این رو باید راهی را انتخاب میکردند که در آن اسم اسلام محفوظ بماند. اما اسلامی باشد که خطر بیداری ملتها و ایجاد حرکتی نظیر انقلاب اسلامی ایران را به همراه نداشته باشد. به این ترتیب، هم مساله بازدارندگی اسلام در مقابل نفوذ و گسترش کمونیسم حفظ میشد و هم تهدید بودن آن برای اردوگاه غرب و کاپیتالیسم منتفی میگشت. چاره‌های که بدین منظور اندیشیده شد این بود که حس عرفانی و دینی مردم را به صورت بدلی و به وسیله اسلامی دست کاری شده، تخلیه نمایند؛ اسلامی که فرد تمام حواسش به خدا و ارتباط فردیاش با او باشد و هیچ رنگ سیاسی و وارد شدن

به مسایل اجتماعی نداشته باشند. بهترین راه برای این کار، ترویج گرایشهای صوفیانه بود؛ گرایشهایی که به افراد تلقین میکرد که شما باید به فکر تکامل معنوی خودتان باشید، ذهنتان را به امور دنیایی مشغول نکنید و کاری به مسایل سیاسی نداشته باشید و اگر هم احیاناً پیشرفت کارتان در گرو سازش با قدرتها و دولتها و صاحبان زر و زور بود این کار را انجام دهید!

در این باره اگر مسایل و جریانات نیم قرن اخیر ایران به ویژه سال ۴۲ به بعد را بررسی کنیم، می بینیم که اکثریت اگر نگوئیم همه مشایخ منصوفه روابط خوبی با دربار و درباریان داشتهاند. طی این مدت بسیاری از کسانی که به مقامات عالی رسیدند، از نخست وزیر گرفته تا وزرا و نمایندگان مجلس و سایر مناصب مهم و کلیدی، از طرفداران فرقههای مختلف منصوفه بوده اند. از سال ۴۲ به بعد، رژیم گذشته به ترویج تصوف و بنا کردن خانقاههای با شکوه و احیای فرقهها و مذاهب باطل و تشکیلات متعدد فراماسونری اقدام نمود و کمکهای مالی فراوانی در اختیار آنها قرار داد. نمونههای متعددی از این قبیل وجود دارد که در تاریخ ثبت و ضبط و اسناد عینی و خدشه ناپذیر آن در دست است.

دکتر منوچهر اقبال (نخست وزیر رژیم پهلوی) یکی از این نمونهها است که به یکی از فرقه های معروف منصوفه وابسته بود. در زمان او خانقاههای مجلی در ایران ساخته شد و تبلیغات گستردهای برای ترویج مشرب صوفیگری صورت گرفت. در این دوره، کتاب های متعددی از صوفیه پیاپی چاپ و منتشر شد. پس از انقلاب، برخی از این قبیل کتابها، با چاپ و کاغذ عالی در خارج از کشور چاپ و به داخل قاچاق و توزیع میشود. هم اکنون بسیاری از کتابهای تبلیغی صوفیه چاپ فرانسه، آلمان، آمریکا و برخی از دیگر کشورهای اروپایی است.

در هر صورت، هدف مهم دشمن از ترویج و اشاعه تصوف در دو سه دهه اخیر یعنی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران این است که گرایشهای دینی و عرفانی مردم را از مسیر صحیح اسلامی منحرف کنند. دلیل اتخاذ این سیاست نیز این بود که اولاً تجربه نشان داده بود که تلاش برای ریشه کن کردن و کشتن گرایشهای دینی و عرفانی راه به جایی نمیبرد و ثانیاً، بر فرض امکان آن، چون در نهایت به نفع اردوگاه کمونیسم تمام میشد، انجام آن به صلاح آمریکا و دولتهای غربی نبود. از این رو بین اسلام تحول آفرین و حرکت بخش و نفی کلی اسلام و گرایشهای عرفانی، راه سومی را مبنی بر ترویج دینها و عرفانهای انحرافی انتخاب کردند. این مسیر انحرافی میبایست مسیری باشد که حرکت اجتماعی و هوشیاری و آگاهی سیاسی در آن وجود نداشته باشد. در چنین عرفان و دینی شما اگر طالب خدا هستید، میتوانید در خانهای، خانقاهی و محفلی جمع شوید و تا صبح «هو» بکشید تا آنجا که از نفس بیفتید و مدهوش گردید! اما صبح که بیدار شدید و از خانه بیرون آمدید (نماز خوانده یا نخوانده هم چندان مهم نیست!) کاری نداشته باشید که در مملکت چه می گذرد و آمریکا چه میکند و فلان روحانی چه گفته است. انگیزه دومی که استعمارگران از دین سازی و ترویج مذاهب و فرقه های جعلی دنبال میکردند، مقابله با مارکسیسم بود. میدانیم که تا اوایل دهه نود میلادی و طی تقریباً هفتاد سال، دنیا شاهد رویارویی دو ابرقدرت بزرگ شرق و غرب و اردوگاه مارکسیسم و کمونیسم از یک سو و کاپیتالیسم و سرمایه داری از سوی دیگر بود. دولتهای غربی و در راس آنها آمریکا که عمدتاً در اردوگاه کاپیتالیسم قرار میگرفتند، دشمن شماره یک خود را مارکسیسم میدیدند و با تمام توان به مقابله با آن برخاسته بودند.

در این دین و عرفان بدلی، جماعت روحانی، افرادی سطحی و قشری معرفی میشوند که بویی از عرفان و مسایل عرفانی که روح دین است نبردهاند و فقط به مشتی واجب و مستحب و احکامی که قشر و پوسته دین هستند مشغولند و دل خوش کرده اند! دعوی این جماعت با شاه و حکومت و وارد شدن آنان در مسایل سیاسی نیز مصداق بارز مشغول شدن به دنیا و امور دنیایی و غافل گشتن از خدا و یاد او است! عارف بالله و واصل به حق، کسی است که دست بیعت با قطب و شیخ فرقه داده و روی دل از سیاست و سیاست بازان و جماعت روحانی بر تافته و یکسره در کار «یاهو» و حلقه ذکر در آمده است!

بدین ترتیب یکی دیگر از ارکان مهم این عرفان بدلی، علاوه بر جدایی مردم و افراد از سیاست و مسایل اجتماعی، فاصله انداختن بین مردم و روحانیت است؛ چرا که روحانیت با هدایتها و روشنگریها خود میتواند برای قدرتهای استعماری و منافع آنان بسیار خطرناک باشد.

به هر صورت، در پیمودن مسیر عرفان باید بسیار محتاط و هوشیار بود، چرا که دامهای بسیاری در این راه گسترده شده و خطر انحراف به شدت رهرو و سالک را تهدید میکند. امروزه استعمارگران «تصوف» را در واقع به انگیزه مبارزه با اسلام حقیقی علم کردهاند و به نام اسلام و عرفان در صدد برکندن ریشه اسلام و عرفان حقیقی اند. متأسفانه باید اعتراف کنیم که عدهای افراد ساده لوح نیز فریب این دغل بازان را خورده و در دام این عرفانها و اسلامهای جعلی و انحرافی گرفتار شده اند.

آشنایی با کتب و عبادتگاه شیطانپرستان

انجیل شیطانی کتابی است که شیطانپرستان از آن برای عبادت و دعاهاى خود بکار میگیرند. این کتاب شامل کلمات عبری، یونانی و انگلیسی است. معنای دقیق بعضی از این کلمات هنوز کشف نشده است. بسیاری از دعاهاى این کتاب برخلاف دعاهاى مسیحیت و کتاب انجیل است. کلیسای

شیطان بر این عقیده است که رفتارهای عاطفی مانند طمع و شهوت و نفرت، غریزه‌های طبیعی هستند و سرکوب کردن این احساسات کاری کاملاً نادرست است.

کتاب مقدس آنها، فلسفه «آنتوان لاوی» مؤسس کلیسای شیطان را توصیف میکند. کتاب معروف شیطانپرستان، «انجیل» نام دارد که شامل 4 بخش است:

1. کتاب شیطان

2. کتاب لوسیفر

3. کتاب بلبل

4. کتاب لوتیان

معرفی کشورهای دارای گروه‌های شیطانپرستی:

1. انگلیس: به اعتقاد کارشناسان، در حال حاضر بیش از هزار فرقه فعال در انگلیس وجود دارد که شهرت آنها از طریق اینترنت رواج یافته است. آنها از طریق سایتهای اینترنتی معروف به «سایتهای خودیاری» برای ترک سیگار، کم کردن وزن بدن، دیدار و پیدا کردن یک دوست یا شریک زندگی، یا شرکت در بازار بورس برای جذب و به دام انداختن جوانان، مهارت پیدا میکنند. تبلیغکنندگان و عضوگیرندگان این فرقهها، در کالجها و کمپهای دانشگاهی هم فعال هستند. دبیرکل مرکز اطلاعات فرقههای مستقل در لندن میگوید:

مطمئناً، اینترنت باعث میشود تا تعداد بیشتری از جوانان، قادر باشند به حیطه چنین پدیدههایی وارد شوند؛ بدون آنکه تشخیص دهند خود را به کجا کشانده و وارد چه محیط ناشناخته‌ای میشوند.

2. مصر: رهبر این گروه، جوانی به نام «عمادالدین حمدی» است که به خدمتگزار شیطان لقب گرفته است. او در جریان بازجویی تأکید کرده است که بارها توانسته شیطان را فرا خوانده و با او

به گفتگو پردازد. اعضای این گروه، به گورستانهای قاهره میرفتند و اجساد مردگان را از قبرها بیرون می‌آوردند و صلیب شکسته و ستاره ششپر داوودی و ستاره پنچپر را در جسد مرده فرو میکردند؛ همچنین، قربانیهایی برای شیطان تقدیم میکردند. آنها خون حیوانات قربانی شده را به صورت و دستهای خود میمالیدند تا شیطان از آنها راضی شود. سپس نسخهای از قرآنمجید را پاره‌پاره میکردند. اسناد و اطلاعات قابل اعتماد، نشان میدهد که صهیونیستها در پیدایش گروه منحرف شیطانپرستی، نقش مؤثری داشته‌اند. «سالمقارش» خواننده موسیقی «بمتمال» که در بین اعضای این گروه از بهترین خوانندگان محسوب میشود، اقدام به خواندن سوره حشر با آهنگ کرد.

3. آلمان: شبکه خبری بیبسی، تعداد شیطانپرستان آلمانی را بین 5 تا 8 هزار نفر ذکر میکند. این گروه، عموماً از ستاره‌های پنجضلعی و صلیبهای شکسته استفاده میکنند. سه نوجوان آلمانی که گفته میشود جزء گروههای شیطانپرست بوده‌اند، از روی یک پل به پائین پریدند و خودکشی کردند. این اولینبار نیست که پل 78 متری «گلتنس اشتهاال» در ریشنباخ بلندترین پل آجری جهان، شاهد چنین خودکشیهایی بوده است. علامت «اساس»، و سمبلهای ارتش نازی آلمان نیز از علائم این گروه از شیطانپرستان آلمان است.

4. ایران (تهران): رازخانه شیطانپرستان که در آن شش جوان شرور به اغفال دختران و پسران میپرداختند، از سوی مأموران مبارزه با مفساد اجتماعی تهران آشکار شد. این افراد در مجالس مختلف و پارتیهای شبانه شرکت میکردند و به تبلیغ فرقه خود میپرداختند.

تبلیغات سیاسی شیطانپرستان

از جمله تبلیغات سیاسی شیطانپرستان، دست شیطان یا (کرونوتی در ایتالیایی) به معنای حکومت شیطان است. این علامت جهانی، از سوی سیاستمداران، افراد مشهور و گروههای هویمتال، برای

اظهار وفاداری به نیروهای شیطانی مورد استفاده قرار میگیرد و علامت بصری به معنای سلام شیطان است. دست شیطان، برای (بوش و کلیتون) بسیار آشنا است. لورا بوش و جرج بوش هر دو در هنگام آغاز روز دوم ریاست جمهوری در 20 ژوئیه سال 2005، این علامت را بکار بردند. دست شیطان، نشان خدای شاخدار و یک علامت سری جهانی است. ریشه پیدایش این مذهب جعلی همچون بسیاری از مذاهب جلی دیگر در اندیشه صهیونیزم وجود دارد.

شیطانپرستی (مانند بهاییگری)، فرقه‌های بسیار مهجور و ضعیف و عقبمانده بود که صدها سال پیش از این، متروک و از ذهنها خارج شده بود و شاید پیروان آن، از حد انگشتان دست نیز فراتر نمیرفت، اما زمانیکه جوان غربی (اینک شرقی)، هیچ اندیشه‌های به جز اوهام شاعرانه و خیالات واهی نداشت، صهیونیزم با ارائه مذهب ظاهراً جدید شیطانپرستی به کمک او آمد و گفت حالکه خدا به تو ظلم کرده است، تو نیز انتقام بگیر!!

سیاست اسرائیل:

رژیم اشغالگر قدس که سلامت اخلاقی و روحی و روانی انسانها را همواره به منزله تهدیدی جدی برای منافع ملی خود میبیند، در اقداماتی گوناگون و پیدرپی، مبادرت به ساخت جریانهای مسموم فرهنگی نموده و این جریانات مسموم را به رگهای حیاتی جوامع از طریق جاذبهای مجازی، تزریق مینماید.

در یک نگاه جامع ارتباط رژیم صهیونستی و نقش آن در سازماندهی گروههای شیطانپرست، در محورهای ذیل قابل اشاره میباشد:

الف) این گروهها به لحاظ فلسفه اولیه و بسترهای معرفتی، دامنه وسیعی از ارتباط با این رژیم داشته و خواهند داشت.

ب) گروه‌های مختلف شیطنی توسط دو سازمان عمده جاسوسی یعنی «سیا» و «موساد»، سازماندهی، هدایت و تغذیه میشوند.

ج) بودجه، نظارت، پشتیبانی و... شیطان پرستان فعال در جمهوری اسلامی ایران به صورت مستقیم توسط سازمان موساد تأمین شده و این سلسله اقدامات، با اهداف امنیتی دنبال میشود.

د) رژیم صهیونیستی از اعضای گروه‌ها برای مقاصد شوم سیاسی و جاسوسی بهره میبرد، به گونهای که خوشونتبارترین اعمال به دست این گروه‌ها واگذار میشود.

با مرور اجمالی «اسناد و مکتوبات و اعمال صهیونیستها»، به سهولت میتوان دریافت که صهیونیست بینالملل به هدفی کمتر از تصاحب کامل دنیا و تشکیل حکومت واحد جهانی نمیاندیشد و برای نیل به این مقصود، ترویج خرافات دینی را به عنوان یکی از راهکارهای اساسی خود برگزیده است.

سوء استفاده از برخی فرازهای تحریف شده کتاب تورات و انجیل و ترویج این خرافات از طریق فیلمهای سینمایی از همان آغاز در دستور کار صهیونیسم بینالملل قرار داشته و همین امر، حجم گستردهای از فیلمهای ظاهراً دینی (ولی در باطن خرافی) را در تاریخ سینمای جهان پدید آورده است. صهیونیسم با صرف مبالغ هنگفت و با درخدمت گرفتن هنرپیشگان، خوانندگان، نوازندگان، مجلات، روزنامهها، کابارهها و... درصدد پرکردن خلأ روحی و معنوی جوانان غرب و به تبع آن شرق، برآمده است.

بررسی علل جذب و گرایش به فرقه های شیطنی

تحقیق به چند علت اساسی و مجموعهای از ارزشها که در ایدئولوژی شیطنی مطرح میشود دست یافتیم که با مستند کردن آنها به منابع و نقد ارزشهای شیطنی تحقیق را پایان میدهیم. امروزه در

تمام کشورهای دنیا جوانانی دیده میشوند که سر و وضع عادی ندارند و سعی میکنند طوری لباس بپوشند و خود را آرایش کنند که وحشتناک به نظر برسند. این افراد خود را شیطانگرا یا شیطانپرست معرفی کرده و از نمادها علائم خواص استفاده میکنند. پرسش اصلی ما این است که چرا گروهی به فرقه‌های شیطانی جذب میشوند و علل گرایش آنها چیست؟

نمادسازی وسیع و ترویج آن در حوزه فرهنگ عمومی

انتقال و نشر اندیشه‌ها از طریق گفتن یا نوشتن دشوار است و تعداد محدودی از مردم با آن ارتباط برقرار میکنند. اما نمادها به راحتی جایگاه خود را در فرهنگ عمومی پیدا میکنند و به خاطر اینکه ظرفیت کار هنری دارند، به صورت جذابی در جامعه، به خصوص بین جوانان و زنان گسترش میابند. نمادهای شیطانی در گستره بسیار وسیعی از لباس و کفش و ساعت گرفته تا رنگ و طرح داخل اتاق خواب تا عروسکی که در تزئینات خودرو کاربرد دارد و انگشتر و دستبند و دهها شیء دیگر که در اشیاء شخص و در منظر عمومی استفاده میشود. این نمادها متفاوت و خوش ساخت هستند و همهجا یافت میشوند. از برجسبی که کودک پنج ساله به دفتر نقاشی میچسباند تا سردسته عصایی که پیرمرد هفتاد ساله به دست میگیرد. این نمادها همه جا حضور دارند. گذشته از این طرحهای خیالی از چهره شیطان روی بسیاری از لباسها و سایر وسایل و اشیاء شخصی دیده میشود. نمادهایی نظیر ستاره پنجپر، صلیب معکوس، صلیب شکسته، چشم شیطان، عدد 666 و FFF که ششمین حرف حروف انگلیسی است و متناظر عددی آن 666 میشود. این عدد به گفته مکاشفه یوحنا در کتاب مقدس عدد شیطان است. در مکاشفات نوشته شده: «جانور عجیب دیگری دیدم که از زمین بیرون آمد. این جانور دو شاخ داشت مانند شاخهای بره و صدای وحشتناکش مثل صدای ازدها بود... بزرگ و کوچک، فقیر و غنی، برده و آزاد را وادار کرد تا علامت

مخصوصاً را روی دست راست یا پیشانی خود بگذارند. و هیچ کس نمیتوانست شغلی به دست آورد یا چیزی بخرد مگر اینکه علامت مخصوص این جانور یعنی اسم یا عدد او را بر خود داشته باشد. این خود معمایی است و هرکس با هوش باشد می تواند عدد جانور را محاسبه کند. این عدد اسم یک انسان است که مقدار عددی آن به 666 می رسد.

نماد دیگر دو مثلث روی هم است که مثلث با راس پایین به معنای جام و مونث و مثلث با راس روبه بالا نماد شمشیر و مذکر است، که به ترتیب به معنای الاهی باروری و خدای جنگ و شکار هستند. این دو مثلث وقتی به صورت معناداری روی هم قرار میگیرد معنای عشق - البته از نوع جنسی آن- را بیان میکند و این همان ستاره داوود است که امروز در وسط پرچم اسرائیل دیده میشود و با اعمالی که عهد عتیق به پادشاهی به نام داوود نسبت می دهد، کاملاً سازگاری دارد. یکی دیگر از این نمادها که در عرفان کابالا نیز جایگاهی دارد، بز یا قوچی به نام بافومت Baphomet است که هم با جانور شاخ دار یوحنا همانندی دارد و هم در اسطوره های مصری خدای هوش و دانایی معرفی شده و آفرینش انسان به وسیله چرخ سفالگری را به او نسبت میدهند. خدای بزرگ (خنوم) او را از منطقه آبشار بزرگ نیل آفرید و فنون آفرینش انسان را به او آموخت. او همچنین به صورت دو جنسی و نماد زاد و ولد است. و دو ماه سیاه و سفید در طرفین او نشانه ترکیب روشنایی و تاریکی است. سر بافومت معمولاً در میان ستاره پنج پر (پنتاگرام) طراحی میشود.

پنتاگرام نماد ونوس الاهی زیبایی و عشق شهوانی مادینه است و از زمان لئوناردو داوینچی که طرح «مرد ویترووین (Vitruvian Man)» را طراحی کرد، به سمبل اصالت انسان و اومانیسم تبدیل شد. ترکیب سر بافومت با ستاره پنجپر، نماد روشن و گویایی برای تعالیم مکتب شیطانپرستی

کرولی و لاوی است که شیطان را سمبل انسان محوری و اصالت هوسها و لذت طلبی بشری میدانند. البته نمادها لزوماً یک ریشه یا معنا ندارند. بافومت ممکن است نماد بز قربانی در آیین یهود باشد که بزى مقدس است و بنابر نقل عهد عتیق این بز، قربانی حضرت اسحاق شد که بنی اسرائیل از نسل او هستند. شیطان هم به نوعی قربانی هدایت انسان و دستیابی او به درخت دانش و معرفت شد. با این توضیح بز میتواند نماد گویایی از ایثار بزرگ شیطان برای آدم باشد.

مشهودترین نماد شیطان گرایی ستون چهار ضلعی بلندی است به نام ابلیسک (obelisk)، که سمبلی از «رع» خدای خورشید در مصر بوده است و در اثر افزایش قدرت فراعن به ممالک دیگر راه یافت. تفکر یهودی ریشه در تمدن مصر و آشور دارد و اسطوره‌های مصری حتی در نگارش عهد عتیق نقش تعیین کننده‌ای پیدا کرده است. یکی از این اسطوره‌ها به ماجرای نوادگان رع به نام «سِت» و «أزیریس» مربوط میشود. «سِت» خدای ظلمت است که در حمایت شدید رع قرار دارد. او برادر خود «أزیریس» را کشته و تاج و تخت را از چنگ فرزند او هوروس در می‌آورد. دومین جریان بزرگ شیطانپرستی مدرن یعنی ستیانسیسم که معبد «ست» را در سانفرانسیسکو تاسیس کردند این خدای افسانه‌های راج مینه‌ند و خواهان تحقق حکومت او در زمین هستند.

ابلیسک را معمولاً نمادی از قدرت و سلطنت ازیریس می‌دانند، سلطنتی که پس از کشته شدن او، به دست برادرش ست میافتد. ازیریس وقتی به دست همسرش آیسس زنده میشود، به جهان زیر زمین میرود و فرمانروایی مردگان را بر میگزیند و حکومت را برای پسرش هوروس وامیگذارد. اما این سلطنتی است که با حمایت «رع» به دست «ست» میافتد و جنگ میان او و هوروس به طول میانجامد. و البته باید توجه داشت که بنابر اسطوره‌های کهن هرگاه خدایی بر خدای دیگر غالب میشد، قدرت و صفات برجسته او را به دست می‌آورد و کاملتر میشد. بنابراین غلبه «ست» بر

«آزیریس» به معنای کسب قدرت و سلطنت اوست. قهر و آشوب صفات برجسته «ست» بود، «اما به رغم بازتاب بد او در اسطوره پادشاهی، نباید این نکته را نادیده بگیریم که در مواقعی حمایت از این خدا بسیار نیرومند بوده است. بر اساس شواهد باستانشناختی کنونی، قطعاً «ست» خدایی قدیمتر از «آزیریس» است، زیرا بر سر گرز عقربشاه، یکی از فرمانروایان مصر علیا و متعلق به دوران پیش سلسله‌های، موجود مرکبی را میبینیم که «ست» را به نمایش میگذارد؛ این گرز در موزه آشمولین آکسفورد قرار دارد.

ظاهراً این سمبل در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام هم وجود داشته و پیامبر بزرگ خدا با این ذهنیت در حرم الاهی نماد شیطان را به صورت ابلیسک میسازند و آن را رمی میکنند، تا با این عمل تمام اوهامی را که تا امروز هم ادامه یافته، طرد نمایند. این نماد امروزه در میادین بزرگ کشورهای اروپایی و آمریکا ساخته شده و مردم هر روز به دور آن میگردند. سی بنای ابلیسک از مصر باستان باقی مانده که سیزده عدد از آنها به روم برده شده و سایرین در شهرهایی نظیر سیسیل، پاریس، لندن، نیویورک و سزاریا در قسمت اشغال شده فلسطین نصب شده است.

بزرگترین ابلیسک دنیا در واشنگتن ساخته شده که ارتفاع آن به 555 متر میرسد این ابلیسک در فاصله 900 متری غرب کنگره و 900 متری جنوب خانه اصلی فراماسونری است و رئیس جمهورهای آمریکا سوگند خود را در پای آن یاد میکنند. ابلیسک نماد قدرت ست در زمین و حیات و حمایت جاودانی آزیریس در دنیای مردگان است از این رو سنگهایی که شبیه آن تراشیده شده در قبرستانها آمریکا بسیار به چشم میخورد.

کاربرد گسترده این نمادها باعث میشود که ذهنیتها و ارزش های مردم هماهنگ با معانی آنها شکل بگیرد. نمادها هویت سازند و به فرد و جامعه هویت میبخشند و خودپندارههایی را ایجاد میکنند

که به زندگی و رفتارهای افراد معنا می‌دهد و مردم با همین معانی وجود و زندگی خود را تفسیر کرده و ارزشها و اهداف زندگی خود را تعریف میکنند. کارکرد هویت بخشی و معنا دهنده‌گی نمادها در کنار گرافیک و طراحی متفاوت و چشم نوازشان و در دسترس بودن، مد شدن و تبلیغاتی که روی آنها صورت می‌گیرد، باعث استفاده روز افزون از سوی مردم به ویژه جوانان و نوجوانان دنیا میشود. پس از پذیرفته شدن این نمادها در فرهنگ عمومی ملتها، انتقال ایدئولوژی مربوط به این نمادها بسیار ساده و پذیرفتنی میشود.

مدل زندگی نامناسب و میل به اعتراض

مدل زندگی امروز بشر با نیازهای حقیقی و اساسی، تمایلات طبیعی، استعدادهای نهفته درون و ساختار و هدف آفرینش انسان مغایرت دارد و اگر چه مردم ندانند که این تعارضها چیست و کجاست، اما ناگزیر از آن رنج می‌برند و افسرده و سرخورده میشوند. در این میان نوجوانان و جوانانی که تازه پا به عرصه حیات اجتماعی می‌گذارند و از بیخبری و بازی کودکانه کمی فاصله می‌گیرند، بیش از دیگران رویارویی با این تعارضات را سهمگین می‌بینند و از آن شگفت زده و با آن درگیر میشوند. از همین جاست که میل به اعتراض و نیاز به فریاد برآوردن و سرکشی در آنها شعله ور میشود.

نظام آموزشی تحمیلی که قتلگاه استعدادهای و خلاقیتهاست و مفاهیم و مطالب بیخاصیتی را آموزش میدهد که فقط افراد را برای خدمت به نظام سرمایه‌داری آماده میکند و کارکردهای اصلی، اما نهان آن عبارت اند از: «وقت شناسی، درس اطاعت و کار تکراری» که موجب میشود در آینده کاملاً به قیومیت اولیاء اجتماعی خود تن بدهند. اولیائی که بعداً نمونه‌های کلیتر آن در نظام سیاسی تعریف میشود. این نوع تربیت باعث میشود که همه بنشینند و منتظر باشند تا دولت برای آنها شغل

ایجاد کند، زمینه ازدواج فراهم کند و مثل کودکی که به والدین خود وابسته است، مردم را به دولت (اولیاء اجتماعی) وابسته میکند و به صورت شهروندانی ناتوان و فرمانبردار در می‌آورد.

این نظام آموزشی در اوج انرژی و خلاقیت، نیروی جوانی را به بازی میگیرد و تحلیل میبرد تا سرانجام با گذشت بیش از نیمی از دهه سوم عمر هنوز انسان ساخته خود را به عنوان یک شهروند کامل نمیپذیرد و برای او موقعیت اشتغال و ازدواج وجود ندارد. نظامی که عملاً با فساد اخلاقی جوانان خود را تکمیل میکند و راههای مباح و مشروع زندگی را به بن بست رسانده است.

در کنار این نهاد آموزش، نهاد خانوادگی است که بر محور والدین از خود بیگانه شده و درگیر با مقتضیات مدل زندگی امروزی و تمدن مدرن، تنها با فرزندان خود و حتی با همسر، هم خانه هستند و قرار است که تا اطلاع ثانوی با هم زندگی کنند! والدینی که عقدههای اجتماعی خود را به خانه می‌آورند و نظام آموزشی، هیچ مطلبی در مورد نحوه ارتباط و نیازهای کسانی که با او هم خانه خواهند شد، به او نیاموخته است. والدینی که تنها امر و نهی بلد هستند و شاید محبتی که از قلبشان گامی به بیرون نمیگذارد. و فرزندانی که فقط با عصیان و سرکشی هویت خود را مییابند و در اضطراب احساس آرامش میکنند!

نظام سیاسی که صحنه جنگ میان جناحهای سیاسی برای تصاحب سرزمین افکار عمومی و اراده مردم است. سیاستی که به جنگل مدرن و نزاع بی پایان الیتهای شیر و روباه تبدیل شده است. سیاستی که مفاهیم عالی انسانی مثل آزادی، صلح، مهربانی، ضد تروریسم و عدالت را مسخ کرده و هوس قدرت طلبی به لباس بیتاروپود خدمتگزاری در آمده و پادشاهانی که مطمئن هستند چشم دیدن و دست آوردن خدمت به مردم را ندارند، عریان در شهر میگردند و دیگران را نیز کور میپندارند.

اقتصادی که مردانش بر طعمه نیم خورده سرمایه‌داران پشت پرده مثل سگهای گرسنه هجوم می‌آورند و دیگران را زیر پای خود له می‌کنند. اقتصادی که مفاهیم بنیادین تولید، خدمات، رشد سرانه ملی و ... در آن بیمعنا میشود و تنها مفهوم انباشت ثروت و مفاهیم وابسته به آن هر روز جدیتر به نظر می‌آید. اقتصادی که همه شئون زندگی را به خرید و فروش گذاشته و از نان تا علم و مدرک را به بازار کشیده است.

و اما نهاد دین که گروهی ریاکار و منفعت طلب آن را بازیچه تحمیق خود و دیگران قرار داده و دینداران حقیقی را به کنج محراب و منزل رانده‌اند. دین که به اندازه تعمیر اتومبیل هم برای آن اعتباری قائل نبوده و هر کس را پیامبر خود و کارشناس مذهبی خود میدانند. دینی که با لیبرالیسم الاهیاتی به مجموعهای از اوهام اثبات ناپذیر تقلیل یافته و هر روز دین جدیدی از گوشه و کنار جهان سر برمی کشد و مراکز علمی وابسته به سرمایه داری نه تنها برای تولید به روز جنبشهای دینی نوپدید برنامه ریزی دارند، بلکه برای ترویج آن هزینههای گزافی را تقبل میکنند و به زودی باید از اقتصاد دین سخن به میان آوریم و به مطالعه روی سودآوری دین و ارزش سرمایه‌گذاری روی مدعیان نبوت و مهدویت و مسیحایی و خالقیت پردازیم. از سال 1970 موسسه باشگاه روم وابسته به موسسه روابط انسانی تاویستاک برنامه‌های را با نام «مرکز پژوهشهای تراوشات دینی» زیر نظر «توماس بارنی» پایه‌گذاری کرد تا سوپرمارکت معنویت در جهان را هر روز رنگینتر و پر کالاتر کنند. در این هرج و مرج، دینی که نفسانیت باشد بازار بهتری خواهد یافت و شیطان پرستی هم به صورت یک دین عرضه میشود.

این اوضاع نابسامانی است که نوجوان و جوان امروز دنیا با آن روبرو است و فقط فضایی را برای فریاد کشیدن و لحظهای را برای بیخبری میجوید. جنبش متال و کج رویهای شیطانپرستی به این

نیاز و بلکه ضرورت جوانی در تمدن مدرن پاسخ می‌دهد و نیروی اعتراض او را در طرحهایی که هوشمندانه طراحی شده تخلیه و خنثی میکند. در حالی که دنیای امروز نیاز به نیرو و اندیشه جوانانی دارد که با بازگشت به ارزشهای ناب انسانی، به مدل دیگری برای زیستن بیندیشند و اعتراضی فعال و تحول آفرین را پدید آورند. امروز جهان و تاریخ تشنه چشمههایی است که تنها از قلب و اندیشه جوانان می‌جوشد، ولی کسانی که منافعشان درگرو حفظ وضع موجود است با ترویج موسیقی اعتراض!، دین قرن بیست و یک (شیطان پرستی) و هزاران فریب و نیرنگ که در شالوده تمدن معاصر نهادینه شده، این چشمهها را گل آلود میکنند و از آن انحرافات اخلاقی، خشونت، اعتیاد و سرانجام شهروندانی ناتوان و تسلیم بیرون می‌آورند.

هیجان

مدل زندگی یک نواخت امروزی برای همه مردم به خصوص برای جوانان که کانون جوشان و جاری نیرو و تحرک هستند، فرساینده و خسته کننده است. از این رو به دنبال هیجاناند و فضای شیطانپرستی به ویژه موسیقی متال این هیجانات سرکش را به طور کور و با کنترل بیرونی، میپذیرد و در خود هضم میکند. داد و فریاد، تحرک، مواد مخدر، داروهای روانگردان، زیرپا گذاشتن ارزشهای انسانی و اخلاقی، همه و همه لحظاتی متفاوت را ایجاد کرده و کاملاً هماهنگ با سایر قطعات پازل تمدن معاصر طراحی شده و فرصتی برای تجربه اوج هیجان فراهم میکند. تجربهای که بعد از آن همه چیز همچنان باقی است و همه میتوانند سراغ زندگی خود بروند. این انرژی عظیم اگر با کنترل درونی و تدبیر همراه شود، تحولات عظیمی را در زندگی امروزی رقم خواهد زد. تحولاتی که نه فقط جامع و جهان را با مدل دیگری از زیستن آشنا میکند، بلکه پیش از آن و بیش از آن در افق درون دگرگونیهای ژرف معنوی را پدید می‌آورد و انسان را به جلوههای از

حضور خداوند در زمین مبدل میسازد. با مهار انرژی متراکمی که جوان در اختیار دارد، میتواند به انسانی والا و خدایگون تحول یابد، اما از آن رو که این تغییرات با بازیابی کرامت انسانی و عدم تسلیم در برابر سلطه دیگران همراه است و فرصت سوء استفاده را از ابرقدرتها میگیرد، ترجیح میدهند که این نیرو به صورت کنترل شده تخلیه و خنثی شود. برنامههای شیطانپرستی چه با این نام و آشکارا و یا به هر نام دیگر و به طور نهان روند خنثی سازی نیروی جوانی را به نفع سلطهگران دنبال میکند.

فطرت ناکام

هر فرد انسانی در اعماق وجود خود یک تجربه معنوی نهفته دارد. تجربهای که روح ما قبل از همراه شدن با جسم و تولد در این دنیای مادی به دست آورده است. همه ما با تمام وجود کمال مطلق و پروردگار و آفریننده خویش را دیده و اسماء و صفات نیکوی او را شناختهایم. با مشاهده جلوهها و صفات لطف و رحمت و حسن و جمال، عشق بیکران را چشیده و با درک جلوههای عظمت و جلال و جبروت و قهاریت، خوف و خشیت را تجربه کردهاید. اکنون در این جهان فرودست که از آن مشاهدات دور افتادهایم، گرایشی به سوی آن کمال بیکران و جمال و جلال بیپایان داریم.

خاطره این تجربه معنوی اگر چه در حافظه ذهنی ما، که از تجارب این جهانی شکل گرفته و انباشته شده، وجود ندارد، اما در اعماق دل به روشنی حاضر است و اگر ذهن ما به سوی آن حقیقت هدایت نشود، اشتیاق بازیابی آن عشق و خشیت فرو نمیشیند و دست از دل بر نمیدارد. اگر آدمی به زیبایی مطلق و حسن حقیقی برسد، عشق حقیقی را باز خواهد یافت و در غیر این صورت در توهم خود نقشی میزند و به گرد آن بت میگردد. همین طور اگر شکوه و عظمت

حقیقی را بیابد، خشیت و هیبت آن دلش را لبریز میسازد و در غیر این صورت باز هم در وهم خویش جلال و شکوهی موهوم را میسازد و برای دقایقی هم که شده، خوف موهوم را در برابر آن احساس میکند و اگرچه با این کار براستی ارضا نخواهد شد و همچنان ناکام و تشنه خواهند ماند، اما چاره‌های جز این ندارد؛ مگر اینکه به حقیقت راه یابد.

شیطانپرستی در آیین و هنر خود الیمانهای وحشت را در کار می‌آورد و هراس موهومی را ایجاد میکند. هراسی که قلبهای ناآشنا با جلال و جبروت الهی به آن نیاز دارد و جذب میشود و پیامد ثانوی این هراس و اضطراب، احساس آرامشی سطحی و ناپایدار است. موسیقی شیطانی با حجم صدای بالا، سرعت زیاد ریتمها، تخریب صدای بعضی از سازها، نعره‌های دلخراش و دهشتناک، گرمهای وحشتناک، استفاده از لرزش تصاویر، شوکهای نورپردازی استفاده از تیغ و آتش و تاریکی، جنایتهای نمایشی نظیر کندن دست و پای گربه (خواننده گروه دیساید)، گاز زدن و کندن سر یک خفاش زنده (خواننده گروه بلک سبث)، شکستن آلات موسیقی و وسایل روی صحنه و خودسوزی (متالیکا) همه و همه برای لحظاتی هیجان ترس را به دل راه میدهد و برای دقایقی قلب را می‌لرزاند و نفسها را حبس میکند. اما همه اینها بتهای موهومی است که نیاز راستین انسان را به تجربه حقیقی خوف و خشیت در برابر عظمت و جلال خداوند ناکام میگذارد و انسان را پریشانتر از پیش به حال خود وا مینهد. زیرا فطرت انسان حنیف است و با امور موهوم و غیر واقعی کامیاب نمیشود.

شیطان درون

در روایتی از امام صادق (ع) میخوانیم که قلب هر انسان دو گوش دارد برگوش چپ شیطانی نشسته و همواره به سوی شر و پلیدی دعوت میکند و برگوش راست فرشتهای است که به خیر

و نیکی میخواند. درون انسان عرصه جنگ میان شیطان و فرشته درون است. اگر شخص اراده خود را به سوی فرشته معطوف کند، شیطان را شکست داده و تسلیم خواهد کرد، اما در صورتی که انسان به پیروی از شیطان درون روی آورد، فرشته درونی را تضعیف خواهد کرد و صد البته فرشته درون که جلوه پروردگار زنده جاودان است، هیچگاه شکست نمیخورد، انسان تنها میتواند صدای او را نشنیده بگیرد ولی امکان از بین بردنش را ندارد؛ چون دعوت فرشته درونی همان ندای فطرت است که تغییر و تبدلی پیدا نمیکند. به همین علت دنبال کردن ندای شیطان جنگ درونی را پایدار میکند و چنین کسی هیچ گاه به آرامش نخواهد رسید، و همواره با تضاد و تعارض درونی و احساس ناکامی زندگی خواهد کرد. ممکن است ما از شنیدن انجام یک گناه احساس نفرت کنیم، اما گاهی نیز رغبتی در قلبمان ایجاد میشود، ما انسانها گاهی از گناه و خطا و ضایع کردن حق دیگران برای منافع خود خوشمان میآید و به آن میل پیدا میکنیم، اینها نشانه فعالیت شیطان درونی است. جنبش شیطانگرایی و شیطان پرستی بر همین خصلت آدمی تکیه میکند و سستی اراده و بیتوجهی به رسول باطنی یا تمایلات متعالی فطرت سبب پذیرش دعوت شیطان از لحاظ روانشناختی و استقبال از جنبشهای شیطانگرا به لحاظ جامعهشناختی میشود. جنبش شیطانگرایی میخواهد با توجیه و مشروعیت دادن به شرارت و شیطنت، تضاد درونی و آشفتگی روانی را بکاهد و حتی وعده از بین بردن آن را میدهد، اما این وعده دروغی است که هیچگاه محقق نخواهد شد. انسان هرچه قدر هم خطا کند و با فطرت و خرد و فرشته درون خود مبارزه کند، نمیتواند وجود خود را از حضور خداوند تهی سازد، فطرت در حقیقت ندای خالق و هستی بخش ماست که درون ما حضور دارد و تا هستیم او با ماست. به همین منظور شیطانگرایان از مرگ خدا سخن میگویند تا بتوانند فرشته درون را نابود کنند و البته این توهمی بیش نیست. در این مرحله که به

نتیجه نرسند ممکن است پایان دادن به هستی خود را پیش نهاد کنند و گمان کنند با خودکشی میتوان از هستی و هستی بخش رو گرداند و در آغوش شیطان که مرگ و نابودی را به دست او میدانند، قرار گیرند. ولی با مرگ نیز به خداوند نزدیکتر میشوند، در حالی که قادر متعالی را از خود ناخشنود کرده و برای دریافت عشق بیکران او آماده نشده‌اند. از این رو با قهر و غضب مواجه خواهند شد. خداوند مهربان شیطانهای درون و بیرون را قرار داد تا در مصاف با او نیروهای عظیم خرد و اراده در انسان شکوفا شود و به مراتبی برتر از فرشتگان راه یابد. و با حسن اختیار، صلاحیت جانشینی خداوند و فرمانروایی بر تمام عالم را پیدا کند.

ارزشهای شیطانگرایی

ایدئولوژی شیطانگرایی روی ارزشهایی تاکید میکند که سبب جذابیت و گرایش به این ایدئولوژی میشود. ارزش به معنای ارزش اخلاقی مثبت نیست بلکه صرفاً به معنای مطلوبیت است. چنانکه یک کالای نایاب ممکن است ارزشمند تلقی شود. ارزشهای شیطانگرایی، چیزهای مطلوبی است که هر کس طالب آنهاست و اگر به شیطان هم نسبت داده شود طبیعتاً گرایش به آن را در پی خواهد داشت. این ارزشها در نگاه تاریخی به روند پیدایش و گسترش شیطانگرایی بیان شد و در این جا هر کدام از آنها به طور خاص و مستقل تبیین و نقد میشود. لازم است این پرسش جدی به میان آید که به راستی شیطان چقدر از این ارزشها برخوردار است؟ و کسانی که تا کنون به آن نزدیک شده‌اند، چگونه از این ارزشها بهره برده‌اند؟

قدرت

توهم قدرت برای شیطان از دوره زندگی بدوی انسان تا کنون موجب جذابیت و گرایش به شیطانپرستی بوده است. در حالی که قدرت شیطان بسیار ناچیز و تنها در حد وسوسه انگیزی و

ایجاد پندارهای دروغین و نادرست است، که البته این هم در صورت پذیرش انسان موثر واقع میشود. شیطان فقط حرف میزند، وعده میدهد و با صوت خود درون انسان غوغا به پامیکند و آنجا را به آشوب میکشد تا در این معرکه وسوسه‌های خود را غالب کند و از آب گل آلود ماهی بگیرد. خداوند میفرماید: «هنگامی که به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید، سجده کردند غیر از ابلیس که گفت: آیا بر کسی سجده کنم که از خاک آفریده‌ای و گفت به من نشان بده، او کیست که بر من بزرگ داشتی؟ اگر تا قیامت به من فرصت دهی، فرزندان او را به افسار میکشم، غیر از گروه اندکی.

خداوند فرمود: برو، پس هر کس از تو پیروی کند دوزخ جزای اوست، جزایی فراوان. هر کس را توانستی با صدایت برانگیز و با سواره و پیاده‌ها بر آنها بتاز و در ثروت و فرزندان شریک آنها شو و به آنها وعده بده؛ بی تردید شیطان وعده‌های غیر از فریب نمیدهد. و تو ای شیطان! بدان که بر بندگانم هیچ تسلطی نداری.»

بنابراین شیطان نه تنها رقیب خداوند نیست، بلکه حتی رقیب انسان هم نیست و فقط در چارچوب قوانین الهی و به اذن او میتواند کارهای محدودی را انجام دهد. «سلطه او تنها بر کسانی است که نفوذ او را بر خود میپذیرند و او را شریک خداوند میپندارند.» تا وقتی که انسان فریب او را نپذیرد و با یاد خدا درون خود را از غوغا و آشوب شیطان آرام نگهدارد، هیچ راه نفوذ و سلطه‌های برای شیطان وجود نخواهد داشت. در این شرایط شیاطین گروه گروه به او هجوم می‌آورند، ولی باز هم هیچ کاری از پیش نخواهند برد. «کسانی که پرهیزکاراند، اگر گروهی از شیاطین به آنها دست یابند، خداوند را یاد کرده، پس در آن هنگام بینا میشوند.» به این ترتیب شیطان در وجود انسان که عرصه جولان اوست هیچ قدرت و نفوذی ندارد مگر به خواست خود

شخص، چه رسد به جهان هستی که خالق و مدبر یگانه آن شیطان را به ذلت از بارگاه خود رانده و عبادات و سجدههای نفسانی او را به خوبی شناخته و رسوا کرده است. عالم هستی سراسر ملک و محضر اوست. «تمام ستایشها مخصوص اوست که فرزندی برای خود نگرفته و در حکومتش شریکی ندارد».

آموزه‌ها و آموزگاران جریان‌های شیطانی

معروف‌ترین فرد جریان شیطان‌گرایی و بنیانگذار رسمی کلیسای شیطان و حرکت‌بخش امروزی این جریان، شخص لاوی است، که خواه ناخواه تزه‌های او منشوری برای همه جریان‌های مشتق شده از جریان شیطانی‌ای که او راه اندازی کرده خواهد بود. شکی نیست که بازکاوی اندیشه‌های لاوی در شفاف‌سازی، نه تنها کلیسای شیطان که حتی شاخه‌های وابسته و گاه جریان‌های شیطانی منتقد به کلیسای شیطان هم ضروری است. آنتوان لاوی، کسی است که نامش با شیطان پرستی امروزی گره خورده؛ چرا که او کلیسای شیطان را در آمریکا راه اندازی کرده است و بر اساس روایت‌های مختلف، انسان عجیب و متوهمی بوده است. آنتوان لاوی کلیسایش را با هیچ و پوچ و تنها بر اساس حرفها و موعظه‌هایش ساخت و توانست پیروان و فریب‌خورده‌های هم برای خودش دست و پا کند؛ تا جایی که در زمان مرگش ادعای داشتن هزار پیرو را داشت؛ عددی که با وجود تبلیغات و هیاهوی او و فرقه‌اش، چندان هم زیاد به نظر نمی‌رسید. اما پایه‌گذار کلیسای شیطان سرگذشت عجیب و غریبی دارد که از شدت دروغ‌گویی و اختلالات شخصیتی او حکایت می‌کند.

اما آنتوان لاوی قبل از اینکه کلیسای شیطان را راه بیندازد و این موعظه‌های عجیب و غریب را بکند که بود و چه چیزی او را به این سمت و سو کشاند؟ در این باره اختلاف نظرهای زیادی

وجود دارد و البته با خودتان فکر نکنید مثل سرگذشت همه آدم های معروف و مشهور. نه! یکی از دلایل اصلی این همه روایت های متفاوت و عجیب و غیر قابل باور درباره زندگی این شخص در حقیقت خود اوست که دو زندگینامه (بیوگرافی) متفاوت درباره خودش نوشته؛ انگار که خودش هم درباره زندگیا ی که گذرانده شک داشته است. یکی از زندگینامههایی که آنتوان در سن 44 سالگی و در سال 1974 نوشته «انتقام جویی شیطان» نام دارد. این نوشته پر است از موارد عجیب و فهرستی از کارهای او در لباس یک گرگ گمشده. زندگینامه دیگر او «رازهای زندگی شیطان» است که در سال 1990 نوشته شده؛ یعنی زمانی که لاوی 60 ساله بود. این زندگینامه نوشتههای خیالی است از زبان زنی به نام بلانچ بارتز که زمانی با آنتوان لاوی رابطه نامشروع داشته است. لاوی علاوه بر این دو زندگینامههایی که برای خودش نوشت، مدام به حرفها و ادعاهایش در دهه های مختلف زندگیش اضافه میکرد. جالب اینکه قضیه به همینجا ختم نمیشد و مخالفان لاوی هم افسانهها و افتراها و وقایع عجیب و غریب دیگری را به زندگی او اضافه میکردند که خواه ناخواه او را عجیبتر از آنچه بود نشان میداد. آنچه در ادامه میآید از میان همه آن اطلاعاتی انتخاب شده که به نظر نزدیکتر به واقعیت زندگی او بودهاند.

کودکی پراز جن و افسانه

آنتوان شاندر لاوی در آوریل 1930 به دنیا آمد. او متولد ایالت ایلی نویز بود اما در سانفرانسیسکو بزرگ شد. پدرش بنگاه معاملات املاک داشت. آنها خانهای بزرگ و مجلل در جای خوبی از شهر داشتند. لاوی این خانه را سالهای سال داشت و این خانه محلی برای استراحت او بود. شجره نامه خانوادگی که از او وجود دارد میگوید مادر بزرگ او (سسیل لوبا پریمو کولتن) یک کولی اهل ترانسیلوانیا بوده، کسی که درون کودکی لاوی را پرکرده بود از داستانهای درباره دیوها و جنها

و افسانه‌های پریان. یک داستان محتمل دیگر هم وجود دارد که میگوید: «کمی بعد از جنگ جهانی دوم عمومی آنتوان او را که پسر 15 ساله بوده با خود به آلمان میبرد؛ به جایی که فیلمهایی درباره مراسم مذهبی شیطان پرستی به نمایش در میآید و لایو ادعا میکند کتاب مراسم ربانی شیطان را که در سال 1972 نوشته تحت تاثیر این فضا و فیلم نوشته اما گفته‌های دخترش «زینا» این حرف لایو را با ارائه مدارکی از عدم حضور پدرش در آن زمان در آلمان نقض می کند!

جوانی با توهم های بی پایان

لایو در یک شرایط کاملاً معمولی و متوسط یک زندگی آمریکایی بزرگ شد. خانواده او هیچ علاقه‌ای به خرافات و زندگی غیر عادی از خودشان نشان نمیداند و این تنها خود لایو بود که خیلی زود این گرایشهای عجیب را پیدا کرد. آنتوان لایو در جوانی مدام شغلش را عوض میکرد. او زمانی را به کارهای هنری میگذراند مثل موسیقی و عکاسی و حتی مدتی به هیپنوتیزم و کارکردن روی پدیده‌های روحی مشغول شد. اما حقیقت این است که لایو همیشه درباره گذشته‌اش و حتی شغل‌هایی هم که داشته اغراق میکرد. تاجایی که شاید در منابع دیگری درباره او بخوانید که حتی در سیرک هم کار نمیکرده یا عکاس جنایی بوده و لایو می گوید در سال 1947 وقتی تنها 17 سال داشته، از خانه فرار میکند و به سیرک معروف «سلایدبتی» که کار اصلیشان تربیت شیر بوده میپیوندد؛ چیزی که هیچ وقت به تایید نرسید و حتی در آرشیوهای این مربی معروف شیرها دیده نشد که از پسر 17 ساله نام برده شود که در سیرک کار نمیکرده. حتی کار کردن در اداره پلیس را هم که او ادعا میکند مربوط به سالهای 1950 بوده، هیچ مدرکی تایید نمیکند و تمام این حرفها دروغ و داستان پردازی بوده است. اما یک حقیقت تایید شده در این میان وجود دارد و آن هم این است که او یک موزیسین شناخته شده بوده؛ اما هیچ وقت این کار را

جدی نگرفت. لاوی یادگیری موسیقی را از پنج سالگی شروع کرد؛ در 15 سالگی مدرسه را به خاطر نواختن ساز «اوبوا» به همراه ارکستر سانفرانسیسکو بالت ترک کرد. آنتوان جوانترین عضو این گروه بود و باز هم جالب است بدانیم این هم ادعایی بیش نیست؛ چرا که دخترش (زینا) باز هم با یاد آوری تاریخ میگوید که در آن زمان اصلاً چنین ارکستری وجود نداشت! یک قصه دیگر هم هست که میگوید او در سال 1948 نوازنده ارگ بوده آن هم در تئاتر میان بورلسکو لس‌آنجلس؛ جایی که او بازیگر مورد علاقه اش «مرلین مونرو» را میبیند؛ لاوی ادعای داشتن یادگارهای متعددی از مرلین مونرو دارد که این قضیه را هم همسرش رد می کند.

حلقه جادوگری تشکیل میشود



زمانی که این آقای توهم با کارول «همسر اولش» ازدواج می کند، کسب و کار درست و حسابیای نداشته و در یک کافه نوازندگی میکرده؛ برای نزدیک به 30 دلار در هفته به علاوه پول چای. تا جایی که شواهد نسبتاً واقعی نشان میدهند این تنها کار ثابت آقای کلیسای شیطان در این سالها بوده. زندگی و سرگذشت اولیه لاوی نشان میدهد، او همیشه به دنبال رمز و راز و وهم و خیال بوده و نمیخواست ساکت و آرام و بیحاشیه باشد و همیشه نقشی عجیب را بازی کند؛ در لاوی یک جاه طلبی اهریمنی بی حد و حصر وجود داشت. تا اینکه در سال 1950 او یک گروه جادوگری به نام «حلقه جادو» را راه اندازی کرد؛ البته امکان دارد که اوایل این گروه تنها یک عضو داشته و

آن هم لاوی بوده. اعضای حلقه جادو در زیرزمین خانه یک فیلمساز به نام کنت انگر جمع میشدند؛ کسی که یک آرشیو از فیلمهای شیطانی داشت. لاوی در این زیرزمین درباره جادوگرهای قدیمی و نهضت جدید جادوگری در انگلستان زیر نظر جرالداگاردنر سخنرانی میکرد. البته «حلقه جادو» بیشتر یک گروه اجتماعی کوچک مخفی بود تا یک شبکه جدی جادوگری؛ ولی چیزی نگذشت که این گروه آرام تبدیل شد به یک گروه کثیف و سیاه جادوگری و این همان چیزی بود که لاوی از دنیا می خواست؛ مخفی کاری و رمز و را!

اسقف کلیسای شیطان

اواسط سال 1960 بود؛ یعنی سالهایی که به نوعی انفجار آزادی در غرب محسوب میشد و این انفجار سهمی را هم نصیب لاوی کرد. او با استفاده از این اوضاع توانست عقاید شخصیش را درباره جادو و جادوگری ابراز کند و حتی از همین راه سر و سامانی به زندگیش بدهد که از نظر مادی وضعیت مطلوبی نداشت. لاوی که سال ها بود زندگی خود و همسرش را با نوازندگی و اقامت مجانی در خانه پدری میگذراند با استفاده از تئویهایش در «حلقه جادوگری» و برگزاری کارگاههای گروهی جادو در خانهاش توانست درآمدش را خیلی بالا ببرد. تا این زمان فعالیتهای لاوی به صورت شخصی و گروهی دنبال می شد و جنبه شناخته شدهای برای همه نداشت تا اینکه در تابستان 1966 یک روزنامه پرده از فعالیتهای لاوی برداشت و جالب این بود که او را تحت عنوان «پدر کلیسای شیطانی» معرفی کرد؛ نامی که گمان میرود اساس و پایه ایده شیطان پرستی را گذاشت؛ چیزی که تا آن زمان شاید خود لاوی هم به آن فکر نکرده بود. شاید همین لقب، باعث شد که آنتوان لاوی کلیسای شخصیش را در 30 آوریل 1966 افتتاح کرده و خودش را هم به عنوان اسقف اعظم کلیسا معرفی کند. یک روایت دیگر هم میگوید لاوی مجبور بوده

خودش را به عنوان پدر اعظم کلیسا معرفی کند چون نتوانسته کسی را پیدا کند که بتواند شعائر مذهبی و ترسناک را در کلیسا اجرا کند.

انجیل سیاه

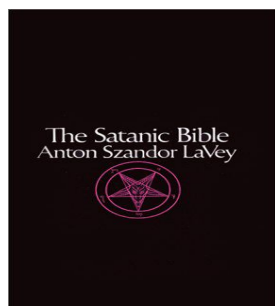
اما بمبی که با انفجارش خیلی ها را متوجه کلیسای شیطان و آنتوان لاوی کرد. در دو مرحله عمل کرد؛ اولین مرحله زمانی بود که یکی از شخصیت‌های طراز اول جامعه با یک روزنامه نگار در این محل با هم ازدواج کردند «جو دیت کیس و جوروزنتال» و مرحله بعدی مراسم غسل تعمید شیطانی دختر لاوی بود. زینا که آن زمان سه سال و نیمه بود در این کلیسا غسل شد. از روابط خیالی و البته گاه واقعی که آنتوان لاوی آنها را مدعی میشد که بگذریم، می‌رسیم به انجیل شیطانی او! کتاب لاوی به چهار قسمت بر مبنای چهار عنصر حیاتی بنا شده بود: «آب و باد و آتش و خاک». بعضیها البته میگویند لاوی این کتاب را از روی کتابی به نام «قدرت، حقیقت دارد» نوشته «راگنار ردبرد» در سال 1896 نوشته و به نوعی سرقت ادبی کرده؛ اما دخترش زینا که بیشتر مواقع ادعاهای پدرش را زیر سوال می‌برد، این موضوع را رد میکند و می‌گوید: «من نمیتوانم این دو کتاب را با هم مقایسه کنم چون اصلاً کتابی را که شما میگویید تا به حال ندیده‌ام». زندگی و کارهایی که لاوی در این سال‌ها انجام داده نشان میدهد بیشترین لذت او از همه این حرفها و کارها و ادعاهای عجیب و غریب و دفاع از شیطان برای این بوده که لاوی میخواست خودش را هر چه بیشتر به معرض نمایش خصوصاً در رسانهها بگذارد؛ مثلاً در یکی از مصاحبههایی که با منتقد معروف «جری کارول» بعد از یک شام در سال 1986 انجام داده در مقابل سوال او «آیا واقعا به کارها و گفته‌هایش اعتقاد دارد؟» تنها شانه‌هایش را بالا میاندازد و میگوید: این فقط یک

نوع زندگی است. البته این را هم اضافه کنیم که لاوی بیشتر مواقع با خبرنگارها و در مصاحبه‌هایش سر این موضوع که طرفدارانش یک عده احمق گول خورده هستن؛ درگیر می‌شده!

مکتب شیطان

از سالهای آغازین این فرقه که گذشت، لاوی به این فکر افتاد که به فعالیت‌هایشان چهرهای مجاز بدهد؛ چرا که تا پیش از این گروهشان در بین مردم یا بدنام بود یا پذیرفته نشده. لاوی برای گرفتن این مجوز شروع کرد به تبلیغ این تفکر توسط طرفدارانش که «باید از رسم و رسوم‌های اخلاقی و هر چیزی که آزادی ما را می‌گیرد رها شد». نقطه تمرکز آنها هم بیشتر روی مسائل جنسی بود تا جایی که می‌گفتند: «ما نباید از کارهای غیر عرف و غیر اخلاقی جنسیمان خجالت بکشیم بلکه این دیگران هستند که باید دست از موعظه و سرکوفت بردارند.» لاوی می‌گفت: «ما هر آنچه از دنیا می‌خواهیم باید به دست بیاوریم حتی شده با حيله و زور!» ظاهراً خودش هم باورش شده بود که با آزاد گذاشتن خواسته‌های تجاوز کارانه روحی هر فرد میتوان به یک آزادی مطلق رسید. در اصل لاوی شیطان را به عنوان یک اغواگر انسان نمیدید بلکه از نظر او شیطان یک راه میان بر برای رسیدن به خواسته‌ها و هوسهای شخصی بود و در اصل این شیطان بود که خدمتگزاری آنها را میکرد. «کلیسای شیطان» هم در اصل تبدیل شد به یک شغل خانوادگی برای لایوها؛ برای آنتوان لاوی؛ همسر دومش و دو دخترش که یکی از همسر اولش بود و دیگری از همسر دومش. لاوی سه دهه از زندگیش را صرف این مکان کرد. او مصاحبه‌های بسیار زیادی را طی این سالها انجام داد. او تنها محض سرگرمی موسیقی را دنبال کرد و اغلب از پنجره خانه سیاهش نوای ارگی سوزناک شنیده میشد. آنتوان لاوی چندین آلبوم موسیقی هم منتشر کرد که نام یکی از آنها بود «شیطان جشن میگیرد». او همچنین نوشتن کتاب درباره شیطان را هیچ وقت ترک

نکرد؛ تا جایی که امروز پنج کتاب در این باره دارد که مهمترین آنها «انجیل شیطانی» و «شعائر مذهبی شیطانی» است. آنتوان دو کتاب هم به نام «یادداشت های شیطان» و «جادوی شیطان» دارد. سرانجام آنتوان لاوی مرد سیاهپوش با سر تراشیده و ذهنی پر از توهم و خیال و جادو - در اکتبر سال 1997 در 67 سالگی به انتهای خط زندگی کثیفش رسید؛ علت مرگش را حمله قلبی اعلام کردند. خانواده اش اما زمان مرگ او را عمداً دو روز بعد اعلام کردند؛ یعنی در آخرین شب ماه اکتبر که جشن معروف هالاوین برگزار میشود. جسد او سوزانده و خاکسترش بین هواداران ساده لوحش تقسیم شد.

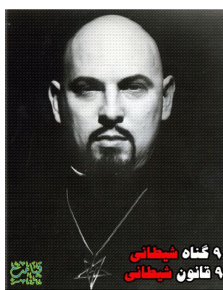


آنتوان لاوی در کتاب خود ۹ گناه شیطانی و ۹ قانون شیطان مطرح کرده است که با آنالیز این موارد به نکات جالبی خواهید رسید. در اولین گام به معرفی این گناهان و قوانین می پردازیم. 9 گناه شیطانی:

- 1- حماقت: بزرگ ترین گناه آیین شیطان پرستی است. حماقت بد است. ولی زیاد دردناک نیست. نادانی یک چیز است ولی جامعه ما به سمت حماقت پیش میرود. این بستگی به رفتار مردم دارد. رسانهها باید جلوی حماقت را بگیرند. شیطان پرست باید با تیزهوشی حیلها را بفهمد و اینکه نمیتوان جلوی احمق را گرفت.
- 2- منیت: یکی از خطرناکترین چیزها برای شیطان پرست منیت اوست. بعضی منتظرند مردم به آنها تعظیم کرده و احترام بگذارند. شیطان پرست باید تلاش کند تقدم دیگران را بر خود.

- 3- خودنمایی: انسان نباید خودنمایی کند؛ زیرا همه چیز ساختهی ذهن اوست.
- 4- خودفریبی: این گناه یکی از گناهان نه گانه است، ولی باید مکرراً تکرار گردد تا مبادا کسی گرفتار آنان شود و خود را بفریبد.
- 5- هم‌رنگ جماعت شدن: شاید هم‌رنگ جماعت شدن برای شما سودآور باشد، ولی فقط یک انسان احمق از جماعت پیروی میکند، زیرا در این صورت فاقد شخصیت وجودی است.
- 6- نداشتن بصیرت: چقدر دردآور است برای یک شیطان پرست که دارای بصیرت نباشد. شما هرگز نباید بصیرت خود را گم کنید و اینکه چه کسی هستید یا اینکه چه چیزی شما را تهدید میکند، اهمیت ندارد.
- 7- فراموش کردن گذشتهی مکتب ارتدکس: باید آگاه بود که این مورد از کلیدهایی که مردم را در قبول کردن چیزهای جدید و متفاوت نگاه میدارد، در مقابل چیزهایی که یکباره مورد قبول واقع میشوند. اکنون یک بسته تازه داده شده است. ما باید منتظر یاوه‌گوییها دربارهی نبوغ خالق خود باشیم و اصل را فراموش نکنیم که این سازهای برای استفاده شدن در جامعه است.
- 8- غرور بیجا
- 9- نداشتن زیبایی: این قوت طبیعی عامل توازن است. زیبایی در جادوگری کمتر اهمیت دارد ولی باید بیشتر به آن اهمیت دهیم. در این زمان بیشتر زیباییها دل سرد کننده است.
- لاوی ۱۱ قانون شیطانی را نیز وضع کرد، که در حالی که نظام نامهای اخلاقی نیست، ولی راهنماییهای کلی برای زندگی شیطان پرستی را ارائه کرده است:
- 1- هرگز نظرات را قبل از آنکه از تو بپرسند بازگو نکن.
- 2- هرگز مشکلات را قبل از آنکه مطمئن شوی دیگران میخواهند آن را بشنوند بازگو نکن.

- 3- وقتی مهمان کسی هستی، به او احترام بگذار و در غیر این صورت هرگز آنجا نرو.
- 4- اگر مهمان مزاحم تو است، با او بدون شفقت و با بیرحمی رفتار کن.
- 5- هرگز قبل از آنکه علامتی از طرف مقابلت ندیده‌ای به او پیشنهاد نزدیکی جنسی نده.
- 6- هرگز چیزی را که متعلق به تو نیست برندار، مگر آنکه داشتن آن برای کس دیگری سخت است و از تو میخوهد آن را بگیری.
- 7- اگر از جادو به طور موفقیت آمیزی برای کسب خواسته‌هایت استفاده کرده‌ای قدرت آن را اعتراف کن. اگر پس از بدست آوردن خواسته‌هایت قدرت جادو را نفی کنی، تمام آنچه بدست آوردی را از دست خواهی داد.
- 8- هرگز از چیزی که نیازی نداری در معرض آن باشی، شکایت نکن.
- 9- کودکان را آزار نده.
- 10- حیوانات «غیر انسان» را آزار نده مگر آنکه مورد حمله قرار گرفته‌ای یا برای شکارشان.
- 11- وقتی در سرزمینی آزاد قدم بر میداری، کسی را آزار نده، اگر کسی تو را مورد آزار قرار داد، از او بخواه که ادامه ندهد. اگر ادامه داد، نابودش کن.



بررسی توهین به امام علی نقی (ع)

چندی پیش حرکت بیشرمانه بعضی از ضد انقلاب در شبکه‌های اجتماعی و وبلاگها در توهین به امام معصوم و توهین یک خواننده (شاهین نجفی) به ساحت مقدس و پاک امام علی نقی صورت گرفت.

این توهین از سوی مردم به دلیل اطلاع‌رسانی ضعیف به خوبی جواب داده نشد. ولی حرکت اصلی که در درون شیعیان باید حرکت می‌گرفت خیلی کند و آهسته پیش می‌رود و رسانه اصلاً هیچ واکنشی انجام نداد اما چرا به امام علی نقی(ع) توهین شد؟ این سوالی است که در ادامه جواب خواهیم داد...

شاهین نجفی قبل از هرچیز یک قربانی است. قربانی سیاستهای دین ستیزی و اسلام هراسی دشمنان مردم است که سالهاست در فضای مجازی و رسانهای غربی به زبانهای مختلف تدارک دیده شده است. شاهین نجفی یک قربانی رقت انگیز است. تراوشات ذهنی وی که برخی نام هنر بر آن نهادند، ناشی از عدم درک و هضم روابط و معلولها میان پنداشتههای ذهن مجازیش با گذارهای واقعی در دنیای حقیقی است. در پس سطور و تصویرسازی توهین آمیز و تاریکی نفرت وی از مردمش گرههای ذهنی رقت انگیزی نمایان است. ذهنی که نتوانسته با مردم و دیانت مردمان دیار خویش کنار بیاید و به زعم خود به جنگ آنها رفته است.

در این میان همانها (همان عروسک گردانها) که سالهاست آتش تهیه اسلام هراسی و اشاعه شبهه و تردید بر ایمان جوانان ریخته‌اند آس را شورتر از آنچه باید یافته‌اند و تقلا میکنند که این زیاده روی را چارهای جویند. بی بی سی فارسی که در غایله قرآن سوزی تری جونز هم به دفاع از وی گریبان دریده بود، بلافاصله تلاش کرد شاهین نجفی را از ننگ اهانت به ائمه تبرئه کند. در این مصاحبه اینترنتی مجری بی بی سی فارسی تلاش میکند ادعای عدم توهین به ائمه (ع) را در دهان

شاهین نجفی بکارد اما وی آنقدر باهوش نیست که درک کند چه اتفاقی در حال رخ دادن است. گردانندگان بی بی سی فارسی که از وی نا امید میشوند روی مولفه دیگر خبر یعنی صحت و سقم فتوای صادر شده متمرکز میشوند.

همکاران بی بی سی فارسی در صدای آمریکا و رادیو اروپای آزاد گویا بعد از توجیه شاهین نجفی در مصاحبه با وی نقش تکمیلی را ایفا میکنند تا جایی که در ادعای مضحکی، وی به توصیه دوستانش اتهام توهین به ائمه (ع) را رد میکند اما در موضعی کودکانه و لجوجانه باز بر همان توهینها اصرار میورزد و این بار جامعه ایرانی معترض را نیز از توهینهای خود بینصیب نمیگذارد و آنها را نادان نسبت به هنر میدانند. وی هنوز متوجه نشده است ادامه این رویه و اصرار بر توهین و تمسخر اعتقادات مردم میتواند نقطه پایانی رقت انگیز بر فعالیت به اصطلاح هنریش باشد.

فهم چرایی این عملکرد چندان سخت نیست. دین ستیزان مطلعتر نقش تندروها و توهینهای این چینی در اتحاد و یکپارچگی جامعه مذهبی را میدانند و روش استحاله تدریجی پای آهنگهای رپ اباحه سرا یا رپ های پرسر و صدای جنبش سبز یا دست نوشتههای شیک لائیک و سکولار را موثرتر میپندارند.

بر خلاف جوسازیهای رسانه‌های دروغین ضد اسلامی هنوز هیچ فتوای اختصاصی در مورد این هتاک صادر نشده است و همه آنچه در شبکه‌های اجتماعی یا رسانه‌های ضد اسلامی منتشر شده پاسخ به سوالهای عمومی مراجعه کنندگان است.

اما موج حماسه‌ساز برخاسته از جوشش مردمی و غیرت ایرانیان از هر طیفی که توهین و تمسخر آیینشان را بر نمیتابند چندان بلند است که که عروسک گردانان را به تلاش برای تصحیح این توهین و تندروی واداشته است. آنان از این بیم دارند که موج این اعتراضات بیش از این به بدنه

مذهبی جامعه سرایت کرده و منجر به عکس‌العملهای جدی جامعه مذهبی ایران و مراجع عظام گردد. پافشاری این رسانهها بر انتساب دروغین این اعتراضات به نیروهای دولتی و حزب‌اللهی در این راستا ارزیابی میشود. آنان امیدوارند با مهار و مدیریت این عکس‌العملها زمینه گامهای بعدی را فراهم آورند.

آنچه از مجازات این هتاک مهمتر است عدم غفلت از وقایع منطقه و درک ضرورتهای این برهه حساس تاریخی است. از زمانی که پای استعمار غربی به این منطقه باز شده است مهمترین دست‌آویز استمرار سیطره و تسلط آنها بر منطقه تشدید اختلافات مذهبی و قومی و عقیدتی بوده است. گفتگو و توازن و تعادل میان طیفهای مختلف فکری و مذهبی در این منطقه به هیچ وجه به نفع آنها نبوده تا جایی که پیوسته اقدامات آنها در ایجاد کلیتهای اختلاف در منطقه و ایران قابل رصد است.

کنار رفتن نقاب همراهی با دین غیر سیاسی سکولاریسم انگلیسی و تشدید دین‌ستیزیهای توهین‌آمیز و همزمانی آن با رسوایی آشکار وهابیت سعودی و نمونه ترکی در پیشبرد سیاستهای غرب در مقابله با جبهه مقاومت و تلاش آنها برای نجات صهیونیستها در این برهه حساس تاریخی باید ما را از هر طیف فکری با اندک تعلق خاطری به اسلام نبوی (ص) به اتحاد و انسجام بیشتر وا دارد. بر خلاف فاصله‌های موجود میان ما از گرایشهای مختلف و عناوین و برجسبهایی که ما عادت داریم میان یکدیگر رد و بدل کنیم آنها همه ما مذهبیها را تا زمانی که اندک تعلق و رنگ و بویی از اسلام داشته باشیم به یک چشم مینگرند. پرده تزویر مسلمان خوب و مسلمان بد یا اسلام سیاسی و اسلام غیرسیاسی در صحنه بین‌الملل مدتهاست که برافتاده است اما متأسفانه داخل ایران این فرآیند به خوبی تبیین و تشریح نشده است. در جریان اخیر رسانه‌های فارسی زبان وابسته به

اردوگاه غرب تلاش میکنند که مولفه سازی و سپس نهاد سازی رسانه‌های کنند. از مولفه‌های مورد تاکید آنها که هر مسلمان خوبی از دید آنها باید دارا باشد بیتفاوتی مقابل همین توهینهاست به این معنی که هر کس هرگونه خواست میتواند ارزشها و اعتقادات دیگران را دست آویز و بازیچه سرگرمی و هنر نمایی خود کند و معتقدان به آن ارزشها نیز در جامعه متمدن امروزی نباید متعرض وی شوند وگرنه بلافاصله برچسبهای اسلام سیاسی و حزب الهی و دولتی خواهند خورد. این فرایند تا آنجایی پیش میرود که در گزارش یکی از موسسات پژوهشی آمریکایی از میان چند گزینه‌های که برای تشخیص اسلام مطلوب از اسلام نامطلوب به زعم آنها پیشنهاد میشود شاخص برسمیت شناختن حقوق همجنسگرایان است. به این معنی که هر مسلمانی که بتواند بر خلاف نصوص صریح قرآن حقوق همجنس گرایان را به رسمیت بشناسد مسلمان مطلوب و در غیر این صورت مسلمان نامطلوب است.

فراتر از نهاد سازی رسانه‌های بیگانه جامعه ایرانی از مسلمان و غیر مسلمان از مذهبی حزب الهی و غیر حزب الهی ... متدین دولتی و سستی ... و حتی غیر مذهبی رپ خوان نیز نسبت به این نوع توهینها واکنش نشان میدهد و نشانی از هنر و ادب و تمدن در آن نمیآید. در این میان حتی غیرتورزی دینی کسانی که چندی است میان آنها و نظام فاصله افتاده نباید مستمسک ملامت قرار گیرد بلکه شایسته است دست آویزی برای درخواست همیشگی مردم در جهت تعیین پررنگتر مرزها با دین ستیزان غریبه با اسلام و انقلاب تلقی گردد.

اگر وهابی «دین مدار» سعودی و رسانه های «دین ستیز» انگلیسی در تخریب گنبد سامرا و وهن تصویری آن به اشتراک میرسند ضروری است ما نیز از هر گرایش و سلیقه‌های بدور از هرگونه انفعال و پراکندگی پاسخی مناسب این سناریو تدارک ببینیم. در این راه ضرورتی ندارد اختلاف

سلیقه‌ها و گرایشها را فراموش کنیم بلکه یک اقدام هماهنگ و در خور جامعه ایران میتواند هزینه این اقدامات را برای هتاکان بسیار بالا ببرد و اجرای مکرر این سناریوی تکراری را ناکام گذار.

«شیطان پرستان» به جان گربه‌های سیاه افتادند

گسترش پدیده شیطان پرستی در ایتالیا مانند دیگر کشورهای غربی به یک مشکل اجتماعی تبدیل شده است. فرقه های شیطان پرست در ایتالیا با برگزاری آیینهای دهشت انگیز خود که گاه به قتل تعدادی از شرکت کنندگان میانجامد جوانان را به سوی خشونت استفاده از مواد مخدر و انحرافات فکری و جنسی سوق میدهند. پلیس ایتالیا از سالها پیش برای مقابله با این پدیده رو به رشد، واحد ویژه‌ای موسوم به واحد مبارزه با فرقه‌های شیطانی تشکیل داده است. بر اساس گزارش نهادهای حمایت از حیوانات در این کشور، پیروان گمراه فرقه‌های شیطان پرست در ایتالیا در آیینهای خشونت‌بار خود حتی به حیوانات از جمله گربه‌های سیاه هم رحم نمیکنند و آنها را در این مراسم میکشند، به همین علت مدتی است که در شهرهای مختلف ایتالیا تعداد گربه‌های سیاه بسیار کاهش پیدا کرده است.

رواج شیطان پرستی در ایران

به گزارش برنا، موقعیت جغرافیایی فعالیت این جریان مخرب و ویرانگر اخلاقی برخی از شهرهای نقاط مرکزی و جنوب غربی ایران است و خشونت، خونخواری و آدمزدایی از ویژگیهای آن به شمار میرود به گونهای که برخی از جوانان هوادار این جریانها با آسیب رساندن به خود و دیگران درصدد ارتقای جایگاه خویش در گروه هستند. بنا بر این گزارش، رفتار خشونت‌آمیز اعضای گروه‌های شیطان پرست با حیوانات و برخی از اطرافیان نیز بسیار تاسف‌بار و قابل تامل است. یک کارشناس ارشد فرهنگی با اشاره به پوششها و مدل‌های جدید مد برخی از دختران و پسران از

گسترش فعالیت گروههای شیطان پرستی ابراز نگرانی کرد و گفت: این جریان ضد فرهنگی از دهه 70 وارد کشور شد و در سایه غفلت مسئولان به سرعت در قالب شبکههای زیرزمینی در برخی از شهرستانها و مراکز استان و همچنین تهران بزرگ ریشه دوانید.

به نوشته برنا، در تحقیقات مستندی که به تازگی در اختیار مسئولان ارشد کشور قرار گرفته است، لباس های گشاد، لباس های رنگی جلف، انگشترهای خاص تیغ دار، دستبندهای متنوع و عجیب، گردنبندهای اسکلتی با موهای بلند یا سر طاس به عنوان نشانههای ویژه گروههای همسو با شیطان پرستی بیان شده است.

در این گزارش تاکید شده است که علاوه بر ماهوارها و سایتهای اینترنتی، انتشار کتب متعدد برای ترویج این جریان در داخل کشور عامل رواج این فرقه ها شده است.

جریان شیطانپرستی در غرب با ابزار موسیقی اعلام موجودیت کرد و روابط نامشروع، موسیقی متال، رفتارهای ساحرانه و اعمال و مناسک خاص ماورایی و جادوگری از ویژگی های این جریان است.

یک عضو گروه تحقیقی که علاوه بر گزارش، فیلم مستندی از فعالیتها و رفتارهای شیطان پرستان در ایران تهیه کرده است، در گفت و گو با برنا، حتی از نفوذ علائم گروههای شیطان پرستی در رسانه های گروهی کشور سخن گفت و از این وضعیت، ابراز تاسف کرد. وی گفت: متأسفانه برخی از آهنگهای آگهی بازرگانی، و تیتراژ برخی فیلمها و سریالها، در کنار صحنه آرایبی برخی برنامهها، برگرفته از آئینها و ملودیهای گروههای شیطان پرستی است.



قربانی کردن انسان ها در آیین کثیف شیطان پرستی

مسئله‌های که صحبت هر روز نیست. مسئله‌های که بسیاری نه قادر به تصور آنند، نه قادر به درک آن و نه قادر به قبول وجود و ابعاد آن. اما متأسفانه این یک واقعیت است. واقعیتی تاریخی که تا به امروز ادامه دارد. واقعیتی که به نظر میرسد نه تنها از شدت آن کاسته نشده، بلکه سیر صعودی عظیمی به خود گرفته و در دنیای مدرن در مقیاس‌هایی بسیار بزرگتر انجام میشود. طبق گزارش رسمی اف.بی.آی در سال 2000، حدود 876213 شخص در آمریکا «مفقود» شدند. 750000 نفر از آن تعداد کودک بودند.

در عین حال، امروزه از مقدار گزارش و بحث درباره این سرطان کاسته شده، و این عمیقاً به دلیل سیطره هر چه بیشتر عوامل پشت این اعمال شیطانی، بر وسایل ارتباطی است. آسانترین راه کنترل ذهن، کنترل ورودیها است. اگر کسی موفق به کنترل عمده ورودیهای اطلاعاتی یک شخص شود، عمده خروجیهای اطلاعاتی وی، یعنی ذهن، تفکر و مرزهای تحلیل وی را در دست گرفته.

حقیقت این است که فرقه‌های رازآلود و مناسک پر رمز و رازشان هنوز وجود دارند، به قدرتمندی گذشته باستانی‌شان. در دنیایی که عوام و آنها که آقایان آنها را بنا به تفکر کمی خود «توده» مینامند، همگی با شیفتگی و با سرعت به سوی سراشیبایی به نام «تمدن مدرن» پیش میروند، در دنیایی که توده‌ها تشویق میشوند به مادیینی همه چیز، بریدن از یکدیگر، ذوبشدن در فردگرایی، خودبینی و

سود شخصی، بریدن از دین و خداوند خیرالحافظین، مسخره کردن باستانیان و «خرافاتشان» و بیمعنی دیدن هر چه آقایان برجسب خرافات و افسانه و اسطوره به آن بزنند، در همین عصر، رهبران دنیا، قدرتمندترین و ثروتمندترین اشخاص دنیای به اصطلاح مدرن ما، تا خرخره در مناسک عجیب و غریب رازآلود و آنچه می توان «خرافات» نامید، غوطهورند. چه توضیحی دارید برای مراسم‌های سحر و جادویی که آقای جک پارسونز مخترع سوخت جامد موشک و یکی از مهم‌ترین پایه‌گذاران ناسا، هر شب در خانه‌اش به همراهی دانشمندان پروژه منهن برپا میکرد؟ چه توضیحی دارید برای احضار خدای باستانی «اسطوره‌های» نیمبیز نیمانسان «پن» که آقای پارسونز میگفت قبل از هر آزمایش موشک با جادو احضار میکند؟ چه توضیحی دارید برای حضور حضرت آقای که پلوتونیوم را به دنیا هدیه داد در بوهمین گروو و مناسک غریب مهم‌ترین سردمداران دنیا که هر تابستان در آنجا به دور مجسمه عظیم سنگی یک جغد میرقصند و کارها میکنند. جغدی که از بین این همه نام، او را همان «مولوخ» ای مینامند که در دوران «باستان» مردم کودکانشان را به او قربانی میکردند .

این گفته معروف که «حقیقت از تخیل عجیبتر است»، به دلیل درستی و رو راستیاش، گاه بسیاری را، مخصوصاً آنها که به خیال خود، جایی دنج در دنیای مادی خود یافته‌اند، ناراحت و پریشان میکند. هر از گاهی رسانه‌ها تیترهایی درباره اعمالی وحشیانه و باورنکردنی بیان میکنند که توسط انسان‌هایی به ظاهر مثل من و شما، نرمال و محترم به وقوع پیوسته‌اند: مادرانی که بچه‌هایشان را کشتند. پدرانی که کودکشان را سوزاندند و حتی کودکانی که دوستان و اقوامشان را به صورتی سادیستیک قتلعام کردند. چنین اعمالی قلوب عده‌ای از مردم را عیان کرده و در عین حال مردم

متمدن جهان را به حیرت وا میدارند. مردمی که میگویند فلانی را میشناختیم، اصلاً به او نمیآمد.

خیلی محترم بود!

اما عملی وجود دارد که در وحشیانه بودن و قساوتاش، در بالای تمامی اعمال دیگر قرار داشته، و آن قربانی کردن انسان است. گرچه بسیاری، به لطف هالیوود، تصور میکنند که اینگونه کارها فقط در جنگلهای انبوه آفریقا یا آمریکای جنوبی صورت میگیرد، اما وقتی هر از گاهی کشف میشود که یکی از اعضای به اصطلاح «متمدن» جامعه، چنین کار وحشیانه‌ای را انجام داده مردم مرتب حیرتزده میشوند. در ضمیرشان جای داده‌اند که آدمخواری و خونخواری، تنها در میان قبایل بیتمدن بومی صورت می‌گرفت که بحمدالله با فتح، متمدن کردن و قلع و قمعشان توسط غریبان عزیز، دیگر این مسائل نیز تقریباً نایاب شدند.

از بین تمدنهای مختلف گذشته، باز هم این «یهود» بود که در این زمینه بر دیگران پیشی گرفت. این حقیقت دارد که بسیاری از آنها که درباره این موضوع تحقیق کردند توسط صیهونیستها، ضد یهود (آنتی سمیت) لقب گرفته‌اند. لقبی که به نظر میرسد عدهای همانند نقل و نبات نثار دیگران کرده و برای بر هم زدن بحث درباره هر موضوعی که آنها را به انتقاد گرفته یا پریشان میکند، استفاده میکنند. اما اگر یک آنتیسمیت بگویند که آسمان در روزی آفتابی آبی است، آیا چون یک به اصطلاح آنتیسمیت این را گفته، آسمان کمتر آبی میشود؟ داستان چنین بحث‌هایی نیز عمدتاً چنین است. گرچه بعضی که درباره این مطالب تحقیق کردند، واقعاً آنتیسمیت بودند، اما شاید این کشف حقیقی بودن و انجام قربانی انسان توسط عدهای از به ظاهر یهودیان بود که بسیاری از این مردم را از مرز تعادل هل داد و آنتیسمیت کرد. باید در اینجا متذکر شد، این آئین و این کارهای کثیف و مسائلی از آن که در در میان بعضی ظاهراً یهودی نیز دیده میشود هیچ ربطی به دین یهود ندارد،

اگر باور داشته باشیم که واقعاً چیزی از آن دین حقیقی موسی (ع) باقی مانده است. این مسائل ریشه در کابالا، تلمود، فرسیز و سنتهای شفاهی خاخامها دارد، و هر کسی که به این متون و داستانها به چشم «مقدس» و جزئی از دین خود نگاه کند مورد اتهام است.

عمده مورخان میدانند و اذعان میکنند که قربانی انسان در گذشته در میان بسیاری از ادیان و فرق رواج داشته. معابد آلوده به خون آرتکها گواهی بر این مدعاست. قلب تپنده بسیاری از بیگناهان در آنجا به صورت زنده، به عنوان قربانی به خدای اعظم تمدنهای آمریکای جنوبی، کتزلکوتل یا کولاکان، «اژدهای پردار»، از سینههایشان بیرون کشیده شد. تاریخی که بیشباهت به «اسطوره» ضحاک اژدها «پادشاه هفت کشور» که «مارهایش مغز» جوانان را میخورد نیست.



ایرلندیان نیز «اسطوره‌های» جالب دارند. میگویند که ساکنین اولیه ایرلند گروهی «خدایان» حریص به نام «فورموریان» بودند که هر سال دو سوم کودکان مردم را میخواستند.

درویدها نیز که تا به امروز فعالند و وینستون چرچیل و اسقف اعظم کانتبری کلیسای انگلستان، کاهنین آن بوده و هستند، به این کار شهرت داشته‌اند. یکی از رسمهای شناخته شده آنان در تاریخ، دفن کودکی در زیر پی ساختمان یا پاشیدن خون وی بر آن است. همچنین سوزاندن در آتش.

تا همین دوران «مدرن» ما هندوان هر ساله برای خدای مادر، کالی، و شیوا، انسان قربانی میکردند و همیشه این باور در هندویسم بوده که شیوا از گوشت انسان تغذیه میکند. هر جمعه در معبد شیوا در تنجور یک کودک مذکر را قربانی میکردند. این عمل به طور رسمی تنها در قرن 19 ام متوقف شد.

کالی هندی را با گردنبندی از جمجمه‌های انسان و دستهای بریده شده نشان میدادند. این عین همان تصویری است که مکرر در خدایان «مادر» ادیان کفار دیده میشود.

در تقریباً تمامی تمدنهای باستان، سهگانهای وجود داشت که پرستش میشد. یک خواهر و برادر که در عین حال همسر نیز بودند، و فرزندشان. پدر میمیرد و همسر/خواهر باکره‌اش تولد به پسری میدهد که با مادرش وصلت کرده و جای پدر را میگیرد. این سهگانه در حقیقت پرستش خدایی میرا است. خدایی که میمیرد، و سپس در کالبد پسرش زنده میشود. به نظر ما این همان شیطان است، از مردن به معنی فروافتادناش، تا تولد دوباره و برپا ایستادنش به باور آنها. شاید حالا بیشتر معنی و اهمیت تاکید اسلام بر صفات «حی» و «وحده» الله تعالی را درک کنید، که چرا اینقدر این ذکر مهم است:

«لا اله الا الله، وحده وحده وحده، لا شریک له، له الملك و له الحمد، یحی و یمیت و هو حی لا یموت.»

این موجود با نامها و القاب متفاوت در تمام تمدنهای باستانی حاضر است. همان کتزلکوتل آمریکای جنوبی است که ذکرش رفت، اوسایرس، ایزیس و هوروس. نمرود، سمیرامیس و تموز. مردوخ، ایشتر، دینوسیوس، و غیره. این خدا در میان کنعانیان و فلسطینیهای باستان تحت نامهای مولوخ، بعل / بعل - بریت، حداد و غیره پرستش میشد.

خلاصه کلام اینکه برای بعل، یا مولوخ، که به نصّ ادیان ابراهیمی همان شیطان بوده، و پرستش وی تحت نامها و القاب و اشکال و الوان متفاوت در سرتاسر زمین صورت می‌گرفته، انسان قربانی میکردند.

در متون تاریخ باستان میخوانیم که قربانی انسان جزئی مهم از آئینهای بابل باستان نیز بوده و کاهنین بابلی میبایست مقداری از گوشت قربانیانشان را میخوردند. این امر چنان در تاریخ ریشه دوانده که به نظر میرسد خود کلمه و صفت آدمخواری در زبان انگلیسی، «کانیبال»، به معنی

خوردنده گوشت انسان، ریشه در این سنت و نام «کاهنین بعل» دارد. در کتب مقدس داریم:

«بنی اسرائیل نمیدانست که من به او ذرت دادم، و شراب، و روغن، که آنها را نثار بعل کرد؟»

- کتاب هوشع نبی 28 :

«باز هم به بنیاسرائیل میگویم: هر کس، چه بنی اسرائیل، چه دیگران، که فرزندش را به مولوخ دهد، همانا مجازات او مرگ است و من رویم را از او خواهم گردانم.»

- سفر لاویان 5-202 :

«آنها بر تمامی فرامین خداوند پشت کردند و دو گوساله از فلز ساختند. ستونی (ابلیسک) ملعون ساختند و به پرستش بعل و شیاطین مشغول شدند. آنها حتی دختران و پسران خود را در آتش قربانی کردند. آنها با پیشگویان و فالگیران به مذاکره مشغول شدند و از سحر و جادو استفاده کردند و خود را به شیطان فروختند. خدا را خشمگین کردند و خدا در خشمش آنها را از خود دور کرد. تنها طایفه یهودا در زمین باقی ماند. اما حتی مردم یهودا نیز از اطاعت فرامین خداوند سرباز زدند. آنها همان راههای شیطانی را که بنیاسرائیل رفته بود ادامه دادند. پس خداوند تمام بنیاسرائیل را پس زد. آنها را مجازات کرد و دادشان به دشمنان و حملهوران تا اینکه نابود شدند.»

- کتاب دوم پادشاهان 20-1716:

«شما محراب مولوخ را برپا کردید. و ستاره خدایتان رفان. شما برای پرستش، بتها را برپا کردید. به همین خاطر شما را به بابل به تبعید میفرستم.»

انجیل 7:43

حضرت الیاس خطاب به قوم خود: «آیا بعل را می‌پرستید و بهترین آفرینندگان را وامی‌گذارید؟»

قرآن کریم، سوره الصافات، آیه 125

«از زمان تبعید به بابل و پایه‌گذاری کابالا است که فساد آن «عده» در میان یهودیان سیر صعودی و عمق جدیدی به خود می‌گیرد. کابالایی که عده‌های از روی جهل و نادانی و عده‌های از روی آگاهی و به عمد، نام عرفان یهود بر آن گذاشته‌اند. کابالا نه عرفان حقیقی یهود است و نه هیچ ریشه‌های در سنت نبی موسی «ع» دارد. کابالا معجون‌یست از سحر بابلی و آئین‌های دیگر تاریک و رازآمیز. سنت رازآلود طبقاتی و پر لایه‌های که همانند نمونه‌های مشابه دیگر در نهایت به نفی خدای خالق و پرستش شیطان منتهی می‌شود.»

این داستان است که جان میلتون را بر آن داشت تا در «بهشت گمشده» اش چنین بسراید:

ابتدا مولوخ، پادشاه وحشتناک، آغشته به خون و قربانیان انسان و اشک‌های والدین گرچه صدای طبلها و موسیقی آنقدر بلند، که جیغ و گریه کودکانشان شنیده نمیشد، آنها که در درون آتش میرفتند، به سوی آن بت ملعون.

این است ذات آن آئین‌های رازآلود. مستانه قربانی کردن کودکان بی گناه در میان سر و صدای موسیقی تا صدایشان شنیده نشود و پس از آن مشغول شدن به اورجیها و کثافتکاریهای دسته جمعی به افتخار لوسیفر.

امتداد این سنتهای باطل بود که منتهی شد به لوسیفرینها و شیاطین پایهگذار فرهنگ مدرن ما و تمام چیزهایی که تا همین چند نسل پیش تنها درگوشی و در محفلهای سری و رازآلود زمزمه میشد، امروز به صورتی حیرتآور برای آشنایان به این مسائل، کاملاً علنی در موسیقی و فیلمها و لباسها و ... به مردم بیخبر عرضه میشود که فکر میکنند اینها تنها مد روز هستند و طبق سلیقه و خواست مردم پیش میروند. عمق فاجعه و اثر مخرب این نمادها و مناسک کثیف را که در ظاهری جذاب و هیپنوتیزمکننده بر ایشان عرضه میشود درک نمیکنند. یکی از مهمترین کشاورزان این محصول شیطانی همان آلیستر کرای بود که میتوان او را مغز متفکر پشت انفجار سموم فرهنگی و شبهمذهبی چندین دهه اخیر نامید.



آلیستر کرای. تحصیل کرده کالج تثلیث (ترینیتی) کمبریج. مطبوعات انگلیس او را «شیطانترین مرد جهان» نامیدند. از نظر «شخصیت پرستان» او یک اعجوبه بود. از همانها که «فرهیخته» مینامند و خوش قلم و با سواد و تحصیل کرده و نابغه. کوهنورد. استاد شطرنج و غیره. به قدری مقامات فراماسونی داشت که میخندید و میگفت اگر تمام نشانهایم را بار فیل کنید زیر وزنش میافتد. عضو بسیاری فرق دیگر. پایهگذار بسیاری دیگر. همچنین مامور اطلاعاتی. از نظر ما یک ملعون. همو بود که نسلهایش را بسیار با دقت و حساب شده در کالیفرنیا، کارخانه اصلی صادر کننده این مسائل بر سرتاسر دنیا، کاشت و همو بود که گفت: «هر گناه در مسیحیت، برای عرفان یک ثواب است» و همو بود که درباره قربانی انسان در کتاب 1929 خود چنین نوشت:

«ساحران باستان باور داشتند که هر موجود زنده‌ای انباری از انرژی است که کمیت آن بسته به اندازه و سلامتی آن موجود و کیفیت آن بسته به شخصیت ذهنی و روحی اوست. هنگام مرگ حیوان این انرژی ناگهان آزاد میشود. برای بهترین عمل «روحانی» شخص میبایست قربانیای انتخاب کند که دارای عظیمترین و خالصترین نیرو است. فرزند ذکور با معصومیت کامل و هوش بالا بهترین و مناسب ترین قربانی است.»

کرالی در پاورقی همین کتاب اضافه میکند که بنا به اسناد سوابق فراتر پرورابو شیطانپرست، او بین 1912 تا 1928 چنین نوع مراسم قربانیای را هر سال به تعداد 150 بار انجام داد. یعنی این یک مرد به تنهایی تقریباً 2500 کودک پسر را طی این مدت «قربانی» کرد. آیا هنوز هم شک دارید که چه بر سر میلیونها، بله، میلیونها کودکی که هر ساله در سرتاسر دنیا «ناپدید» میشوند میآید؟

گزارشات مربوط به «قربانی کردن انسان»، از زمان باستان تا به حال نشان میدهند که قربانیان به بیرحمانه و قبیالقبترین صورت ممکن کشته میشوند. عاملین پس از مراسم حداکثر گوشت و خون ممکن را از قربانی جمعآوری کرده، به شیوههای مختلف خورده و نوشیده و مقداری نیز برای «غایبین» و کارهای بعدی نگهداری میکنند. به عنوان مثال بسیار معمول بوده که خون را جذب کاغذ کرده و به این صورت خشک کنند تا بعداً در مناسک رازآلود و جادو به استفاده بگیرند.

وحشیگری در این آئینهای شیطانی باستانی حد و مرزی نداشت. اما چیزی که شاید برای بعضی عجیب به نظر برسد لغتی است که یهودیان از آن به عنوان بیان عمل قربانی انسانشان استفاده میکردند: «هولوکاست». بله، هولوکاست در اصل لغتی یهودی است، مورد استفاده توسط یهودیان، بیانگر عمل قربانی انسان به خدایشان.

دیکشنری وبستر نسخه سال 1954 چنین میگوید:

هولوکاست: عرضه قربانی که کل آن توسط آتش خورده میشود.

هرل روم میگوید: «هولوکاست لغتی بسیار جالب است. معنی تحتاللفظی آن قربانی سوخته است، و یهودیان میخواهند که هنگام شنیدن این لغت درباره ادعای قربانیان سوخته شده در جنگ جهانی دوم فکر کنید، اما داستان در حقیقت مربوط است به خدایی باستانی به نام مولوخ که میخواست بچهها زنده در معبد بزرگش قربانی و سوزانده شوند».

چند نمونه از بسیاری نمونههای قربانی شدن کودکان که اسناد آن موجود بوده و هست: در هزاره اول پس از میلاد، در سال 300 میلادی، اسقف آسریوس شهر سزاریا گفت که یهودیان تمام فرق طی مراسم پوریم مسیحیان را قربانی میکنند. در سال 415 سقراط گالاستیکوس گزارش داد که یهودیان امستا کودکی مسیحی را به صلیب کشیده و سوراخ سوراخ کردند تا جان داد. در 1067 در پراگ 6 یهودی خون یک کودک سه ساله را کامل جمع کردند. همچنین کشف شد که این یهودیان خون این کودک را به دیگران دادهاند، از جمله یهودیان تراویزوم.

هرل روم میگوید: «در 1144 کشیشی کاتولیک به نام توماس مومنوت کتابی دقیق درباره قتل ویلیام کوچک نروویچ نوشت، همان کودکی که توسط یهودیان قربانی شد. این کودک توسط کلیسای کاتولیک قدیس اعلام شد...». در این کتاب توماس مومنوت توضیح میدهد که یهودیان چگونه کودک را دزدیدند، و پس از آن بنا به گفته او چنین اتفاق افتاد:

«سر او را تراشیدند و او را با تیزیهای میخ مانند بسیار سوراخ کردند به صورتی که خون در مقادیر بسیار ریختن گرفت. و آنها بیرحم بودند، و آنقدر مشتاق در ایجاد درد. سخت است تمایز بین آنکه بیشتر بیرحم بودند یا نابغه در شکنجههایشان».

سعی توماس در مستند کردن قتل رازآلود این کودک بیگناه، در نهایت منجر به قدیس گشتن کودک شد. این کودک تا زمان معاصر قدیس و شناخته شده بود، تا اینکه دورانی رسید که کلیسا دیگر علاقه به آشکار بودن این موضوعات «از نظر سیاسی غلط» نداشت. این دوران فتح نهایی کلیسا از درون توسط این فرق و آقایان است. توماس با آشکارسازی آنچه در آن روز تاریک و غمگین در 1144 صورت گرفت و در تلاشش در آشکارسازی و توقف قربانی کودکان خدمتی بزرگ به جهان کرد. او والدین را در انگلستان هوشیار کرد تا بیشتر مراقب امنیت کودکانشان باشند. اما متأسفانه این آخرین نمونه نبود.

در 1255 در لندن کشف شد که کودکی مسیحی به نام هیو طی مراسمی قربانی شده. جسد سوراخ سوراخ شده‌اش که در ملک یک یهودی مخفی بود کشف شد.

در 1335 در مونیخ آلمان یهودیان کودکی مسیحی به نام هنری را در بیش از 60 جای بدنش سوراخ سوراخ کردند به صورتی که کودک معصوم از خون خشک شد.

در سال 1997 پروفیسور رابرت پرانتر دانشگاه علوم دینی اتریش چنین گفت:

«یهودیان باید بخاطر جنایات نفرت‌انگیزشان علیه کودکان کاتولیک همانند کودک شهید، آندرل وان رین، و علیه بزرگسالان در روزهای پیش از عید پاک و بخاطر خون مسیحیان به قتل رسیده توسط دستان یهودی که آنها نیز به سوی آسمان فریاد میکنند، عذرخواهی کنند».

در 1690 در بلاروس، یهودیان کودکی به نام گاویل را طی مراسمی رازآلود کشتند. این کودک یکی از قدیسین کلیسای ارتدکس است. تلاویزیون بلاروس نیز در سال 1997 مستندی درباره این واقعه ساخت. در 1840 یکی از معروفترین وقایع قربانی انسان در تاریخ معاصر صورت گرفت. کشیشی کاتولیک به نام پدر توماس و خدمتکارش ابراهیم قربانی شدند. این واقعه به

صورت دقیق و با جزئیات کامل در متن اصلی سر فرانسیس برتون شرح داده شده بود اما هیچگاه چاپ نشد، اما خوشبختانه آنقدر سند و بریده جراید موجود است که تصویری روشن از ماجرا به دست آید.



روزنامه نیویورک هرالد نسخه 6 آوریل 1850 این واقعه را در صفحه اولش تحت عنوان «رازهای تلمود، قتلی وحشتناک در شرق» چاپ کرد. این مقاله طولانی قربانی کردن پدر توماس را چنین شرح میدهد:

«چه کسی خوابش را میدید که آشکار شدن رازهای خونین تلمود را ببیند و دادگاه یکی از وحشیانه‌ترین قتل‌های ثبت شده در تاریخ جرم و جنایت را شاهد باشد که یکبار دیگر به جلاوی عموم آورده میشود؟ چه کسی تصور میکرد که عده‌های دیوانه، از خون انسان، برای مرطوب کردن نان مقدسشان استفاده کنند؟ خوانندگان ما بدون شک به یاد می‌آورند آن آشوب جهانی را که از بابت کشف پدر توماس، میسیونری مسیحی اهل ساردینیا، و خدمتکارش، ابراهیم آمارا، به صورت قربانی شده، خالی از خون، مثله شده، استخوان‌هایشان پودر شده در هاون و باقی مانده‌هایشان انداخته شده در فاضلاب دمشق، برپا شد. متن اصلی دادگاه و بازجویی توسط کنسول‌های فرانسه و اتریش در آن شهر محرمانه نگهداری میشدند و اکنون در این شهر (نیویورک) هستند و حالا ما میتوانیم «ملت بزرگ» را درباره حقیقت مطلبمان به رقابت بطلبیم.»

بسیاری از خود یهودیان نیز درباره این قتلها نوشته‌اند. به عنوان مثال مایکل، خاخام اعظم لیتوانی، که مسیحی شد، بسیاری از این اعمال نفرت‌انگیز را گزارش داده. در کتاب دکتر دال، ما نمونه‌هایی بسیار از یهودیان بازگشته و تواب را میبینیم که به این امور اعتراف کرده و گزارش داده‌اند.

در اول مه 1989 در برنامه تلویزیونی معروف اپرا، برای بینندگان سورپرایز بزرگی به وقوع پیوست. اپرا با دختر جوان یهودیای با نام مستعار ریچل، نام واقعیاش (Vicki polin) مصاحبه کرد و او در جلو دوربین اعتراف نمود که خانوادهاش، نسل اندر نسل در آئینهای رازآمیز، شامل تجاوز به محارم، قربانی انسان و خوردن خون و گوشت آنان شرکت کرده‌اند.

فیلم این مصاحبه حیرتانگیز موجود است و به همگان توصیه میشود آن را مشاهده کنند.

ریچل همچنین در جلو اپرا و بینندگان حیرت‌زده گفت که «این فقط خانواده من نیست. بسیاری خانوادهای یهودی دیگر در سرتاسر آمریکا که کاملاً نرمال و محترم به نظر میرسند در جمع خود به چنین کارهایی مشغولند.»

اپرا از او پرسید: «این اولین بار است که من میشنوم که یهودیان بچه قربانی میکنند، اما بگذریم. تو شاهد قربانی بودی؟» ریچل پاسخ داد: «درسته. وقتی بچه بودم، مجبورم میکردن که شرکت کنم، مجبور بودم نوزادی رو قربانی کنم.»

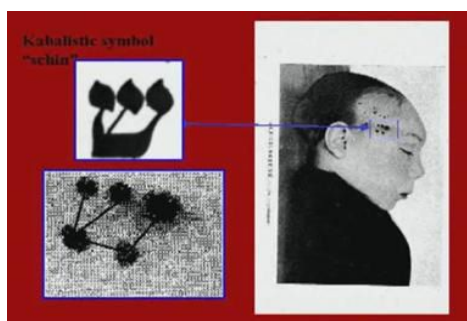
او به اپرا گفت: که شاهد قربانی کردن و خوردن بچهها بوده برای «قدرتی» که به دست می‌آوردند. این بچهها درون خانواده بزرگشان و برای چنین هدفی، به دنیا آورده میشدند. او گفت که خودش چندین بار مورد تجاوز جنسی قرار گرفته و به خاطر ارتباط جنسی پدرش با او، پنج بار سقط جنین نموده است. همچنین عنوان کرد که خانوادهاش، شدیداً با این مناسک شیطنی سر و کار دارند. مادرش عضو کمیسیون روابط انسانی در شیکاگو است و در آنجا شهروند بسیار محترمی

است. هیچکس به او شکی نمیکند. کسی نمیتواند چنین تصویری داشته باشد. در این فرقه، افسران پلیس، پزشکان، وکلای دادگاه و ... هم حضور دارند.

پزشک معالج Polin، خانم Tina Grossman، در برنامه حضور داشت اما گفتههایش از روی کلیپ یوتیوب حذف شد. این پزشک گفت که تاکنون 40 نجاتیافته از چنین فرقههایی را درمان کرده است. در حالی که آنها از ایالتهای مختلف آمریکا و کانادا هستند و هیچکدام یکدیگر را نمیشناسند، اما همگی تقریباً تجارب یکسانی داشتهاند.

«عادل حمود» نویسنده روزنامه مصری الاهرام در 28 اکتبر 2000 نوشت: «اجساد کودکان فلسطینی در حالی که از خون خالی شدهاند مرتباً در اسرائیل یافت میشوند.» او نتایج تحقیقاتش را در مقالهای با عنوان: «من عجائب الیهود ... استنزاف الدماء البشریه (از عجایب یهود، یهودیان از خون انسان نان فطیر میسازند).» منتشر کرد.

اما یکی از مهمترین موارد در سال 1911 در کیو در روسیه تزاری اتفاق افتاد. قربانی این بار، کودکی به نام آندری یوشینسکی بود. متهم، یهودیای به نام مناخل مندل بلیس شناخته شد. نکته در اینجاست که بر سر این پرونده، یهودیان سرتاسر دنیا، متحد و سعی در مخفی کردن آن کرده و به پول امروز معادل 150 میلیون دلار برای آقای بلیس خرج کردند تا تیم وکلای مدافع بلیس او را رهایی دهند.



نگاهی به سر تراشیده شده آندری، 13 سوراخ را به شما نشان میدهد، در این سوراخها، حرف «شین» عبری قابل تشخیص است.

جان گرانت، کنسول آمریکا در شهر اودسای روسیه، حکم نهایی هیات منصفه را گزارش داد. گرانت نوشت:

«بر اساس رأی هیات منصفه، یک پسر در کیو توسط یهودیان تندرو کشته شده و آن یهودیان با دقت تمام خون پسرک را برای مقاصد رازآلود بیرون کشیدند. این یک قربانی انسان توسط یهودیان بوده، اما بیلیس بی گناه است.»

همانطور که دیدیم بسیاری کشورها و تمدنها در طول تاریخ، قربانی انسان توسط یهودیان را گزارش داده‌اند و بسیاری شخصیت‌های برجسته تاریخی به این موضوع اعتراف کرده‌اند. تقریباً از تمامی تمدنها و کشورها مانند رومانی، روسیه، فرانسه، مصر، آمریکا، اردن، سوریه، ایتالیا، اسپانیا، پرتغال، استرالیا و ... گزارش مناسک قربانی توسط یهودیان منتشر شده. کدام درست است، اینکه همه اینها توهم توطئه داشته، دیوانه بوده، این مزخرفات را بخاطر آنتیسمیتیزم و نفرت از یهودیان بیان کرده و همگی در توطئه علیه یهودیان دست دارند؟ یا اینکه حقیقتی پشت ماجرا و آتشی پشت این دود عظیم است؟

گویی پایانی برای این سوراخ خرگوش وحشتناک آلیس در سرزمین عجایب نیست. مسئله از این هم بدتر میشود. گزارشات و شواهد بسیار دیگری نشان میدهند بسیاری کودکان عمداً با چنین اهدافی در این فرقه‌ها درست میشوند. توسط اعضا طی مراسم‌های جنسی آئینی که جزئی کلیدی از تمام فرق رازآمیز است، نطفه‌هایشان بسته شده، متولد شده، و بدون هیچ ثبت و شناسایی رسمی تا سن مورد نیاز بزرگ میشوند. مدارک و شواهد حقیقت وحشتناک این کودکان گمنام موجود

است. همچنین بسیاری کودکان بیسرپرست و یتیم که تحت کفالت دولتها و مراکز بهزیستی خصوصی و دولتی هستند نیز برای این امور مورد استفاده قرار میگیرند. از کودک آزاری و تجاوزهای جنسی گرفته تا آخر خط که قربانی میباشد. چند ساله اخیر انفجاری از اخبار این گونه امور برپا شده که بسیاری از آنها بر کلیسای کاتولیک متمرکز اند. جالب اینجاست که مسئله، بیشتر از تجاوزهای جنسی بیان نمیشود و آشکارا در مقابل گزارشات دیگر سکوت میکنند. از این جالبتر سکوت همین رسانهها در مقابل گزارشات وحشتناکتر از نقاط دیگر، مثلاً کنیسهها است. گزارشاتی که حتی در خود اسرائیل توسط فرزندان خود خاخامها منتشر میشوند. نفوذ و ضربه به کلیسای کاتولیک از اهداف بسیار قدیمی آقایان بوده که به نظر میرسد امروزه به موفقیت انجام شده. یکی از نمونههای پر سر و صدایی که با سکوت کامل در رسانههای رسمی روبرو است پرونده کودکی به نام هالی گریگ در اسکاتلند است. درگیری بسیاری از «محترمین» و بالاترین مقامات دولتی و غیر دولتی و حتی دست داشتن کسانی که مامور مراقبت از کودکان بیسرپرست هستند در این اعمال شنیع آشکار شده است...

کیتی اوبراین که در برنامههای کنترل ذهن و اطلاعاتی آمریکا بردگی کرده و طبق اظهار خودش، قربانی پروژه MKULTRA بوده، بوش پدر و بسیاری دیگر را در کتاب مستندش که در اصل به کنگره آمریکا ارائه شد، فاش کرد. او اینجا آنچه بوش مرتباً با دخترش، کلی، میکرد را شرح داده: «من در بسیاری موارد دیدم که او آشکارا درباره سوء استفادههای جنسیاش از او حرف میزد. از این، برای کنترل من استفاده میکردند. عواقب روانی مورد تجاوز قرار گرفتن توسط رئیسجمهوری بچههاز به اندازه کافی نابود کننده هستند، اما بوش شُکهای روانی بر روی ذهن کلی، را با استفاده

از وسایل پیچیده الکترونیکی و دارویی بیشتر میکرد. سوء استفادتهایی که از من در کودکیام شد در مقابل آنچه کلی کشیده کوچکاند...»

آنچه بر کتی و دخترش کلی آمده اگر تنها نتیجه اعمال یک مرد مریض باشد به اندازه کافی وحشتناک هستند، اما این اعمال روزانه در تمام دنیا بر بسیاری کودکان صورت میگیرند.

شما گفتههای این زن را مطابقت دهید با اعترافات مشابه خانم Svali که هیچکس بعد از افشاگریهایش در مورد سرنوشت او اطلاع موثقی ندارد و نیز خانم Mary Anne و نمونههای دیگر که چطور همه این افراد، پرده از اسرار کودکانآزاری و قربانی کردن آنها توسط سیاستمداران و ایلومناتیهای شیطانپرست برداشتهاند. البته به همه ایشان برچسب «اختلالات روانی» زده و به خیال خام خود، خود را از جنایتهای کثیفشان مبری کردهاند اما حقیقت هیچگاه پشت پرده نمیماند...

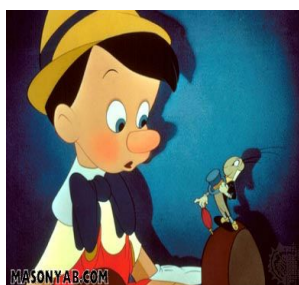
گزارشات رسمی آمار مفقودین در جهان اول حیرتانگیز است. همین گزارشات تخمین میزنند تا سال 2012 تعداد کودکان مفقودی گزارش شده فقط در آمریکا به بیش از یک میلیون نفر در سال خواهد رسید. اگرچه تعداد زیادی از این موارد، فرار از خانه یا دزدیده شدن توسط سایر اعضای خانواده میباشد، اما تعداد بسیاری نیز کودکانی هستند که هیچگاه خبر و اثری از آنها یافت نشده و نخواهد شد. آمار رسمی کودکان مفقودی در کانادا و اروپا نیز وحشتناک است. اگر وضع «جهان اول» چنین است، خدا میداند در کشورهای «جهان سوم» یا «در حال توسعه» چه خبر است. از همه بدتر وضع مناطق جنگی همانند عراق، افغانستان و خصوصاً فلسطین و دیگر کشورهای بحرانزده میباشد، که خدا میداند چه تعداد کودکان معصوم از آنها دزدیده شده و برای انجام مناسک شیطانی به کشورهای دیگر منتقل شدهاند. مگر این عادل حمود نویسنده روزنامه مصری الاهرام نبود که در 28 اکتبر 2000 نوشت: «اجساد کودکان فلسطینی در حالی که از خون خالی شدهاند مرتباً در

اسرائیل یافت میشوند؟ شما این را تعمیم بدهید به تمامی کشورهای جنگزده که پای سربازان اسرائیلی و آمریکایی و سایر احزاب شیطان به آنها باز شده است....



مفاهیم راز آلود داستان پینوکیو

«پینوکیو»، یکی از آثار کلاسیک کمپانی دیزنی، در سال ۱۹۴۰ اجازهی پخش یافت و هنوز هم مورد توجه کودکان و بزرگسالان در سراسر جهان قرار دارد. با این حال داستان این عروسک چوبی خیمه شب بازی در بر دارندهی یک تمثیل عمیق معنوی بر مبنای آموزه‌های سری میباشد که به ندرت در بارهی آن صحبت شده است. در این گفتار به منشاء این داستان و لایه‌های پنهان آن میپردازیم.



آیا باور میکنید پینوکیو یکی از عمیقترین فیلمهایی ست که تاکنون دیده اید؟ آیا این داستان کنایه ای از عالم روحانی و جوامع مدرن بود؟ آیا شما متوجه اشاراتی شده اید که به اسرار مکتوم رهنمون می شد؟

دیگر نیازی به گفتن ندارد که امروزه این فیلم در فرهنگ عامه دارای چه جایگاه ویژه‌ای است. اصلاً:

- چند درصد از مردم این فیلم را ندیده اند؟

-از طرف دیگر، چند درصد از مردم از مفاهیم پنهان در این داستان اطلاع دارند؟

در پس داستان یک عروسک خیمه شب بازی که سعی می کند پسر خوبی باشد، یک تمثیل عمیق معنوی نهفته که ریشه در مکاتب سری علوم ماورائی دارد. از دید یک تازه وارد، این داستان کودکانه درباره ی «خوب بودن» ، که پر از درس‌هایی از قبیل «دروغ نگفتن» است ، به نیاز بشر برای کسب خرد و روشن ضمیری اشاره دارد. فضای بی رحم داستان پینوکیو، یک منظرهی ترسناک و ظالمانه از دنیای مدرن ما را نمایش داده و شاید راه فرار از دامها و خطرات آن را تبیین می کند. با توجه به پیشینه‌ی نویسنده ی این داستان و مراجعه به منابع کتب ادبی میتوان به مفهوم اسرار آمیز پنهان در ماجراهای پینوکیو پی برد.

منشاء داستان پینوکیو



کارلو لورنزینی مشهور به کارلو کلودی که معروفترین اثرش همین داستان پینوکیو است!

داستان پینوکیو در ابتدا توسط کارلو لورنزینی (با نام ادبی کارلو کلودی)، بین سالهای ۱۸۸۱ و

۱۸۸۳ در ایتالیا نوشته شد. لورنزینی کار نویسندگی را با نوشتن طنزهای سیاسی برای روزنامه آغاز

کرد (روزنامه های *Fanfulla Il* و *Il Lampione*). در سال ۱۸۷۵ او وارد دنیای ادبیات کودک شد و از این راه برای انتقال عقاید سیاسی خود بهره جست. بعنوان مثال سری داستانهای "Giannettino" غالباً به وحدت ایتالیا اشاره دارد.

لورنزینی بسیار علاقه‌مند بود که از یک کاراکتر مهربان و دوست داشتنی و در عین حال متقلب و گستاخ برای بیان اعتقادات خود بصورت تمثیل وار استفاده کند. در سال ۱۸۸۰ او شروع به نوشتن *Storia di un burattino* (داستان یک عروسک خیمه شب بازی) کرد که بعداً به ماجراهای پینوکیو شهرت یافت. این داستان بصورت هفتگی در روزنامه‌ی *Il Giornale dei Bambin* (اولین روزنامه‌ی مخصوص کودکان در ایتالیا) چاپ می شد.

ماجراهای پینوکیو، یک داستان تخیلی است که ماجراهای یک عروسک خیمه شب بازی لجباز و کله شق را در مسیر تبدیل شدن به یک پسر واقعی بیان می کند. این داستان در سال ۱۸۸۳ به چاپ رسید. آثار لورنزینی تنها سیاسی نبودند. نوشته‌های او، بخصوص ماجراهای پینوکیو، شامل جنبه‌های متافیزیکی نیز هست که غالباً از دید خوانندگان پنهان میماند. واقعیت مهمی که باید به آن توجه ویژه داشت این است که عمق آثار لورنزینی از آنجا روشن میشود که بدانیم او یک فراماسون فعال بوده. درمقاله‌های با نام *Fratello Pinocchio, mio* (پینوکیو، برادر من)، یک فراماسون ایتالیائی به نام جیووانی مالولتی (*Giovanni Malevolti*) پیشینه‌ی ماسونی لورنزینی را چنین شرح می دهد:

«ورود کارلو کولودی به فراماسونری، با اینکه در هیچ سند رسمی ثبت نشده، از سوی همگان موضوعی پذیرفته شده و قابل استناد است». آلدو ملا، یک غیر فراماسون است که عموماً به عنوان تاریخ نگار رسمی فراماسونری شناخته میشود. وی با اطمینان ورود این نویسنده به تشکیلات

ماسونی را تأیید میکند. علاوه بر این، وقایع زندگی کلودی نیز بر این فرضیه صحنه میگذارد: از جمله این اتفاقات، تاسیس یک روزنامه با نام “Il Lampione” (دیدگاه) در سال ۱۸۴۸ بود که توسط خود لورنزینی چنین توصیف گردید: «روشنی بخش کسانیت که در تاریکیها سرگردان هستند»؛ وی همچنین خود را بعنوان «مرید دو آتشی ماتزینی» که یک فراماسون برجسته ی ایتالیائی و نیز یک انقلابی بود، معرفی میکرد.

نام کلودی را میتوان در سندی که توسط گرند لژ تمام انگلستان منتشر شده و در آن لیستی از فراماسونهای مشهور گردآوری گردیده، مشاهده کرد.

مالولتی ادامه می دهد:

دو راه برای خواندن داستان «ماجراهای پینوکیو» وجود دارد. راه اول، که من آن را «خواندن عوامانه» مینامم، این است که خواننده که به احتمال قوی یک کودک است، راجع به زندگی ناگوار یک عروسک خیمه شب بازی چیزهایی میآموزد. اما راه دوم، خواندن داستان «از نقطه نظر ماسونی بوده که نماد گرایی عمیق آن مکمل روایت ساده و خطی وقایع است».

لورنزینی داستان پینوکیو را در ادامهی مسیر عقاید کهن مذکور در متون سری نوشت: یک داستان ساده که مورد توجه توده ی مردم قرار می گیرد و مفاهیم پنهان خود را تنها برای «کسانی که در جریان هستند» فاش می کند.

تحلیل فیلم

در این مقاله انیمیشن پینوکیو ساختهی والت دیزنی مورد بررسی قرار گرفته تفاوتهای بسیاری میان کتاب کلودی و فیلم کمپانی دیزنی وجود دارد. در فیلم، مسیر داستان سادهتر شده و پینوکیو تبدیل به شخصیتی ساده، خوشگذران و بیخیال میشود در صورتی که در کتاب اصلی کاراکتری

خودسر، ناسپاس و کله شق دارد. با این حال، تمام عناصر اصلی در فیلم حضور دارند و پیام نهفته در کتاب دست نخورده باقی مانده است. ضمن این که این انیمیشن با انیمیشنهای پینوکیوی دیگر کمپانیها و مورد نمایش در آمده توسط صدا و سیمای ایران تفاوت چندانی ندارد.

پیدایش پینوکیو

فیلم با ژپتو آغاز میشود، یک نجار و عروسک ساز ایتالیایی که در حال تراشیدن یک قطعه چوب برای ساختن یک عروسک خیمه شب بازی است. او این عروسک را به شکل یک انسان میسازد و ولی عروسک موجودی بیجان است. ژپتو به نوعی نماد «خالق»¹ افلاطون و دیگر فلاسفه است. Demiurge واژه‌های یونانی بوده و به معنای سازنده، صنعتگر و یا استادکار می باشد. به بیان فلسفی، خالق یا سازنده «خدای کوچکتر» جهان مادی است؛ او کسی است که موجودات ناکامل را که تسلیم دامها و حیل‌های دنیای مادی میشوند، خلق میکند. خانگی ژپتو پر از ساعت‌هایست که خود او آنها را ساخته. همانطور که میدانید، ساعت وسیله‌ی سنجش زمان، یعنی یکی از بزرگترین محدودیتهای جهان مادی ما است. «خارج از عالم روحانی که به خالق یا موجود فناپذیر» منحصر است، ما بخاطر خلق وجود فیزیکی خود، نسبت به کسی که ما را خلق کرده مسئول بوده و می بایست برای ایجاد ارتباط با او رنج‌هایی را متحمل شویم. ژپتو یک عروسک خیمه شب بازی ساخت و سپس متوجه شد که به کمک «خدای بزرگتر» نیاز دارد تا بارقه‌ی الهی مورد نیاز برای تبدیل شدن عروسک به یک «پسر واقعی» را به پینوکیو اعطا کند. به بیان رمزی، پسر واقعی نماد انسان روشن ضمیر میباشد. خوب، حالا او چه می کند؟ «او روبروی یک ستاره زانو زده و دعا

می کند». او از خدای بزرگتر (معمار بزرگ ماسونها) می خواهد تا با نیروی الهی خود در جسم بیجان پینوکیو روح بدمد.



آیا این ستاره همان صبح ستاره ی مقدس فراماسونریست؟

نکته ی جالب توجه اینجاست که سالها بعد و در سال ۲۰۰۹ در انیمیشن ۹ که با همکاری تیم برتون ساخته شد، شخصیت مشابه ژپتو نه با دعا بلکه با استفاده از روشهایی کابالستی به تعدادی عروسک جان میبخشد، البته انیمیشن ۹ نه در این مورد و نه در موارد دیگر به هیچ عنوان دست به بیان مفاهیم بصورت نمادین نمیزند.

«پری آبی» که ما او را با نام فرشتهی مو آبی میشناسیم، نمایندهی خداست و به زمین میآید تا به پینوکیو فهم کیهانی و یا از منظر عرفان «عقل» را اعطا نماید.

این عقیده مورد پذیرش عرفای مسیحی است که رستگاری بشریت با نزول عقل امکان پذیر است. عقل که والاترین وجود روحانی مافوق خالق بوده و قابلیت ورود به سرشت انسان را دارد، ابدیت آگاهانه را به موجودات خلق شده توسط خالق اعطا میکند.

پری افسونگر نعمت حیات و اختیار (دقیقاً همانند یک انسان) را به پینوکیو اعطا میکند. حالا با وجود اینکه او زنده است ولی هنوز یک «پسر واقعی» نیست. مکاتب سری میآموزند که زندگی تنها پس از روشنیدگی آغاز میشود. هر چیزی غیر از این، بجز فرسایش تدریجی نیست. زمانی که

پینوکیو می پرسد: «آیا من یک پسر واقعی هستم؟» پری پاسخ می دهد: «نه پینوکیو، اینکه آرزوی ژپتو بطور کامل دربارهی تو محقق شود کاملاً به خودت بستگی دارد. ثابت کن که شجاع، راستگو و متواضع هستی؛ در اینصورت، روزی تو یک پسر واقعی خواهی شد».

موضوع اعتماد به نفس و تزکیهی نفس نه از ادیان الهی بلکه قویاً از آموزه‌های شبه عرفانی و ماسونی الهام گرفته شده است: رستگاری روح چیز است که از خویشنداری، خودآگاهی و قدرت اراده‌ی بسیار قوی حاصل میشود. ماسونها به طور نمادین، این فرایند را به زبری اولیه و تکامل نهائی سنگ صیقل داده شده تشبیه می کنند.

«در تفکر فراماسونری، یک سنگ زبر استعاره از اولویت یک فراماسون ناآگاه برای یافتن روشنی است. یک سنگ صیقلی نماد فراماسونیست که با استفاده از آموزه‌های ماسونی، برای رسیدن به یک زندگی شرافتمندانه تلاش می کند و تمام کوشش خود را برای کسب روشنی انجام می دهد. در مرتبه‌ی «همکار صنعتگر» ما شاهد استفاده از سنگهای زبر و صیقل یافته هستیم. درسی که باید آموخته شود این است که بوسیله‌ی آموزش و کسب آگاهی، شخص میتواند به وجود روحانی و معنوی خود دست یابد. همانند انسان، هر سنگ زبر در ابتدا موجودی ناکامل است. با آموزش، جلب محبت و عشق برادرانه، انسان می تواند سنگ وجودی خود را به شکلی در آورد که مطابق نمونه‌ی مجازی آزموده شده و در حدود مرزهای خویش که موهبتی از جانب خالق است محدود شده باشد.

به همین صورت که ماسونها فرایند روشنی‌دگی را با تبدیل یک سنگ زبر به سنگی صاف نشان می دهند، پینوکیو سفر خود را از تکه چوبی بی شکل آغاز و بسوی هموار کردن وجود خود گام بر می دارد تا در نهایت به یک پسر واقعی تبدیل شود. هر چند که هیچ چیز او را خراب نمیکند. یک

فرایند کیمیا گونهی درونی برای اینکه او سزاوار روشنیدگی شود مورد نیاز است. او باید وارد زندگی شده، با وسوسه‌های آن مبارزه کند و با استفاده از وجدان و ضمیر خود (که بصورت جیمینی جیرجیرک تجسم یافته) راه درست را انتخاب نماید. قدم اول این است که او باید به مدرسه برود (نماد آگاهی). پس از آن، وسوسه‌های زندگی به سرعت بر سر راه پینوکیو قرار می‌گیرند.

وسوسه‌ی شهرت و ثروت

در مسیر مدرسه، پینوکیو به روباه مکار و گربه بر می‌خورد که او را تحت عنوان «راهنمایی به سوی مسیر ساده‌ی موفقیت» فریب می‌دهند. علیرغم هشدارهای وجدان خود، این عروسک خیمه‌شب‌بازی اغوا شده و در نهایت توسط آنها به استرومبلی که صاحب یک خیمه‌شب‌بازی دوره‌گرد بود، فروخته می‌شود. پینوکیو در خلال اجرای نمایش، با جوانب مثبت این «راه آسان» که عبارت بودند از شهرت، ثروت و حتی عروسک‌های زن زیبا آشنا می‌شود.



ولی پینوکیو به زودی متوجه هزینهی سنگین این موفقیت ظاهری می‌گردد: او دیگر نمیتواند پدر (خالق) خود را ببیند، پولی که او بدست می‌آورد تنها استرومبلی که «گرداننده»ی اوست را ثروتمند می‌سازد و در نهایت سرنوشتی که پس از کهنه شدن در انتظارش است را مشاهده می‌کند. این یک تصویر ترسناک از عقب‌تستارگان مشهور نیست؟ اساساً او چیزی بیشتر از یک عروسک خیمه

شب بازی نیست. پس از مشاهده‌ی ماهیت حقیقی این «راه سهل الوصول»، پینوکیو متوجه موقعیت ناراحت کننده‌ی خود می‌شود. او به لطف گرداننده‌ی ظالم خود، مانند یک حیوان در قفس زندگی می‌کند. او با فروش روح خود فریب خورده بود.



پس از آن پینوکیو به وجدان و ضمیر آگاه خود باز می‌گردد (جیمینی جیرجیرک و در یک نسخه دیگر جوجه اردکی به نام جینا) و سعی میکند از آنجا فرار کند. با این حال تمام وجدانهای خوب دنیا هم نمیتوانند او را نجات دهند؛ جیرجیرک نمیتواند قفل را باز کند. چیزی بجز مداخله یک نیروی الهی قادر به نجات او نیست. ولی تا زمانیکه او با پری (پیامآور الهی) و مهمتر از آن با خودش صادق نباشد، این کار امکان پذیر نمیشود.

در نسخه‌ی به نمایش درآمده توسط تلویزیون ایران روباه و گربه پینوکیو را ترغیب به کاشت یک سکه برای رویاندن درخت سکه میکنند که پیامی مشابه بهمراه دارد.

وسوسه‌ی لذتهای مادی

پس از آنکه پینوکیو به راه درست باز می‌گردد، روباه مکار بار دیگر او را برای رفتن به «جزیره‌ی خوشی» فریب میدهد؛ جائیکه در آن هیچ مدرسه (آگاهی) و قانونی (اخلاق) وجود ندارد. در آنجا بچه‌ها میتوانند بخورند، بیاشامند، سیگار بکشند، بجنگند و هر آنچه را که میخواهند نابود کنند: همهی اینها زیر نظر درشکه چی انجام می‌گیرد.



جزیره‌ی خوشی یا همان شهر بازی استعاره از «زندگی مادی» است که مشخصه‌های اصلی آن جهل، تلاش برای بهره بردن از لذتهای آنی و ارضای پستترین تمایلات نفسانی زودگذر است. درشک‌هچی با علم به این موضوع که این بهترین روش به بردگی کشیدن کودکان است آنها را به این شیوه زندگی ترغیب می‌کند. پسر بچه هائی که در این سبک زندگی غیرعاقلانه افراط میکنند به الاغ تبدیل شده و تحت استثمار درشک‌هچی برای کار در معدن قرار میگیرند. این یک تصویر ترسناک دیگر از تودهی جاهل مردم است. در دنیا واقعی هم انسان با تحت تاثیر روشهای کنترل ذهن قرار گرفتن بردهی نفس خود میگردد!

خود پینوکیو هم پس از مدتی به یک الاغ تغییر شکل مییابد. به بیان رمزی، او به هویت مادی خود که به شکل این حیوان لجوج تجسم یافته، نزدیکتر است. این قسمت از داستان به ماجرای «مسخ شدگان» یا «الاغ طلائی» نوشته ی آپولیوس اشاره دارد؛ یک اثر کلاسیک که در مکاتب سری همچون فراماسونری آموزش داده می شود.

مسخ شدگان داستان زندگی شخصی به نام لوسیوس را روایت میکنند که به طلسمها و اوراد جادوگری بسیار علاقه‌مند است و ناگهان به سودای انجام یک طلسم مادی، کالبد انسانی خویش را از دست داده و به یک الاغ تبدیل می شود. این حادثه منجر به ماجراهائی طولانی و دشوار شده و در نهایت الهی زراعت و فراوانی، ایزیس، او را به کالبد انسانی خویش برمیگرداند. داستان

مسخ شدگان، از نظر خط کلی داستان، کنایه‌های معنوی و شکل ورود به اسرار با ماجرای پینوکیو مشابهت بسیار دارد.

پینوکیو، بار دیگر به خود می‌آید و از زندان زندگی پست مادی یا همان جزیره‌ی خوشی فرار میکند.

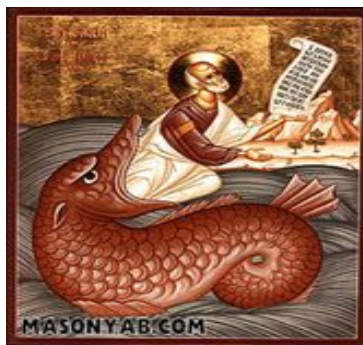
آغاز مسیر تعالی



پینوکیو به خانه باز گشته تا به پدرش ملحق شود ولی بمحض ورود، با خانگی خالی مواجه میگردد. سپس متوجه میشود که یک نهنگ بزرگ ژپتو را بلعیده است. این عروسک خیمه شب بازی به درون آب پریده و برای یافتن سازنده‌ی خود وارد دهان نهنگ میشود. این ورود نهائی اوست؛ جائیکه او باید از تاریکی یک زندگی ناآگاهانه (بطور نمادین شکم وال) بسوی کسب نور معنوی بگریزد. در اینجا، کارلو کولودی به شدت از داستان کلاسیک یونس نبی که در کتب دینی مسیحی، اسلامی و یهودی نیز آمده، الهام گرفته است. میتوان شرح این داستان را در آموزه‌های سری (و نه کتب معتبر دینی) چنین یافت:

یونس شخصیت اصلی "داستان یونس" است. او کسی است که از جانب خدا ماموریت یافت تا به شهر نینوا رفته و رسالت خود را ابلاغ کند. اما یونس سرپیچی کرد و برای فرار از پیشگاه خداوند به سمت یافا (شهری در فلسطین اشغالی) گریخت. پس از آن به مقصد شهر ترشیش سوار یک کشتی شد. در همین زمان یک طوفان بزرگ رخ داد و ملوانان با اطلاع از اینکه این یک طوفان

عادی نیست (حاصل خشم خدایان است)، با قرعه کشی تصمیم گرفتند که یونس باید قربانی شود. یونس نیز این تصمیم را پذیرفته و اظهار می کند در صورت انداختن وی به دریا، طوفان تمام خواهد شد. ملوانان تلاش می کنند تا کشتی را به ساحل برسانند ولی ناامیدی از انجام این کار موجب میشود که در نهایت او را به دریا پرتاب کنند. در این هنگام دریا آرام گرفت و یونس به طرز معجزه آسایی توسط یک ماهی بزرگ که از جانب خدا آماده شده بود، بلعیده شده و نجات مییابد. او سه روز و سه شب در شکم ماهی محبوس بود. در فصل دوم آمده است که یونس در شکم ماهی بخاطر این مصیبت به درگاه خدا دعا کرد و متعهد شد تا شکرگزار بوده و به وعده ی خود با خدا عمل کند. سپس خدا به ماهی فرمان داد تا یونس را از شکم خود خارج نماید».



منلی پی هال درمورد معنای رمزی ماجرای یونس و نهنگ چنین میگوید:

”زمانی که بعنوان نمادین از شیطان استفاده میشود، ماهی کنایه از زمین (ماهیت پست آدمی) و آرامگاه (مدفن اسرار) است. بنابراین، همانطور که مسیح سه روز در گور مدفون بود، یونس نیز سه روز در شکم «ماهی بزرگ» محبوس شد. امروزه، بسیاری از پدران مقدس در کلیساها بر این باورند که «وال»ی که یونس را بلعید نماد **خدای پدر** است که وقتی پیامبر ناامید به دریا پرتاب می شد، او را درون وجود خود پذیرفت تا به مکانی امن برساند. داستان یونس در حقیقت اسطوره‌ی

ورود به اسرار بوده و «ماهی بزرگ» نمادی از تاریکی جهلیست که انسان را آن زمان که از کشتی به دریا (زندگی) پرتاب میشود (به دنیا می‌آید)، در بر گرفته است.

پینوکیو از میان سختیهای ورود عبور کرد و از تاریکیهای جهالت بیرون آمد. او همانند عیسی مسیح، رستاخیزی را از درون آرامگاه خود تجربه نمود. اکنون او یک «پسر واقعی» است؛ یک انسان روشن ضمیر که موانع زندگی مادی را برای پذیرش ماهیت والاتر خویش، درهم شکست. جیمینی جیرجیرک نیز یک مدال طلا از پری هدیه میگیرد که بیانگر موفقیت فرایند کیمیائی تبدیل ضمیر هوشیار پینوکیو از یک فلز بی ارزش به طلاست. «کار بزرگ کیمیا» به انجام رسیده. حالا چه کاری باقی میماند؟ البته نواختن آکاردئون و یک جشن حسابی!!

سخن پایانی

اگر از منظر یک شاگرد ورود یافته نگاه کنیم، داستان پینوکیو را بجای یک سری ماجراهای اتفاقی، بصورت تمثیلی بسیار عمیق و نمادین خواهیم دید. جرئیاتی در فیلم که به نظر بیهامیت میرسند، ناگهان حقیقتی مرموز را آشکار کرده و یا حداقل جوامع بی رحم امروزی را نشان میدهند. نویسندگی داستان، کارلو کلودی، با الهاماتی که از داستانهای نظیر مسخشدگان و یا داستان یونس و نهنگ گرفته است، سعی کرده تا داستانی امروزی درباره‌ی ورود به سازمان، که مهمترین جنبهی زندگی ماسونها را تشکیل میدهد، بنویسد. ضمن این که انتخاب این داستان بعنوان دومین فیلم انیمیشن ساخته شده توسط والت دیزنی مطالب بسیاری را در مورد آن روشن میکند. بسیاری از جزئیات نمادینی که در فیلم گنجانده شده، نشانگر درک بالای آنها از مفاهیم سری کتاب کلودی است. با در نظر گرفتن تیراژ بالای پینوکیو و موفقیت جهانی نمایش آن می توان گفت که همهی مردم جهان شاهد راهی بسوی روشنیدگی بوده‌اند ولی تنها تعداد اندکی از آنان این مسأله

را کاملاً درک کرده‌اند. داستان پینوکیو نمونه‌ای از جنبه‌ی صحیح‌تر و انسان‌تر آموزش‌های سری است زیرا تلاش برای رسیدن به مرحله‌ی بالاتری از معنویت با تکیه بر تزکیه نفس، زمینه‌ی مشترک تمام ادیان الهی هم می‌باشد. پینوکیو همچنان یک نمونه‌ی ماسونی باقی مانده و نشانگر پیشینه‌ی فلسفی کسانست که گردانندگان اصلی رسانه‌های جمعی هستند.

شیطان پرستان از کجا می آیند؟

شیطانپرستی ریشه در بخشی از فلسفه و اندیشه سیاسی و اجتماعی غرب دارد. اندیشه‌های که خشونت برای رهایی از قید و بندهای اخلاقی را دامن می‌زند. اندیشه‌های که انسان غربی را از دین و معنویت تهی می‌کند و در نهایت، غرق شدن در لذات و مادیات معنوی را بر هر قاعده و محدودیت اخلاقی ترجیح می‌دهد.

سؤالهایی همانند اینکه «آیا واقعاً در ایران شیطان پرست و شیطان پرستی به مفهوم مدرن آن وجود دارد» نیز مطرح شده که تلاش شده است در این نوشتار پاسخ‌هایی را برای آن ارائه کنیم. اما موضوع اصلی این قسمت بررسی دقیق تر ریشه‌ها یا دلایل شکل‌گیری این انحراف کلان فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در غرب است. در بررسی عوامل شکل‌گیری کلی شیطان پرستی در غرب با توجه به مطالعات و بررسی‌های صورت گرفته می‌توان چند عامل ذیل را مورد بحث قرار داد:

- فلسفه و اندیشه سیاسی - اجتماعی غرب

- خشونت و بازتولید توحش در غرب

- پیوستگی فرهنگ زندگی آمریکایی با منافع ملی آمریکا

- فقدان هویت و الگوی انسان غربی

- خالی بودن جامعه غربی از دین و معنا

- سوداگری های سودجویان

در ادامه به تشریح هر یک از این موارد اشاره خواهیم داشت.

فلسفه و اندیشه سیاسی - اجتماعی غرب

فلسفه غرب موضوع و مقولهای است که در بسیاری از شئون زندگی انسان غربی قابل جست و جو و ملاحظه است. در سبک زندگی، اداره جامعه، مشارکت سیاسی، تفریح و . . . همه و همه حامل آموزهها و نمادهایی از فلسفه سیاسی غرب است.

برای انسان غربی امروز لیبرالیسم به عنوان ایدئولوژی تعیین کننده در تمامی عرصه های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و . . . مطرح بوده و همواره به رغم ادعاهای متفاوت تئورسینهای لیبرالیسم، به امور مقدس بدل شده است.

لیبرالیسم تعریفی از انسان ندارد، به جز آنکه آدمی موجودی دو پاره از «درد و لذت» است و حکومت باید از دردها بکاهد و به لذتها بيفزاید و در همین مرحله است که هر عمل خلاف اخلاق و شنیعی صرف آنکه لذت بخش و شادی آور باشد، توجیه و تجویز می شود.

در همین رابطه موضوع اظهارات فلسفی «لاک» در ارتباط با طبیعت بشر قابل توجه است: آزادی طبیعی بشر عبارت است از هرگونه قدرت ما فوق زمینی رها باشد و تابع اراده یا اقتدار قانونی بشر نباشد، بلکه فقط از قانون طبیعت پیروی کند.

جان لاک در جایی دیگر نیز ابراز عقیده می کند: آزادی آن است که فرد تا جایی که قوانین متبوعه او اجازه می دهد، در آنچه می خواهد با شخص خود، کار خود و مستملکات خود و تمامی دارایی خود بکند، آزاد باشد و... بلکه آزادانه به دنبال هر راهی که می خواهد برود. . .

این آزادی گرایی و امثال چنین تلقیات ناپخته‌های از آزادی باعث شد تا انسان غربی درصدد مقابله با هر چیزی برآید که او را محدود می‌کند.

حتی تاریخ اروپا و غرب شاهد مبارزه گروه قابل توجهی با قوانینی بوده که به دست بشر و براساس غرایض خود او بنا شده بود که این گروه بعداً ذیل عنوان آنارشئیستها به خودنمایی پرداختند.

در هر حال منظور از اشاره به فلسفه غرب این مهم بود که شیطان پرستی با توجه به شعارهایی نظیر آزادی و رهایی از هر نوع قید و بند، به نحوی ریشه در فلسفه غرب دارد.

همچنین در بیان روحیات آنتوان لاوی، پایه گذار شیطان پرستی آمریکایی ذکر شده است که وی علاقه وافری به «نیچه» تئوریسین «پوچ گرایی» و «اصالت قدرت» ابراز می‌کرد.

همچنین در فهرست چهره‌های مورد علاقه لاوی سایر پوچ گرایان یا طنزپردازان و نویسندگان که دید بسیار تیره‌ای نسبت به جهان و ماهیت انسان دارند به چشم می‌خورد که همگی تلاش می‌کردند تا به نوعی «انسان را گرگ انسان» معرفی کنند.

همچنین باید توجه داشت بسیاری از ویرانی‌های دیگر اخلاقی غرب نیز مولود فلسفه مادی گرایانه و پوچ گرایانه غربی است که انسان را موجودی ناقص الخلقه و سرشار از غریزه و تباهی توصیف و تفسیر می‌کند.

طبیعتاً از چنین فلسفهای نمی‌توان انتظاری بسیار زیاد داشت و باید به همین شرایط نامساعد اخلاقی رضایت داد.

خشونت و باز تولید توخس در غرب

آنتوان لاوی و سپس مرلین منسون هر دو اظهار داشتند مدتی را در نشریات حوادث آمریکا به عنوان خبرنگار و عکاس در امور جنایی مشغول به کار بوده اند.

آمارهای خیره کننده اینترپل (پلیس بین الملل) در آمریکا و برخی دیگر از کشورهای غربی، تاییدکننده موج وسیعی از انواع خشونت های وحشت آفرین در این کشورهاست.

اما در این میان برخی از لابی های پرنفوذ در این کشورها که دست اندرکار امور فرهنگی و هنری و مؤسسات بسیار بزرگی مثل هالیوود هستند با جهتگیری خاصی به بازتولید این خشونتها می پردازند. برخی از صاحب نظران بر این باورند که کمپانی های بزرگ نظامی که اسلحه های گرم انفرادی را تولید می کنند، سفارشدهندگان اصلی فیلمهای وحشت آفرین به سینمای هالیوود هستند. هر دو گروه نیز (یعنی گروه فعالان هنری و فرهنگی در هالیوود و مجتمعات نظامی) از گروه های پرنفوذ صهیونیسم بین الملل تغذیه و پشتیبانی می شوند. دقیقاً در همین تقاطع قابل توجه است که می توان به نقش لابی های پرنفوذ صهیونیستی در بازتولید خشونت های ویرانگر در سراسر جهان و به ویژه آمریکا اشاره کرد البته باید در این بخش یادآوری شود که آتش خشونت های مختلف دامن رژیم صهیونیستی را نیز گرفته و هر روز حتی در پادگاه های نظامی اسرائیل سربازان اسیر خشونت های جنسی هم قطاران شان می شوند. همچنین باید توجه داشت در جامعه آمریکا خشونت یک مفهوم کاملاً مردود نیست بلکه به عنوان یک ارزش اجتماعی در بسیاری از موارد تبلیغ می شود و حتی پلیس این کشور از انجام اعمال خشونت آمیز علیه شهروندان نیز دریغ نمی کند. وجود قتل های شبکه های بسیار وحشیانه در آمریکا و تجاوزهای پی در پی جنسی و خشونت علیه سایر نژادهای انسانی واقعیهایی است که هر شهروند آمریکایی هر روز آنها را مشاهده

می‌کند و از آن تاثیر می‌پذیرد. تولد شوم شیطان پرستی نیز مرهون علل و عوامل متعددی از جمله تبدیل شدن خشونت به یک ارزش در جامعه غرب و خصوصاً آمریکا است. بسیاری از کسانی که با این انحراف بزرگ اخلاقی و اجتماعی آشنایی دارند به خوبی می‌دانند خشونتهای وحشیانه و غیرضروری از ویژگی‌های خاص پیروان این دست از گروه هاست.

پیوستگی فرهنگ زندگی آمریکایی با منافع ملی آمریکا

رهبران بسیاری از کشورهای جهان بر این باورند که فرهنگ اجتماعی و سیاسی شهروندان آن کشورها در ارتباط مستقیم با تامین منافع ملی کشورشان هستند.

برپایه همین باور دولت‌ها به تنظیم و مهندسی فرهنگ عمومی کشورشان و اثرگذاری بر باورهای عمومی رایج می‌پردازند، اما نکته حائز اهمیت آن است که سرکردگان آمریکایی فرهنگ مناسب و آمریکایی خوب را یک آمریکایی بدون عقیده، مخالف با خانواده، دین گریز، خوش گذران و . . . توصیف می‌کنند که البته بسیاری از شهروندان عادی آمریکا نیز به این تعریف حکومتی واکنش‌های منفی نشان می‌دهند.

این در حالی است که سینما، تلویزیون و شبکه‌های رسمی و غیررسمی که در امر فرهنگ سازی در آمریکا فعال می‌باشند، دائماً در تلاشند تا شهروند خوب را شهروندی لابلالی معرفی کنند. طبیعی است در چنین شرایطی برنامه‌های فرهنگی سازمانهای جاسوسی آمریکا و در صدر آنان سیا (CIA) روی تهی‌سازی فرهنگی ساماندهی شود. حضور «مایکل آکینو» جاسوس شناسنامه‌دار سازمان سیا در کنار آنتوان لاوی که بعداً خود نیز فرقه جدیدی از شیطانپرستی را پایه‌گذاری کرد و به بسط برنامه‌های انحرافی آمریکا در قبال مردم جهان پرداخت، گواهی روشن بر این مدعا است. اینگونه تعریف منافع باعث می‌شود تا فرهنگ زندگی آمریکایی به عنوان یک محور عمده در

برنامه‌های ترویجی سازمانهای جاسوسی آمریکا برای خلع سلاح فرهنگی نیروهای معارض یا کشورهایایی که در آنها به صورت بالقوه این نیروها ممکن است وجود داشته باشند، مورد استفاده قرار بگیرد. صرف نظر از سایر مباحث این ویژگی‌ها در فرهنگ زندگی آمریکایی همچون تنوع طلبی، لذت جویی، خشونت گرایی، بی قید و بندی و . . . زمینساز شکلگیری برخی از گروههای انحرافی نظیر رادیکالترین شکل آن «شیطان پرستی» یا «شیطان گرایی» است.

فقدان هویت و الگوی انسان غربی

انسان غربی به نحو بارزی از عدم حضور یک الگو در رنج و عذاب است و به فراخور آن به خلق الگوهای کاذب و ناچیز دست می‌زند. این الگوها که خود نیز فاقد هویت هستند، به نحوی باید طراحی شوند که معارضه‌های با دموکراسی لائیک و جامعه سکولاریزه شده غرب به وجود نیاورند. این الگوها باید به اندازه کافی شکننده و در خدمت چند صباحی بیشتر نباشند.

دین ستیزی و تقدی‌زدایی از جمله مواردی است که در سلسله اقدامات و نکات القایی الگوهای غربی به تناوب دیده می‌شود و این وضعیت در الگوهای دست ساز «شیطان پرستی» نیز کاملاً مشهود است. انسان غربی که عمیقاً دچار احساس بی‌هویت و پوچی است می‌کوشد تا به مدد این الگوهای کاذب خود را از سراب نیستی و بی‌هویتی نجات دهد، اما دریغ از آنکه هیچ تشنه‌ای با سراب طعم سیرابی را نمی‌چشد. شاید در اینجا لازم به ذکر این مهم باشد که درست براساس همین دلیل هیچ جوان ایرانی نمی‌تواند به معنای حقیقی کلمه به سلک گروههای شیطان پرستی و انواع جدید یا قدیم آن درآید زیرا جوان ایرانی چه در آموزه‌های مذهبی و چه در فضای ملی دارای اسطوره‌های سترگ و ارزشمندی است که آنان را قیاس با هیچ یک از الگوهای فاسد غربی

نیست. اگرچه ممکن است این گروهها برای مدت کوتاهی هوادارانی را به خود جذب و اثرات مخربی را ایجاد و از صحنه جامعه نیز محو شوند.

خالی بودن جامعه غربی از دین و معنا

وقتی جامعه ای از معنویت و به معنای صحیح آن دین به دور مانده، طبیعی است که در انواع رفتاری های فکری... فلسفی و اخلاقی... اجتماعی نظیر شیطان پرستی غرق خواهد شد البته دولتها و جریانهای کلان ذی نفوذ غربی مدتهای بسیار زیادی کوشیدند تا عرفانهای کاذب و سکولار را جانشین میل معنویت خواهی مردم نمایند، اما خالی شدن جامعه انسانی از دین اثرات مخرب خود را بر جای گذاشت. امروزه تقریباً تمامی مبلغان آیین های توحیدی و الهی به صورت یکپارچه به مقابله با جریانهای انحرافی نظیر شیطانپرستی پرداختهاند. به طور مثال کلیسای کاتولیک برنامه مفصلی را در مقابله با موسیقی «راک» و «شالیکا» به مرحله اجرا گذاشت که البته توفیق چندانی نیافت.

در هر حال شکلگیری گروه هایی نظیر شیطان گرایی در غرب هشدار است برای مسئولان کشورهای شرقی و خصوصاً اسلامی برای تقویت هر چه بیشتر آموزه های دینی در راستای ایمن سازی فرهنگی.

سوداگری های سودجویان

مساله پول همواره از جمله عواملی بوده است که رویدادهای گوناگونی را در جهان رقم میزند. سرمایهگذاریهای کثیف در جهان که اغلب نیز در دست گروههای صهیونیستی قرار دارد از تجارت زنان و دختران گرفته تا تولید و توزیع فیلم و سایتیهای ضد اخلاقی و مستهجن در انحصار کامل یک لابی بزرگ اسرائیلی قرار دارد.

این گروه برای تامین منافع هر چه بیشتر مالی خود به خلق گروههای هرزه‌گرای جنسی که اعمال وحشیانه و البته متنوعی را در این رابطه تبلیغ می‌کنند، مبادرت می‌نماید. این سودجویان در امر تجارت کثیف مذکور از متخصصان غیرمتعهد در اموری همچون رسانهها، فرهنگ و هنر و حتی روانشناسی بهره‌مند می‌شوند و خدمت آنان را خریداری می‌کنند.

بسیاری از خوانندگان گروههای شیطان پرستی در خارج از کشور به عنوان عامل این باند بزرگ اقتصادی عمل کرده و از سرزیر حساب های بانکی بین المللی سرکردگان لابی استفاده می‌کنند. گروه های تولید لباس، جواهرات و زیورآلات و... نیز از جمله مجموعههای اقماری سوداگرانی هستند که از زاویه «مدگرایی» جوانان کم آگاه نهایت سوءاستفاده را به عمل می‌آورند.



ارتباط بین شیطان پرستی و یهودیت و صهیونیسم

شیطان پرستی مدرن، فراماسونری و صهیونیسم بینالملل

گزارشی که خبرگزاری فارس در 2 شماره درباره نحوه ورود و شکل گیری گروههای شیطانپرستی در ایران منتشر کرده است درباره بسترهای ظهور شیطانپرستی در غرب به 5 عامل اشاره میکند. فلسفه یونانی، پروتستانتیزم (اصلاح دینی)، معرفت شناسی یهودی از شیطان، افول معنویت و ظهور مکاتب فلسفی پوچگرا در عصر حاضر غرب و رمانسگرایی به عنوان کپی دروغین از اسطورهگرایی در جهان اسلام و آئینهای شرقی برای پاسخگویی به خلا ناشی از احساس نیاز به

وجود قهرمان، 5 عامل جاری در فرهنگ غربی هستند که زمینه را برای ظهور و گسترش شیطانپرستی در سرزمینهای حامل این فرهنگ فراهم ساخته است.

از طرفی صهیونیسم بینالملل با تکیه بر سرمایه‌داران بزرگ خود و با صرف مبالغ هنگفت دست به ساخت این جریانها زده و همواره به طور عمدی تلاش میکند تا نمادها و مناسک موجود در آئین یهود را در این فرقهها تعمیم دهد تا علاوه بر دست داشتن رشته کنترل آنها همواره تصویر با هیبت و مخوفی را از خود در اذهان جهانی به جا گذارد. البته رفتارهای صهیونیستها که تبدیل به هستهای خاص و منسجم در دل جامعه یهودی شدهاند همواره مورد تایید کلیت یهودیان نبوده است و ریشه در محافل ثروت و قدرت جهانی دارد.

به عنوان نمونه یکی از جریاناتی که توسط یهودیان در قالبی سیاسی بازتولید شده جریان فراماسونری است. هر چند شکل نخستین فراماسونری یک شکل مخفی صنفی و فنی در دایره معماران بود اما بعدها مورد بهره‌برداری سرمایه‌داران و قدرتهای پنهان وابسته به محافل صهیونیستی قرار گرفت و تبدیل به جریانی سیاسی و فرهنگی گردید و بر اساس منافع محافل زرسالار و زورمدار حامی خود در اقصی نقاط جهان گسترش یافت.

از آنجا که در نسبت میان صهیونیسم و فراماسونری شکی نیست درباره ارتباط میان شیطانپرستی و صهیونیسم میتوان به نمادها، آداب و مناسک مشترک شیطانپرستی با فراماسونری اشاره کرد.

به عنوان نمونه فصل مشترک مهم و اصلی این جریانها الحاد و مبارزه با دینداری است. از دیگر نقاط مشترک میتوان به فعالیت پنهانی و شبکه‌های، سانترالیزم شدید در دو تشکل، برخورد قاطع و حذف فیزیکی افراد خارج شده از تشکیلات، مناسک جنسی و انجام رفتارهای نابهنجار و غیر متعارف از سوی افراد در برنامه‌های گروهی اشاره کرد.

مشترکات شیطان‌پرستی و یهودیت

متون دینی و اعتقادات یهود عمده‌ترین عامل ایجاد نحله فاسد فلسفی و فرهنگی (بخوانید ضدفرهنگی) شیطان‌پرستی بوده است. از منظر نقش آئین یهود و صهیونیستها در شکلگیری شیطان‌پرستی چند نکته ذیل قابل توجه است:

1- براساس آموزه‌های یهودی و عبرانی شیطان نه یک موجود بد، بلکه یک فرشته خادم برای آزمایش انسانها است. (نگاه مثبت یهود به شیطان)

2- در مکاشفات بخشی از کتاب مقدس یهودیان نیز به عدد 666 عدد مقدس شیطانپرستان اشاراتی شده و از آن به عنوان عدد وحش توصیف شده است که باید شمرده شود.

3- خواهناخواه متون یهودی منبع برداشت برای مسیحیان نیز قلمداد میشوند و نگاه خاصی یهودیت به شیطان تأثیرات فراوانی را بر مسیحیت داشته است. (نحوه ورود و شکلگیری گروه‌های شیطان‌پرستی در ایران (1)، خبرگزاری فارس، 86/10/11)

4- وجود کلمات عبری در انجیل شیطانی در کنار کلمات انگلیسی و یونانی

5- حک شدن کلمات عبری در برخی نمادهای شیطان پرستان مثل کلمات عبری روی عصای مخصوص کشیش کلیسای شیطان

6- شیوع آموزه‌های جادوگری در یهودیت و شیطان‌پرستی به طور مشترک

7- اشتراک در آداب و مناسک کلیسای شیطان و لژهای فراماسونری مانند سلام شیطان (کرنوتی)، استفاده از ماسکهای عجیب و غریب هنگام ادای مناسک و...

8- اشتراکات فراوان نحله تصوف آئین یهود (کابالا) و شیطان پرستی مانند مناسک جنسی هر دو فرقه، نماد پنتاگرام که به مثابه ابزاری برای جادوگران کابالیست مورد استفاده قرار می‌گرفته است و

در شیطانپرستی یک نماد مقدس محسوب میشود. (پژوهش پیوستن ستاره ها به فرقه کابالا، محمدعلی گنجی، گروه اجتماعی اداره کل پژوهش حوزه سیاسی صدا و سیما، 1386/7/10).

از دیگر نمادهای مشترک شیطانپرستان و دین یهود میتوان به بز بفومت، و استفاده از نماد رسمی رژیم صهیونیستی یعنی پرچم این رژیم توسط این جریان الحادی اشاره کرد. (نحوه ورود و شکلگیری گروههای شیطانپرستی در ایران (1)، خبرگزاری فارس، 86/10/11).

نمادهای شیطان پرستی

در بررسی نمادهای متعلق به شیطانپرستی خط بسیار روشنی از ارتباط صهیونیسم و شیطانیسیم به وضوح قابل مشاهده است. در ذیل برخی از نمادها که به عنوان نگین انگشتر، گردنبند، تصاویر بر روی دستبندها، پیراهن، شلوار، کفش، ادکلن، ساعت و ... درج شده و از جمله به ایران اسلامی نیز راه یافته است، مورد بررسی و معرفی قرار میگیرد:



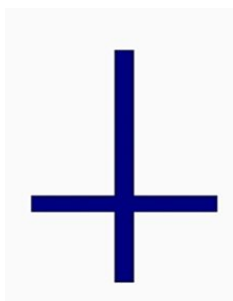
اگر نوشته وسط نماد یعنی (Satanism) به معنای شیطانگرایی به همراه دایره حذف کنیم ، آن وقت یک ستاره پنجضلعی بر جای میماند که همان نشانه ستاره صبح یا پنتاگرام (pentagram) باقی میماند .

این سمبل نیز همان پنتاگرام است ، با فرق اینکه انواع آن گاه پنجضلعی وارونه (snvertedpentagram) یا دیو (Buphomet) و به شکل در میان نمادهای شیطانپرستان به چشم میخورد.



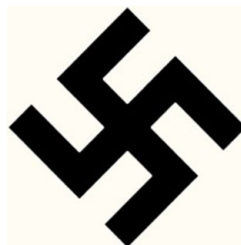
برخی از شیطان‌گرایان محدوده جغرافیایی «تحت سلطه» این نماد و در واقع منطقه نفوذ شیطان‌گرایی را در نقشه ذیل توصیف مینمایند. (محدوده در ایسلند و اروپا) در میان پنتاگراف‌های قبلی تصویر سر یک بز تعبیه شده است که اقدامی ضد مسیحی، به این معناست که مسیحیان معتقدند که مسیح همچون یک بره برای نجات ایشان قربانی شده است و با توجه به اینکه ایشان بز را نماد شیطان و در برابر بره میدانند این آرم را انتخاب کرده‌اند.

666 یک سمبل با عنوان «شماره تلفن شیطان» توسط گروه‌های هوی متال وارد ایران اسلامی شده اما در حقیقت علامت انسان و نشانه جانور در میان شیطانپرستان تلقی میشود و براساس مکاشفات 13:18 «...پس هر کس حکمت دارد عدد وحش را بشمارد، زیرا که عدد انسان است و عددش 666 است.» از سالها پیش تاکنون این عدد با اشکال مختلف بر روی دیوارهای شهرهای بزرگ کشور مشاهده میشود.



صلیب وارونه (upside down cross): این نماد و حکایت از «وارونه شدن مسیحیت دارد» و عمدتاً استهزا و سخره گرفتن این دین است. صلیب وارونه در گردن بندهای بسیاری مشاهده شده و برخی خواننده‌های راک انواع مختلف آنرا به همراه دارند.

نماد صلیب شکسته یا چرخ خورشید (swastika or sun wheel): چرخ خورشید یک نماد باستانی است که در برخی فرهنگهای دینی همچون کتیبههای بر جای مانده از بوداییها و مقبرههای سلتی و یونانی دیده شدهاست. لازم به توضیح است این علامت سالها بعد توسط هیتلر به کار رفت، لکن برخی با هدف به سخره گرفتن مسیحیت این سمبل را وارد شیطانپرستی کردند.



چشمی در حال نگاه به همه جا (All seeing Eye): چشم در برخی نمادهای روشنفکری نیز به کار میرود. اما شیطانپرستی اعتقاد دارند چشم در بالای هرم «چشم شیطان» است و «بر همه جا نظارت و اشراف دارد». «این علامت در پیشگویی، جادوگری، نفرینگری و کنترلهای مخصوص جادوگری مورد استفاده قرار میگیرد. گفتنی است این نماد بر روی دلار آمریکایی به کار رفته است.

این نمادها به انگلیسی (Ankh) انشاء میشود و سمبل شهوترانی و باروری است. این نمادها به معنای روح شهوت زنان نیز تعبیر میشود. امروزه نماد «فمنیسم» در واقع یک نماد برداشت شده دقیقا از سمبلهای شیطانی است.



پرچم رژیم صهیونیستی : قابل توجه جدی است که رژیم صهیونیستی علاوه بر حمایت‌های آشکار و پنهان، حتی از قرار گرفتن نماد رسمی کشور نامشروعش در کانون علائم شیطان‌گرایان نیز پرهیز ندارد.

ضد عدالت : (Anti justice) با توجه به اینکه تبر رو به بالا نماد عدالت در روم باستان به شمار می آمده است شیطانپرستان تبر رو به پایین را با عنوان نماد ضد عدالت در راه پیمودن مسیر تاریک انتخاب کرده‌اند. همچنین گفتنی است که فمیستها از دو تبر رو به بالا به معنی مدارسالاری باستانی استفاده مینمودند.

سر بز (Goat Head): بز شاخدار، بز مندس (mendes همان ba'al بعل خدای باروی مصر باستان)، بافومت، خدای جادو، (scapegoat بز طلیعه یا قربانی) این یکی از راه‌های شیطانپرستان برای مسخره کردن مسیح است زیرا گفته میشود که مسیح مانند بره‌ای برای گناهان بشر کشته شد. همانطور که در توضیح نمادهای اول اشاره شد، این نماد تصویر کاملی است از بز قرار گرفته در نماد پنتاگرام.



هرج و مرج (Anarchy): این نماد به معنای از بین بردن تمام قوانین است و دلالت بر این امر دارد که « هر چه تخریب کننده است تو انجام بده » این نماد عمدتاً مورد استفاده عده ای از گروه‌های هویمتال است.

چشم شیطان : (Aye of satan) این نماد نیز به معنای چشم «شیطان و نظارت و اقتدار» است و کمتر شناخته شده است .



علائم و مظاهری همچون: خفاش، مار، عقرب، عنکبوت، شغال، کلاغ، بزوحشی، جمجمه و استخوان، شمشیر خونآلود، صلیب و هلال وارونه، ستاره پنچپر و شش پر، صورتکهای شیطانی، گول و جن، جارو و عصا، رنگهایی چون سیاه، قرمز و آبی روشن، اعدادی چون 6 و 666، اشکالی مثل مثلث و دایره‌های ناقص و...، سمبلها و نمادهای شیطانی فرقه شیطانپرستی را تبلیغ و ترویج میکنند. نباید به سادگی از کنار این نمادها گذشت؛ زیرا دهها سال است که غرب، در لوای همین علائم و نشانهها، فرهنگ خود را به سایر نقاط جهان ارائه میدهد. متأسفانه، بسیاری از تولیدکنندگان محصولات فرهنگی هم به توسعه این نمادها، کمک شایانی میکنند و این سمبلها و تفکرات خطرناک و ضد خدا را رواج میدهند.

منابع و پی نوشت‌ها:

1. مکاشفات یوحنا/18-: 13 11
2. دن براون، راز داوینچی، مترجم: سمیه گنجی و حسین شهرابی، ساری: نشر زهره، چاپ ششم، 1385، ص. 246
3. جرج هارت، اسطوره‌های مصری، مترجم: عباس مخیر، تهران: نشر مرکز، چاپ اول 1374، ص 27 و 26
4. دن براون، راز داوینچی، مترجم: سمیه گنجی و حسین شهرابی، ساری: نشر زهره، چاپ ششم، 1385، ص(38)
5. سروپالی راداکریشنان، تاریخ فلسفه شرق و غرب، جلد دوم (تاریخ فلسفه غرب) مترجم: جواد یوسفیان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم 1382، جلد، 2 ص. 127
6. جرج هارت، اسطوره‌های مصری، مترجم: عباس مخیر، تهران: نشر مرکز، چاپ اول 1374، ص(44).
7. همان، ص. 34
8. آلوین تافلر، موج سوم، مترجم: شهیندخت خوارزمی، تهران: نشر نو چاپ اول ، 1362 ص. 42
9. رک. آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، مترجم: صبوری، تهران: نشر نی، چاپ دوم، ، 1374 ص443-423
10. رک، لیوئیس کوزر، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، مترجم: محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی، چاپ هفتم، 1377، ص. 522

11. حمید رضا مظاهری سیف، «پیوند عقلانیت سکولار با معنویت لیبرال در شک پایدار» فصلنامه کتاب نقد، شماره 46، بهار 1387، ص. 164
12. ر. ک: حمیدرضا مظاهری سیف، جریان‌شناسی انتقادی عرفانهای نوظهور، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، 1387
13. کمیته 300، ص 28 و 27
14. حمیدرضا مظاهری سیف، سیاست در دامن عرفان، قم: بوستان کتاب، 1387 ص. 58
15. حمید رضا مظاهری سیف، «فطرت محجوب، معنویت ممسوخ»، حدیث عشق و فطرت (مجموعه مقالات) تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، 1386، ص 285 و 284
16. حمید رضا مظاهری سیف. خودشناسی عرفانی، قم: انتشارات نشاط، 1381 ص. 121
17. محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، جلد دوم، تهران: دارالکتب الاسلامی، 1365 جلد 2، ص. 267
18. روم./ 30
19. اسراء، آیات 65 - 61
20. نحل./ 100
21. «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» اعراف./ 201
22. وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَّلِيٌّ مِّنَ الدُّنْيَا وَ كِبْرَةٌ تَكْبِيرًا» (اسراء/111).

23. قنبری، حیدر؛ (1389)داستان های شگفت انگیزی از شیطان، قم، انتشارات تهذیب، چاپ

ششم.

24. و.ت. جونز- خداوندان اندیشه سیاسی، جلد دوم، قسمت اول، ص ۲۰۳

25. احسان مقدس، کژ راهه- شیطاننقدی بر انواع و گروههای شیطان پرستی(تحقیق دانشجویی)،

پاییز ۸۴ - دانشگاه علم و صنعت ایران.

26. روان شناسی ساتانیسم (شیطان پرستی)، نویسنده: آنتونی موریارتی، مترجم: مهدی گنجی،

ویراستار، دکتر حمزه گنجی، نشر ساوالان، 1389

27. نگاه کنید به سوابق تشکیل گروه های دیگری همچون رپ ، متالیکا و ... که همگی در یک

برهه زمانی شکل گرفته است .

28. نگاه کنید به مقاله « نقدی بر انواع گروه های شیطان پرستی » ترجمه « کیوان معمر . »

29. <http://fa.wikipedia.org>

30. کتاب زبان و ادبیات فارسی تالیف دکتر احمد ذاکره و دکتر فاطمه حیدری. صفحه ۲۸۵